

ممکن اند و با هم بر سر اند و در کنار او نیند و از حق حقیقت و از ظلال اصل شاد را در قفاده است که بر باطن
 بود که حساس آن ننماید آن هفت که گفتیم که آنند ازلی و دینه سبید که لفظ درین خیال شمارا داشته
 نیند از دو آثار و ترقیات را در نظر شما دشوار نماید که هر معامله که بهست برین علم و خیال نیست غایت باطن
 از خیال تا خیال فرق است غلق در مرتبه خیال گیر است و غیر از هم خیال دیگر اول نفس امر است توان گفت
 که موجود خارجی است نیز و ثانی ازین است لیل انصب است و ازین ثبات و سحر اقلیل ایجاد بعضی ازین برای
 عدم که در دفتر علیجده نوشته است و نقل از امیر محمد برده اگر ذوق داشته باشند شما ملاحظه نمایند و بعضی
 از فضا و بقا پرست بودند کسی که ظاهر در کتاب رسال خود این فقیر بسیار با نوشته است مع هذا اگر خفایای
 مانده با حکماش حضرت شفا هست تمام حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید آنها را از اصلاح و در میان کسی
 چه فبکدر چه در بایده بقا شریست و جوئی نیست که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متذکر و دو العبد عبد
 و انما والرب ربنا سر از ناد قفاند که فضا و بقا وجود تصور نمایند و می بخارند که بند قف تعینات جوئی
 شود نموده با اصل خود که من از تعینات قیو است متحد دیگر و دو از خود ناچیز گشته بر خود بداند
 در رنگ قطره از خود فانی گشته بدین عالم شود و قید خود نموده بطلق متحد گردد و اعادنا الله سبحانه و تعالی
 السو حقیقت فضا عدلت از میان بومی است بجا نه و عدم که قفاری است بجزیر و تعالی و پاک ساختن
 ساختن اینها است از جمیع مرادات خود بخواهد که مناسب نام بنگی است مناسب نام بقا قیام عبد است بجا
 توان خود جل سلطان و مرادات و بجا نه عین مرادات خود یا حق است پس از شهود آیات انفسی و بیا پرستند
 که میر که در برین انفس نشسته اند آن کدام باشد میر مراتب عشر عالم خلق عالم امر و میر سبیده و حد و داخل
 انفس منیا پس سیر بر او ای انفس کدام باشد که انفس رنگ فاق خلل السماء الکی است جل سلطان
 چون ملل انفس ملل جانند جل شان خود را و او را ساخته متوابع اصل خود گردد و محبت اصل خود پیدا کند با حق
 امر مع من حب خود را همان اصل خود را بدیافت و انانی خود را بر همان اصل خود ابدان است همچنین چون
 اصل اصل را بدست ازین اصل بآن اصل خود را بدیافت و این اصل را بدیافت و هله جملی ازین بیل
 اکمال اجله بدین سیر بر او ای فقا و انفس است و انان که در انفس سیر بدیافته اند آن سیر گرفته شده و در
 برنده است که گفته اند سیر

و محبوبان است فرموده است ما که
 نیتی مثل باؤ فریت بین بلا معنی دلالت پیدا کرد که دلالت خود
 دوست را بدوست برساند و از التفات به خود دوست پاک گرداند عجب عالمه است دوستان اگر کثرت یابند
 بدیند و ملا بخرند و دیگران کثرت یابند و دفعه سالاندر سوال گاه هست که در وقت ورود بلا از دوست
 نیز صطرافی که هر سه مفهوم میگردد و هر چه نیست جواب آن که در وضو طرب صورت و بمقتضا طینت کثیر
 است که در بقای آن حکم و مصالح است چه جهاد و معارف بالهنگام آن تصویریت شنیده باشد چه
 بی آرامی از آن سرور دین دنیا که در وقت سکرات موت ظاهر بشود عظیم و آله الصلوة و السلام و آن بقیه
 بالفن و ده است تا خاتمه خاتم الرسل علیه الصلوات و الطیبات بر جهاد با و مدد نماید تا محقق گردد و شدت
 دلالت دارد تا ششم مواد صفات بشریت نماید و نفس را در کمال انقیاد آورده و حقیقت طینت را در دنیا
 و پاکیزه دارد و پس لایله باز محبت گشت هر که محبت ندارد بدلتاله حکما دارد و دلالتی که کار او می یزد و او چه
 قدر وقیمت داشته باشد و چه دیگر از برای ورود بلا است که فحش صادق از مدعی که اذیت تمیز گردد و چه اگر
 صادق است برود بلا ملتذ و محفوظ خواهد شد و اگر مدعی است نصیبت از بلا کرده و تامل است و باین تمیز
 نشود مگر یکسان باشد از صدق داشته باشد تا حقیقت کرده و تامل را از صورت کرده و تامل حد را سازد و حقیقت
 صفات بشریت را از صورت صفات بشریت علی حده نماید الولی عرف الولی بر فریت ازین بیان و انس
 سبحانه الهی سبیل الرشاد و ایضا پرسیده بودند که عدم الاشیاء محض گفته اند این با وجود نباشد
 چون موجود داشته باشد با وجودی که در ذهن پیدا کرده باشد و آثار و ترقیت چون بود و اگر نبود و نهی
 از دانه خیا چون برآید باند که عدم هر چیز لاشی است اما اینهمه که خانه بسیار با و برپاست و منشأ تفصیل
 کثرت اشیاء است و صورت علمیه سمارا الهی حل سلطان که در مراتب عدد و تکلیف است و او را تمیز ساخته است
 ثبوت علمی بنیادنا چار از لاشیء محض نیز او را برآورده است و منشأ آثار و حکام گردانیده این آثار و حکام در
 خانه علم نیز کار می آید و در مرتبه حروف هم نیز ثابت چون است حکام صنع خدا و بجل شان در آن مرتبه ثبات است
 اگر دانه و زوال هم نیز مرتفع نمیدان گفت که این آثار و حکام حقیقتا از ترقیات عدم است و در این
 اینهمه و فرکانها عدم است کمال قدرت خداوند را جل شان نمایند که از عدم نیمه که خانه را بین است
 هر فرقه راه ترقی از دانه کمال وضوح است که صورت علمیه سمارا و حیل سلطان و در

حضرت زبیر فرمودند پدر ترا بعین محنت است و بس و بیشتر هیچ مگر در پی اقامت چهره و نیت که عذاب
 البقی محنت چند روزه رفع شود و بادستان این سال که کند و باد دیگران این سال که نکند و کفارت ذنوب ایشان
 اینجا کمایستی نفرمایند بلکه بخارات ایشان را بخیرت اندازند پس ناچار در دوستان بکثرت در و در بلاد و
 حق باشند و دیگران لائق آیند و لذت نبوند که گمانان شان کبارند و از التماس و تضرع و استغفار و توبه
 کثیر بهره دارند و بر کسب صحتی گیرند و بهر دم و جد تحصیل فرمود میمانند و از تمرین خالی نیند و قریب کمال
 خداوندی جل شانهم است بخیرت نمایند و جزا باندازه جریمت اگر جریمت دارد و صاحب جریمت
 و متضرع است آن رویه قابل اغارت باشد بلکه در نیوی اگر جریمت غلطت شدت بقل دارد و صاحب جریمت
 ستم و متکبر است آن بر می نمایان جزای جزومی است که شد او در دم است و عاقل هم و کجی کافران و انبیاء
 بظلمون نوشته بودند که مردم ستم را و سخره بینمایند و میگویند که حضرت حق بجان و تن و ثواب و ستان محمد و
 و بلاد و دهر و چرا همیشه باز و تنم نازد و بارین گفت و گوئی نفی انجاء خواهد بود کفار نیز در حق آن سرور علیه
 علی اله الصلوٰه و تسبیح اهل این بنحان میکنند و قالوا ایها الذی یأکل الطعام و ییشی فی الأسواق
 و کلوا علی طلب فیکون مذموم و الذی یأکل من ثمر الجنة و لا یرسل الیه من ثمر الجنة و لا یرسل الیه من ثمر الجنة
 ثواب و اعمس است نیز در بار عباد و عتنامی لذذات فانیه عاجله است کسیکه ایمان باخیرت دارد عذاب
 ثواب آن خیرت را دائمی میداند با محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ نمی آید بلکه این محنت موقته که سبب
 رحمت هوایاست عین محبت تصور میکنند گفت و گو می مردم زود در و دبا محنت گواه عدل محبت است
 کورالمان اگر سانی محبت تصور کنند چه تو اگر و غیر از اعراض از بابایان از مقول ایشان علی نیت فاضل
 بمسلا و جوان گیر از اهل سوال نگردد با تا زمانه محبت که محبت را با تقی با سلمی محبوب منم نموده بکلیت سحر
 جانب قدس مجرب اندیشایان در و دبا و ستان باشند و این با کفر کسب کسب انفات با سلمی ایشان باشد
 و دیگران نه این ملت نباشند و ایشان را زود بجان محبوب میماند بر آن نخواهند زود و ضریح جانب
 محبوب آرد و او را به محبوبیت بر میدارند و بر آن نخواهند و او را میگذارند اگر سعادتی نباشد و او را
 نابت دست و پا زد و با د فضل عسایت بقصد خواهد بود و اما دادند و کار او الله که سختی
 نفس از فتنه بپوشد که او را از این بیشتر با نمره میوزاردان لهذا آن سرور علیه علی اله الصلوٰه و تسبیح

یونانی الخبیب فیہ یعلم الله من فضله بالخبیب الله قوی عزین زمریت ازینمخی بر حال که در چشم دشمن
 انداخته دوست از این بصورت محجوب بلا مبتلا گردانیده تا حکمت ایلا و آزمایش تمام شود و دوستان عین بلا
 مثله ذب باشد و دشمنان کو باطن جانب حاسه بوزید بطن بکثیر او یسکینه کنین سماعه انبیا علیهم الصلوات
 التسلیم تا کفار همین بوده است که گاهی غلبه از بجانب بود و گاهی از بجانب دیگر جنگ بکفرت از جانب اهل اسلام
 بوده است و در جنگ حد اهل کفر غلبه نموده اند قال الله تبارک و تعالی ان عیسى کفر فقتل من القوم
 قرح مثله و تلك الايام ندوا له ابین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا و تحین منکم سرمد الله الخبیب الخالمین
 و لیعلم الله الذین آمنوا و تحین منکم سرمد الله الخبیب الخالمین
 و دوست از اهل ایمان و تنعم کرامت فرماید و هم آنجا لیک انیمتی ساقی حکمت عادت دوست او بجهان و تعالی
 دوست میدارد که قدر خود را در تحت حکمت عادت خود مستور دارد و در بیان علل را در پویش جناب قدر خود فرماید
 پس حکم نقاضیت نیاید آخرت و دست از امر بلیه نیاید چاره نبوت تا نعمات آخرت بنی و میراثی ایشان بشود
 ازینمخی در جواب اصل سوال را تا قدم گذشته است بر اصل سخن رویم و تممه جواب از اصل سوال بیان کنیم و
 گوئیم که سبب بوبلا و مصیبت هر چند که فواید سیئات است اما بلا و مصیبت فی الحقیقه تکفیر آن سیئات است
 و فواید ظلمات آن فواید است بر کرم آنست که دوست از این بیشتر بلا و محن بدهند تا کفارت ایشان نماید از این
 ظلمات و فواید سیئات و فواید و دست از در رنگ سیئات و فواید و دشمنان تصور کن حسرات الابرار
 لمقبرین شنیده باشد و اگر در بن عصیان نیز از ایشان در شود و در رنگ نری عصیان دیگران نخواهد بود
 نزدیک است که از قسم سهولت بیان بود و از عزم و جد و بر باشد قال الله تبارک و تعالی و لقد عهدنا بالی
 ذم قبل فحسبی و لم یجد له عنیم پس کثرت در و بلا و مصائب و حالات بر کثرت کفارت سیئات
 بر کثرت سیئات و دشمنان بیشتر بلا بدهند تا کفارت فواید ایشان نموده پاک و پاکیزه بزند و ایشان را
 رحمت اخروی محفوظ دارند منقول است که در وقت سکرات موت آنحضرت و در آن بی آرامی بقراری
 سرور علیه و علی که الصلوة و السلام حضرت فاطمه رضی الله عنها از کمال شفقت و مهربانی که در حق آنحضرت
 است و آنحضرت در حق حضرت زهرا فرموده بود و الفاطمه بضعة منی نیز بی آرامی بقراری بود چون سرور علیه
 و السلام و اما آنحضرت فاطمه رضی الله عنها در آنوقت آن صراط الهی را مشاهده فرمودند از کثرت

کشت لذت طعام نیاید تا قبل از شوق و فریغ نداند پس یا مقصود از تمام موقت ایشان تحصیل کمال لذت و احوال
 ایشان است جمال است که برای ابتلا و علوم بصورت اعلان در حق این بزرگواران ظاهر شده است یصلح و کثیر و وسیله
 به کثیر و جواب و هم آنکه لمیات محسن بر چند علوم از سبب آنست که نامزدین بزرگواران هر چه از جمل مطلق
 جلالت و برسان سبب التذات و شان است از بلیا و ایهان لذت بگیرند که از نعمان بلکه از بلیا بیشتر محظوظ اند که خاص
 امر و محبوب است و در این خلق غیب است که نفس نیز خواهان نعم است که بر این بلیا پس از این بزرگواران که بر بهتر از نعمت
 و لذت ایشان از بلیا پس از نعمت باشد محظوظ که ایشان را در دنیا است از بلیات و مصائب است که در دنیا این نمک
 نیدشت نزد ایشان بجوئی ارزید و اگر این حلاوت در دینی بود و در نظرشان عیب نیست و در غرض غرض
 چاشنی در دین است و در زیر فلک سبب تنم چه کم است و در دین است از احوال هم در دنیا است لذت دارند و هم در
 آخرت محظوظ و در دین لذت و دنیا کم ایشان که محظوظ از آن شان جنگ دارند و آن لذت دیگر است که محظوظ
 آخرت جنگ دارد که عوالم حاصل است الهی است این میان خود در گزینی که هر چه سبب نام دیگران است
 التذات و شان است هر چه دیگر از نعمت این بزرگواران از نعمت است وقت دیگران نعمت شان است مردم در
 شادمانی و لذت و غنی غنا که این بزرگواران هم در شادمانی دارند و هم در غم و حنا که به نظرشان انحصار
 افعال حمید و در ذیل بر خاسته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق است متعجب و کشته است بحسب فاعل افعال
 نیز مجرب شده و لذت و مجبده هر چه در عالم بود فاعل جمیل جل سلطان صادر شود که هر چه از عالم بود
 شان باشد آنچه حقین را در محبوبان است سبب التذات ایشان خداوند انچه فضل و کرامت است
 که چنین دولت خفیه نعمت بین را از چشم غیاب پوشیده بدوستان خود و عطا فرموده همواره ایشان را
 خود را قائم ساخته محظوظ و مسند و دشته و گرام است تا آنکه نصیب گیران است ازین بزرگواران هم که از این
 و نیک و سوا که عیب گیران است جمال و کمال این لفظ علیه ساخته و در صحن مرا در احوال و در دست
 بر این لذت و در مرتب جل شان را بر فکر و گیران سبب ترقیات مخلوقات آخرت گردانیده و ذلک فضل
 ربیته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم جوابی بود آنکه این را و از ابتلا است که حق باطل را
 و محقق باطل است اگر بدوستان محسن بیاورد بدوستان بد بدوستان دشمن نیز گردد و در کمال
 و از این باطل شود و از این ایمان نیز است که سعادت و نیک و بد و دشمنی در حق است که ربه الذین

که طعن بنمایند از دو حال خالی نیست اگر عقدا دارند که صاحبان مجالس معتقد شرکت مساوات است
 بار باین مقامات عالی سراجا که فروزند بق تصویب میکنند و از زمره اهل اسلام می برانند چه شرکت در
 سبوت مساوات بانبیا علیهم الصلوٰت التسلیمات کفر است و همچنین افضلیت شیخین علیهم الرضوان با حجاج
 و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند اگر اکارا بر آنست که یک از ایشان امام شافعی است علیهم الرضوان
 بلکه فضل مخرج صحابه کرام است بر اقی است چه چه فضیلتی بفضلیت صحبت خیر ایش علیهم الصلوٰت التسلیمات
 عدیل متواند شد فعل سیر که از صحابه علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام وقت مسلمانان از بزرگانی سید
 متین نصرت سید المرسلین علیه علیهم الصلوٰت التسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر ریاضات
 مجاهدات طاعتها نمایند بر تبه فعل صحابه پسندند آن سرفرموده علیه و آله الصلوٰه والسلام که اگر
 اتفاق ناید یکی از شما مانند کوه احد طلا از سدان اتفاق بدستگیر صحابه اتفاق نمایند بلکه نصف مد هم نرسد
 فضیلت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنده از این به آمده است که او سبق سابقان است در ایمان و در بزرگوار
 اموال کثیره و خدمات لائقه لهذا در شان او نازل شده است که یکتا مستکم من انقی من قبل الفی و قاتل اولئک
 اعظم درجه من الذین اتفقوا من بعد قالوا و کذا محمد الله الحسنى جمعی نظر بر کثرت فضائل و مناقب دیگران
 انداخته و فضیلت او توقف بنمایند نیند اگر بسبب فضیلت کثرت فضائل و مناقب بود با است که بعضی
 احادیث است که این فضائل دارند از نبی خود و فضل شنند که این فضائل ندارند و این تفاضل دیگر است و از این
 فضائل و مناقب آن بزرگم این فقیر سبقت تائید من اقدیر اتفاق اموال بذل انفس است در نصرت
 احکام دین العالمین چون بنمایم اسبق از جمیع است از همه فضل باشد و همچنین هر که درین امر سبق است از قبیل
 فضل است سابق گوید در امرین است او معلوم لاحتمال است لاحتمال از انوار سابقان استفاوه بنمایند از بزرگان
 ایشان استفاضه میفرمایند و درین امر بعد از نبی علیه الصلوٰه والسلام صاحب این است عظمی صدیق رضی الله تعالی عنده
 است که سبق سابقان است در اتفاق اموال کثیره و مناقب مجاهده شدیده در بذل عرض و جاه و در رفع فساد
 تباه از جهه تائید من نصرت سید المرسلین علیه علیهم الصلوٰت التسلیمات افضلیت از دیگران او را اسلام باشد و
 پیغمبر علیه و آله الصلوٰه و التسلیمات آخرت علیه اسلام چون سید حضرت فاروق طلبید و حضرت حق سبحانه و تعالی
 و نصرت جدید و در عالم سابق نیز با و کفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی حسبک الله من المومنین

عدم وجود است که شرارت باور یافته است جواب عدم چنانچه مرات وجود است منظر خود که
 است وجود نیز مرات عدم است و منظر شر و نقص است بلیس علیه اللغه و بجانب عدم شرارت لاز عدم
 است که آن عدم موطن شر است و بجانب وجود نیز شرارت متوجه است اخذ نموده است که از راه مراتب و
 منظریت هم در مرات وجود ظاهر شده بود پس حاصل شرارت مظهری شد ذاتی و عرضی اصل فظلی پس با
 مانویا وجود شرارت نماند و لازمیست و لایسیت که از صفات عدم بوده محروم ساخته هم ذلک و بجانب
 وجود شرارت که از مراتب عدم متوجه شده بود نیز نصیب او است چنانچه خبر است بادی ساینده در بیان
 قلوب بعد از هدایت و هبنا من ذلک و مقلدان است الوهاب التکلی من تم الحکام علی من الذم
 متابعه لصفی علیه علی الصلوات و التسلیمات اما و کمالها مکشوف و و نهیم بر محمد و آل
 و حجاب سلبا که کرده بود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله سلام علی عباد الذین احسنی بریده بود ذلک است
 که سالک در وقت عروج خود در مقامات اصحاب انبیاء علیهم الصلوات و التحیات که با جمیع از فضل انبیاء
 است که خود در مقامات انبیاء علیهم الصلوات و التحیات میاید حقیقت این عالمیست معنوم و در بیجا است
 آن که با بابان مقامات تو هم میگذرد و شرکی دارد مقامات باها آن مقامات و تحیل طارند باین تو هم تحیل
 رد و طعن میانی زبان طاعت و شکایت و دعا و در میگذرد غلط از و این بهایا در تو هم جویا نیست
 که و در اول اسافل مقامات هالی گاه است که از قبیل و موقوفه محتاجان بود که باب اصحاب اول با مکته خامه
 اباب نعم گیرد و تا از بیجا حاجتی خواهند و از اول تو هم ایشان بوزیر نمایند و از کار بود که این معول را
 مساوات و شرکت بهر است که این معول از قبیل تماشا بود که بواسطه و اول که این خامه و اول
 نماید تا بنظر اعتبار تماشا کنند شنبی بعد پیدا آ تو هم سواران معول چه باینش دارد و تحیل شرکت ازین
 و تماشا چه مقصود بود و معنای و مان با مکته خامه و مان حقوق خدایا بی آنکه محسوس و غیره
 ابایی بود که ازین معول تو هم مساوات شرکت نماید و فراموشی و مکرانی در شریک برای قرین با این مقام است
 و در این مقامات با این خصلت طلب که از بیجا تو هم شرکت مساوات نماید با این در معنای تو هم
 میاید و در معول برای طاعت غریبی میاید و طلب از این معول تو هم میاید و در معنای تو هم
 نشان بهایا که در تقصیف معول برای تو هم میاید و در معنای تو هم میاید و در معنای تو هم

زمانی

و تحقیق گفته اند عبا معنی لغوی خواهد بود الا وجود کجا و ثبوت کجا وجود را هم غفیر از این است
 شهود و از این نظر استدلال علی حقیقت و حجاب الوجود و ثبوت گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه
 نشان باینها فائده وجود چنانچه مبدا بر خیر و کمال است و منشا بر حسن و جمال عدم که متقابل است
 هر گاه مبدا بر شر و نقص بود و منشا بر هرج و مرج و فساد اگر و با این است از و ناشی است و اگر ضلال است
 هم از و پیدایش یک هنرهای نیز در مجموع است و خوبها هم در و کمون و تقابل وجود و عدم نیست مطلق
 ساختن لاشی محض که دانیدن از خوبهای است و نیز خود را و قایم وجود ساختن شر و نقایص
 بخود گرفتن هم از هنرهای خوب است نیز مرات وجود کشتن انوار کمالات او نمودن همچنین آن کمالات
 را در برین خانه علم از یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال به تفصیل آوردن از صفات متخسسه است باجماع
 خدا متکالیها وجود را و برپا و حسن و جمال و کمال مروج و از قیام و شر و نقص و هویت است متغایر
 از افتقار است و خود وجود از ذل و عظمت کبریا می مروج و از بسط و منقطع و از است و شرافت
 وجود از خاست او پیداست و از اجلی خود از بندگی او هویت است منقسم تا در است و در عدم و غلام
 خواصه است و در عدم و البیس حدین که منشا بر فساد و ضلال است از عدم هم شر برتر است و بهتر که در عدم
 کائنات آن بیدار از آن هنرهای به نصیب قول تا خیر منه که از وی صادر شده است هر
 خیریت از وی کرده است بشارت ضرورت نموده هم چون نیستی و بلا نیستی خود و وجود تقابل نموده و
 مردود و مطرود و حسن تقابل از عدم باید موخت که تقابل نیستی نیستی نیاید و در تقابل کمال
 پیش نیاید و چون بجزت جلال طرف می افتد بل و منکس خود راه می نیاید حدین بطور و گویا شرارتها عدم
 بعلا تکیه و تکرار که دشت بخود کشیده است و تحیل میگرد که در عدم غیر از خیریت کم چیزی گذشتگی تا خیریت
 مرات و منظر خیریتها و از شالاکم عطا یا الملک الا مطایه مثل مشهور است معلوم است که البیس حدین
 کا خانه عالی در کار بوده است که گناهی نموده فریاد میگرد و تکیه گیران نماید آن بجلالت
 چون از راه تکیه و تفرم در آمد خیریت خود را در نظر آورد عمل خود را ضبط گردانید و از اجر محرم مذخر دنیا را
 فی حقیقه نشان جان است بخلاف عدم با وجود شرارت نقص و نیستی ذاتی که دشت از حزن بر آورده و تکیه
 وجود مشرف گردانید فی گفت که من نیم نگر خود و شاخی که بلند شد بر خود و سوال و البیس شرارت

بالجملة حصول نقص است و وصول کمال این سخن فراخ فہم ہرے را بخیر نامی است بلکہ نزدیک است کہ
 حصول را بہتر از وصول اند و سفسطائی را بخیر وی عالم را مہم و محمل بیان مہمی گوید کہ از اثبات و تحقق
 نیست نیز باختر از ہم و تراش خیال کہ اگر وہم و خیال مستدل گردان ثبوت و تحقق نیز متغیر شود
 مثلاً اگر چیز وہم شیرینی تصور کرد آن شیرینیت اگر بہمان شی را وقت دیگر وہم سبکی حکم کرد آن سبکی
 ہست این بید و نشان از نفس صفت خداوند جل سلطانہ فافکہ بلکہ منکر دانستہ استناد کہ وجود موجود
 خارجی ارد جاہل میخواند کہ باین الہی فہم احکام خارجہ کہ عالم مہم است نمایند و دہم عذاب ثواب و فی
 را میکنند کہ بخیر صادق علیہ علیہ الصلوٰۃ والسلام زبان خبر داده است و احتمال تخلف ندارد اولاً کہ حزب
 الشیطان کہ ان شکر اللہ علیہم الخالدین سوال عالم را چون ثبات متغیر ثبات گردید اگر در مرتبہ وہم خیال
 بود و معاملہ تغذیہ تعلیم بی نیز در حق ثبات نمودید چرا اطلاق وجود بر کو بخیر مہمی نماید او را وجود
 نمایند و حال آنکہ ثبوت او وجود باید کہ مترادف اند چنانچہ مقرر مستلزم است جواب وجود نزدین طائفہ
 ہشرف و اگر ہم اغراضیاست و از اسباب و ہر خبر و منشا ہر کمال میدانند ہمچنین خبر پس با سلسلوی حق
 جل و عالم کہ سلسلہ نقص و شرف است بخیر نیز نمیتواند نمود و ہشرف را باخس نمی توانند و او نقد کردین کہ
 و ہست ہست کمشوف و محسوس الشان ہست کہ وجود مخصوص حضرت حق ہست سبحانہ و تعالیٰ و عیا و اگر موجود
 گویند باعتبار است کہ آن غیر نسبتی بہ باطنی ہر چند بمجول الکلیفہ بودہ بآن جوہ ثابت ہوہر کمثال کہ
 اصل خود قیام دارد آن غیر نیز قائم بآن جوہست و نیز ثبوتی کہ در مرتبہ وہم خیال پیدا کردہ ہست ظلال
 ظلال آن جوہست چون آن جوہ خارجی ہست حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ و عیا و اگر موجود ہست اگر مرتبہ وہم
 بلکہ صفت و ہما شایند و می جلستانہ ظلالی از ظلال آن جوہ ہم گویند گنجایش دارد و آن ثبوت ہم با اعتبار
 این و تالیات کہ وجود خارجی ہم دانند جائز باشد بلکہ عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند
 ہم جائز بود بالجملة ممکن ہر چه در ہست و از مرتبہ حضرت جوہست تک و نقد از خانہ پر خوہنری نیارند
 ہست و این ملائکہ ظلیت موجود خارجی گفتن امر و شارب شریک یا نمن ہست با و تعالیٰ و اخلاص و صاف
 و تعالیٰ نقالی مدعی کہ عالم را باین غیر در بعضی مکتبہ سائل خود کہ عالم را موجود بر بعضی گفته ہست
 آنرا نیز باین بیان را چہ باید ہست و بر حجاب ظلیت علانیہ نمود و وجود کہ مستلزم مترادف ثبوت

موجود است از موهوم نامی نشانی نیست تا محیط و محاط متصور کرده شود و جواب این قریباً حااطه از
قبیل قریب بحکم است و احاطه بحکم بلکه این قریباً حااطه از این نسبت است که مجهول الکلیفیه معلوم
الانته اند و قریباً حااطه مرتباً است اثبات نمائیم و باین بیان آرییم اما کیفیت آنرا ندانیم که چیست بخلاف
نسبت بع که در سابق نفی آن نموده است چنانچه مجهول الکلیفیه اند غیر معلوم انته اند نیز چه شروعیه است
این تیره وارد شده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شان را مجهول دانیم هر چند کنی اتصال بکیفی را
در رنگ معنی قریباً حااطه بکیفی در این حضرت جل المطانة توان تجویز نمود و اما چون اطلاق لفظ اتصال نباید
است قریباً حااطه است متصل نباید گفت قریب محیط باید گفت اطلاق تفصال خروج و دخول نیز در این
اطلاق اتصال است که نیامده است در مثال مذکور نیز اگر نقطه جواب را نسبت بدائرة موهومه حااطه قریب
اثبات نمائیم مجهول الکلیفیه خواهد بود نسبت را از نسبتین خارج نیست لیس الموجود الا لنقطه الجواله و همچنین
اتصال تفصال خروج و دخول بکیفی در مثال مذکور متصور است اگر نسبتین ثابت باشد چه وجود طرفین
برای نسبت معلوم الکلیفیه و کار است که متعارف و معتاد است و آنچه مجهول الکلیفیه است از حیث عقل برین است حکم
در اینجا بترجمه و جو طرفین بودن از احکام و محلیه بود که از غیر اعتبار ساقط است که قیاس غایت است بر مثاله بنیه عالم
که موهوم تمحیل گفته است باین معنی است که خلق عالم در مرتبه و هم خیال واقع شده است و غلظت و درجه شایسته است
مجهول پیوسته در آنکه قادری بر کمال اوره موهومه که نصیب غیر از آخرت هم خیال نیست در مرتبه هم خیال خلق
قویاً بدینصنع کامل خود را در آن مرتبه اتقان و حکام بخشید بر آنچه که اگر هم و خیال با لکلیفه رقم کرد و در ثبوت آن
خلل نپذیرد و بقای آن قصود پدید آید این اوره موهومه مصنوعه هر چند ثبوت در خارج ندارد و موهوم و خارج
همان نقطه است و لیس انتهائی بوجود خارجی دارد و هستی در وجود خارجی و احاطه است چه اگر نقطه بود و اوره از
کجا ناشی شود و خوشتر آن باشد که سر و لیس در گفتاید و حدیث دیگران نه این اوره را اگر و پویش آن
گوئیم گنجایش دارد اگر مراتب شهود آن نقطه گوئیم هم گنجایش دارد اگر دلیل و ادب آن نقطه گوئیم نیز میگذرد و پویش آن
نظر معلوم است اوره شهود و اندکین بنا بر مقام ولایت ملائم ایمان شود و دلیل مادی گفتن بنا بر مقام
که لا ثبوت است و ملائم ایمان باین شهودی هم و کمال است چه در شهود از قیاسی بطلان چاره نبود و غیب برین
فارغ است و غیب هر چند با فضل حاصل ندارد و اما واصل است و گرفتار اصل است و در شهود هر چند حاصل دارد و اما غیر اصل است

هم میهند نشود و قسور عبارت چلیست سلاطین و امر و تحمل و تسلط بخدم ختم میخاند که آلات خود را میروایشان
 میدهند ازین بنی برهم نقصان و قصور در برابر ایشان نیست چنانچه معلوم شد و شریف است مثلاً این شتابه
 فرق است در میان تنوع و تنافع که از جانب صاحب غریب آید و تنوع و تنافع که از جانب عالی حاصل میگردد و
 که اول کمال بخش است و ثانی نقصان و اول مجوز باشد و ثانی منغ و استیجابانه الملهه صواب است و ثانی
 من لذلک رحمة و حیثی لکامین نادر شد و السلام علی من تبع بعد مکتوبی در او ششم بحضرت میخندم و
 تامل را در اول معلوم خواهم بعد از آنکه معلوم گردد و آید که در اسلام علی عاده الذین اعظمی سوال کرده اند
 که حکما گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی در داخل عالم هست و در خارج عالم نه متصل است بعالم و نه منفصل از
 عالم تحقیق این محبت چیست جواب حصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال از نظر بدو و وجود متصل
 است که موجودی نظر بوجود دیگر ازین نسبت غایبیست و در این سخن غیبی و موجودی که این نسبت حاصل
 این نسبت متصور شود چه او متصور است و عالم ماسوی او است سبحانه موجودی که متخیل بر حید عالم یعنی
 حضرت حق سبحانه و تعالی است و این محکم بر بنی سبب کرده است که بار تعلق هم حیال مرفوع نیست محال
 تنیم و تغیر بادی با و مرطوب است اما ثبوت آن در جنس و در هست و درین حرف و هم در اقدار گاهی نیست
 کمال قدرت او است سبحانه که موجودی که متخیل را در حق ثبات و تفرق حکم موجود و عطا فرموده است محکم و
 برمی جای ساخته که موجود است و موجود موجود هر چند ظاهر میان موجود و نظر به ثبات و تفرق او
 نیز موجود تصور نمایند و موجود دهند تحقیق نمیشود و کتب و رسائل خود بتفصیل نوشته است اگر احتیاج باشد
 در جمیع نمایند که وجود نسبت بموجود ازین نسبت هیچ ثابت نباشد توان گفت که موجود در داخل موجود است
 و در خارج موجود نه اتصال بموجود دارد و نه انفصال از موجود زیرا که اگر موجودی است از موجودی نامی نشاء
 نیست اما تصور نسبت با و این بر محبت ایشان و انشع کردنم نقطه جمالی که از قریر بصورت دارن متوجه
 موجود و این با آن نقطه است متوجه را در این در هم شوقی نیست سبحانه که نقطه موجود است از آن موجود
 اینجا نامی نشاء نیست و نسبت به نسبتی که نقطه داخل و در هست و نیز نسبتی که خارج از هست و نسبتی که
 اتصال و انفصال نیز در میان اینها تصور نیست چه نسبت به نسبتی که نسبت متصور گردد و نسبت به نسبت
 انشعک سوال حضرت حق سبحانه نسبت قریب عاقله و الیه الثبات فرموده است حال که موجود را بموجود

علی الفطن النصف لفظ حدیثی خبر بر زبان می آید و الا مثال این تشکیکات بدیهی البطالان اند و مقتضای
 در بیان بطالان آن شبهات آورده شود و از قبیل شبهات است بر آن بدیهت بلکه این قسم شبهات و
 تشکیکات نزد این فقیر در رنگ است که شخصی نمی فتون نزد جماعه اهل بیان بیاید و سنگ را که محسوس
 ایشان است بدلائل و مقتضات زلزله زده بر ایشان اثبات نماید که آن در سبب است و این بحاجات
 چون در دفع آن مقدمات همه عاجز اند و در یقین ملوک غلط آن دلائل قاصرند و چاره شبهات نمی بینند
 بلکه یقین مذمبیت آن سنگ می نمایند و خوشی در آفراموشی می سازند بلکه ستم می سازند زیرکی باید که عتبات
 بر ضرورت حسن نماید و مقدمات مومنه را می سازد و در یقین غیبه نیز زیرکی و حلاوت حیات خلفا و ثلثه بلکه
 بزرگی جمیع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیه علیه الصلوات و التحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس
 مشاهد است قاطع و طاعن این بزرگواران که بدلائل زلزله زده قاطع و طعن در ایشان نماید آن طعن ایشان
 در رنگ قاطع آن سنگ است که در وجود آن نمایند و از پرده بر نرسد و نه کار خن و غلو بنا بعد از هدایت و هدایت
 من لاندک رجعة لک انت الوهاب قیالیت تعوی با حله علی سب کابر الدین طعن کبر و الاسلام لیس
 طعن جد و سبب محض من الغفلة لکغرة مما یعد بشر عباد و کرامه و فضیله وسیله الی النجات فیکف سبب
 بداهة الدین طعن حماة الاسلام ما در فی الشراء است اعداد الرسول علیه علیه الصلوة و السلام فی بار
 و الی لبس و لا و طعنهم ما لا یعد عباد و کرامه و الا عراض غنیم و عن اجماع اولی و است اسلام عن بعضی اوقات
 و الا سخرال بما لا یغنیه ملکاته قد خلعت لهما السبت و لکم ما لکم و لا تون عما کانوا یعلمون حضرت
 نبی سبحانه و تعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب پیغمبر علیه علیه الصلوة و السلام عمار مینم می نماید پس حق است
 بزرگواران گمان عبادت و کینه با یکدیگر درین متافیه کفری است و نیز اثبات عداوت و کینه دین
 بزرگواران هم در یقین پیدا میکند و رقم مان از طایف یقین میاید پس در دو ذوق از اصحابی که زم می آید که
 ملائک باشند عباد و انکه بجهان در رنگ بهترین نبی آدم بعد از انبیا علیه علیه الصلوات و التحیات بدین
 در زمین بهترین ترون بدترین نبی پس از آن قرن بهترین بندگان عبادت و کینه متعصب گشته اند پس ملائک
 باین امر برات نمایند پس بجزیر می کنند چه شرم بزرگی است حضرت را برین بنی است که در عالمی است که همه می آید
 و با دست بر این عداوت عداوت بطنه بود و حق طرفین است هر یک را که در حق خود و شکر باشد و شکر

در وقت بنیاد ولادت حضرت یحیی علی بنیاد علیها الصلوٰۃ والسلام گفته اند انی یکون علام
 کانت امرتی عاقر و قد بلغت من الکبر عتیا و حضرت مریم رضی اللہ تعالیٰ عنہا گفته اند انی یکون لی
 علام لم یسینی بشی و لم اکبیا و حضرت فاروق هم اگر بامی متعینا هم ستفنا در میان قرطاس
 توقفا نموده بآنچه مضائقه است چه شود و شریعت تقدیر سادس آنکه حصول حسن ظن بصحبت آنست
 علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات در کار است و در این آنکه بهترین قرون او بوده است علیه علی
 الصلوٰۃ و السلام صحاب کج بهترین بنی آدم بودند بعد از انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و تجیات نیز در کار است یا نقل
 شود که در بهترین قرون بعد از انحال آنست و علیه علی الصلوٰۃ و التسلیمات جماعه که بهترین بنی آدم
 اند بعد از انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات بر عمل باطل اجتناب خواهند کرد و فسقه کفره جانشین خیر بشر
 خواهند شد و آنکه گفته اند صحاب بهترین بنی آدم اند زیرا که این دین امت بر نبض قرآنی خیر الامم است بهترین
 است ایشانند چه سچ و کج و بر چه صحابی رسد پس کی بر سر انضا باید آمد و باید فهمید اگر من امتیان قرطاس حضرت
 فاروق کفری بود حضرت صدیق که نبض قرآنی اتقامی این امت خیر الامم است تنصیب بخلافت او نمیکند
 و مهاجرونضا که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خود در ایشان شرافت موهبت و از ایشان باطنی گشته است
 و موعود و مجتبه ساخته است باو بیعت نمیکردند و جانشین پیغمبر بنیاد خدند و چون حسن ظن بصحبت و
 صحاب آنست و علیه علی الصلوٰۃ و التسلیمات که مقدمه محبت است حاصل گشت از مزارعت این قسمتها
 بجات میشد و حدس بطلان این تشکیک پیدا آمد و اگر عیاد با بسجانه حسن ظن بصحبت او صحاب علیه علیهم
 الصلوٰۃ و التسلیمات پیدا شد و بسوطل کشید این سوطل با چار صاحب آن صحبت و بصاحب آن صاحب منجر
 خواهد شد بلکه بموئی آن صاحب نیز خواهد رفت شاعت این امر انیک باید دریافت ما آمن بسوطل یوقرا
 صحابه قال علیه علی الصلوٰۃ و السلام شأن اصحاب الکرام علیهم الرضوان من اجدهم فحیی اجدهم من الغضم
 فی بعض الغضم پس محبت صحاب تلزم محبت او گشت علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات بغض اصحاب تلزم
 بغض او علیه علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و تجیات چون این معنی معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبهه مثال آن
 شبهه حاصل شد بلکه جوابه بشده بحصول انجا بد چه هر مقدمه ازین مقتات گوان گفت که جوابی است از اوجوبه
 یقینات بعوالی سبحانه جمله ده این شبهه بنیاد در فیه تشکیک از نظر جسد آورد که انی

باشند از کجا بر صحابه کبر اتفاق و مبارزه است و چنانچه توان گفت و عظمت و جرات ایشان را چگونه
 در کمال که چیست بل گفتند که که ریه السیومی در شان حضرت عیدین رضی الله عنه نازل گشته
 است که سبقت سابقان است و اتفاق و مبارزه و کمال سبحانه و تعالی الله عن المؤمنین از سابقان
 تحت الشجره فی الامم می باشد و عالم التشریع از جابر نقل کرده رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که بدو فرخ زود یکس از آنها که در یک شجره بیت کردند و این را بیعت الرضوان گویند چه حضرت حق سبحانه
 و تعالی این قوم خوشنود و شگفت که تکلیف شخصی که بشیر بهشت باشد بخت کفر و اقرار بقتل قبیح مقدار
 خامس آنکه توفیق حضرت فاروق رضی الله عنه در میان قرطاس از روی و در نگار بوده میاید و با
 سبحانه من یکایم قسم سواد باز از زمانی ندای پیغمبری که کج خلق عظیم متعصب است چگونه باشد بلکه
 اندامی صحابی که یکبار و بار بشرف صحبت خیر البشر شرف گشته است این سخن متوقع نیست بلکه از عوام
 است و که بدولت اسلام شگفته اند این قسم در نگار شوم نیست فلیک از کار روز را و ندانند
 و اما عاظم مهاجرین انصار بودند یعنی تحمل نمودند و بای حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس انصاف و که
 با کار و دین این قسم سوار وطن پیدا کنند و نا امید بهر کلام موافقه نمایند بلکه مقصد حضرت
 فاروق متفهم است و در چنانچه گفته استغفوه یعنی اگر بجد و تمام طلب قرطاس نمایند و در شرف
 و اگر در بیابان جده شسته باشند و بیوقت نازک تصدیم ایشان نباید و آنچه اگر بومی امر طلب قرطاس
 بتاکید و با افعه طلب قرطاس خواهند کرد و چنانچه ما خوانده خواهند نوشت که بتلیم و می برنی و جسته
 و اگر این طلب با مرد و می نیست بلکه میخواهند که از روی اجتهاد و فکر چیزی نویسد و وقت مساعد آن
 نیکند و بایه اجتهاد بعد از احوال ایشان باقی است مستطیان است ایشان از کتاب که حمل اصول
 است حکما اجتهاد بایه استنباط خواهند نمود و بر گاه در حضور ایشان که او آن دل می بود و بنیاب است
 که بی شرف و بعد از احوال ایشان که نازل نظام می است بطریق اولی استنباط و اجتهاد اولی العلم مقبول است
 چون سواد علی الاصل و در آن بیابان جده تمام نفرمودند بلکه از این امر موافق و مذکور شد که اندک
 و می بود و است و توفیق که این مجرب و منصف بود و می فرمود نیست تا که اگر از عجمه استغفار و معافیت
 آدم علی بنیاد و علی بنیاد و اسلام و غیره که در کمال و بی کفایت است که در آن چه اعتدال

موفق رمی فاروق آمد و بر اخذ فیہ عید نازل گشت آن سرور و مولیٰ علی الهیة و السلام
 لوزل الخذاب لما بنی غیر عمر و سعد بن معاذ چه بعد نیز اشارت بقول آن اسامی نموده بومقدیر
 سیوم آنکه سهولیان بر پیغمبر جانشینت بلکه واقع علیه علی الهیة و السلام در حدیث فنی الیدین
 آمده که آن سرور علیه الصلوة و السلام در نماز فرض با عی بر دو رکعت سلام اندوز و الیدین عرض کرد
 اقصر الصلوة انیت یا رسول الله بعد از ثبوت صدق فنی الیدین آن سرور علیه الصلوة و السلام
 برخاسته دو رکعت دیگر آن بنظم ساختند و سجده سهو کردند هر گاه سهولیان حالت صحت و غایت
 بمقتضا بشریت جائز باشد صد و کلام بقصد بجا اختیار در مرض موت در وقت استیلا می رجم
 بمقتضا بشریت ازان سرور علیه علی الهیة و السلام چرا جائز نباشد و عتقاد از احکام شرعی
 برای چه مرتفع شود زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی کجای قطع آن سرور را علیه علی الهیة و السلام اطلاع
 بر سهولیان و میفرموده صواب از خطا تمیز ساخته چه تقریر نبی بر خطا بخور نیست که مستلزم رفع اعتماد است
 از احکام شرعی و این ثابت شد که موجب فم اعتماد نفس سهولیان نیست بلکه تقریر بر سهولیان موجب فم اعتماد
 است از احکام شرعی آن تقریر مقر است که بخور نیست مقدم بر این آنکه حضرت فاروق بلکه خلفاء ثلثه رضوا
 الله تعالی عنهم همیشگیست اندکجا بابت و احادیث بخصوص در باب بشارت جنت ایشان از کثرت روات
 نقاه توان گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواریخی رسیده باشد آنکه آن از جهل است یا از غما و روات احادیث صحاح
 و حسان اهل سنت اند که از اسانده خود که صحابه تابعین شنیدند اخذ نموده اند و روات جمیع فرق مخالفین
 اگر جمع کنند معلوم است که عشر عشر اهل سنت برین کمالا یحیی علی المتبع المفضل و کتب احادیث اهل سنت
 شیخون به بشارت این کار برین بهشت و اگر در کتب احادیث بعضی از فرق مخالفین بشارت را روا کرده
 باشند غم نیست که عدم وایت بشارت بر عدم بشارت دلالت ندهد و اما ثبوت بشارت این کار برین بهشت در قرآن
 مجید برین آیات متکثره قال الله تبارک و تعالی و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم
 باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجري من تحتها الانهار و خالدين فيها ابدان ذلك
 الفوز العظيم و قال تبارک و تعالی یستوی منکم من اتفق قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین
 اتفقوا من بعد قاتلو و کلا و علی الحسنی برگاه جمیع صحابه پیش از فتح و بعد فتح اتفاق نموده اند و پیشتر

خود را بر او داده اند نه آنکه قبول این سخنان شرط بشرط است که در باب سکر موجود اند و از
منفق و معطل این شرایط لایان سومی حق است عجمانه که در این آن قبول است صدق است یا زحمت از
مبطل است قمار است بر شریعت است و عدم تقاضا بر شریعت آنکه تحقق است با وجود سکر و غیره
سرموی است کتاب خلاف شریعت نخواهد نمود و منصوص بر وجود قول انا الحق و بر شریعت زندان باز بجز
کران یا نصدر کحت نماز نافله ادایکد و طحا سیکه دست ظلمه آن بر سیدها که چه از وجه عملان بود
نیموده آنکه مبطل است تیان احکام شرعی بر می چون کوه قاف کران است که یکبار علی المشرکین
ما تدری علیک نشان حال شان بناتنا لنک حقه و حی لنان من نادر شد و السلام علی من اتبع الهدی
مکتوب بود و ششم بخوابه بوجس بدخشی الکشمی و ریافته الحمد لله سلام علی عبادہ الذین
سول حضرت رسالت غایت علی علیه السلام و آیتیه در مرض موت و طلاس طلبیدند و فرمود
ای تو فی قبر طلاس کتب کنم کتابا لن یفصلوا بعدی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگران
گرام رضی الله تعالی عنهم من اینان قرطاس فرمود و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسنا
کتاب الله و گفت ای عمر بن الخطاب و حضرت رسالت علیه السلام و آیتیه در مرض موت و طلاس
از رو و حی میفرمود بحاق الله تعالی ما یطق عن الصفا ان هو الا وحی یوحی و من رو و حی کفر
است بحاق الله تعالی من یحکم بما آتاه الله و لکلام الکفر و و ایضا تجوز یجر و هزیان بر سیا ستر
رفع اعتماد است از احکام شرعی و آن کفر و کجاء و زندقه است حل این شبهه قویه حقیقت بدان رشد
است تعالی و در اک سوره اصرط این شبهه مثال این شبهه را که جمیع بر حضرت علما و ثلثه رضی الله تعالی عنهم و سایر
صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم ابراد می نمایند باین تشکیکات رویشان میخوانند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف
صحبت خیر البشر علیه السلام و آیتیه در مرض موت و طلاس و صحبت خیر البشر علیه
علی آله الصلوٰه و السلام زهوا و هوس مزی شده بودند و سینه ایشان از عداوت کینه پاک گشته و در
له ایشانند اکا برین کبرای سلام که بذل نموده اند طاقتهای خود را در اعلامی کلمه اسلام در نصرت انام
و انفاق فرموده اند موال خود را در اعلامی کلمه اسلام از برای تائید دین متین در لیل و نهار و در هر جا
گدشته اند عشار و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اولاد و مساکین خود را و عیو و زروع خود را

آن و عدنی باید لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم است ناچار بهمه در مقام صلوات
و همه را بر عراط بهیم میاید و باین کریم تر نم میاید یعنی اهل کلاهی اخذ بنا صیبه ها آن دبی علی
صراط مستقیم و گاهی منظر اعیان ظاهر و نه خلق را عین حق می انگارند و مرئوس علی بن ابی طالب را می بینند
بکلیه است که از مرتبه جمعی شکفته تصور در مقام گوید گفت بدین اهل الکفر و جبیه کدشی و عند
اسلیم قسم بدین کفر طریقت بکفر شریعت ناسبت تمام دارد هر چند کافر شریعت مردود است
مستحق فدا و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چنان کافر و نه است از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی
شده است و غیر محبوب را فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کافر از بهیلا کجبل و تروید اگشته ناچار
مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق است بلکه حکم که موطن تمیز است حق از باطل و خیر از شر را می بیند
تمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت ناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بجمال امر نیست
انکار و این اسلام پیدا میکند بلکه هر اسلام اسلام شریعت اندرون در میان اینها بظاهر شریعت باطن شریعت
و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام و تشریف بلند تر است هر چند نسبت با اسلام
حقیقت شریعت است و ادون است آسان نسبت به تشریف آید فرد و در برابر عالیت پیش خاگود و توان
مشایخ قدس تعالی را هم هر که بشوئی نکل نموده است و سخنان کمالی ظاهر شریعت گفته بر در مقام کفر طریقت
بود و است که موطن شک و دبی تمیزی است بزرگانی که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند از اشالی این سخنان
پاک مبرازند و بظاهر باطن اقدس بافیاد دارند و متابع نشاند علیهم الصلوات و السلام پیش شخصی که حکم بشوئی نماند
بمه در مقام صلوات باشد و برابر حضرت پیغمبر کارد و در میان حق خلق اثبات تمیز کند و بوجوه اثبانت قابل بود
بما که آن شخص تمام تمیز است و بکفر طریقت گفته است نشان سوی فرموده و عیون و سخنان او ناشی از شک و
از بابر شرف و کار آن شخص بود این حال و دعوی این بزرگانی این سخن است بکلام است بر برق و بر عراط پیغمبر
میاند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زناد و فو و ملاحد است که معتقد و در ابطال شریعت است مشاوش فرموده است
افکار است عالیه اند علیهم الصلوات و السلام پس این کلام نافی است بتمیز و تمیز و هم از بطلان حق است
از بطلان مقام اول و ثانی که نمی باشد از این آیه و بطلان این که اگر ان مقام مزله اقدام است
تمیز از این باب است این باب را بیک از این تمیز شرف گشته بر کتب باطنیه و ناسبت تمام و دین

که حقیقت بقا است این نسبت بر وجه تم خواهد بود غایب مافی الباطن را بعد از لباس صاحب جانیته
 است چه اگر جامه گرم است لباس بگرمی تا شریک دود و اگر در سردی تا شریک دود و همچنین اینهم
 مانند جامه را در خود تا شریک یافت و اثر او را در تمام بدن ساز دیدار نماید که این تاثیر و اثر بر
 است نه در عرضی است نه ذاتی از مجا و خارج آمده است نه از مجا و داخل اگر شریک نقص است که از ان
 ناشی گشته هم عرضی است و خارجی نه ذاتی و اصلی صاحب ان مقام هر چند با سایر مردم در شریک شاکر
 دارد و در صفات بشریت با دیگران بسیار اما از او از اینها جزئی می نماند و صفات بشریت عرضی
 است که از مجا و آمده است و دیگر از ذاتی و اصلی شان با اینها عوام شاکر است و ملاحظه نمود و خود
 بلکه انحصار در رنگ خود تا تصور کرده در مقام انکار و اعتراض آید و محروم میماند که میگوید فقال الشی
 یصلنا فکفر حوا کریمه قالوا لاهذا السو یاکل الطعام میشتی فی الاسواق نشان حال شان است
 بعنایت اسد سجانه هر چه صفات بشریت در خود می بینی باید که حامل آن صفات آن عدم مجا و است که
 و کلیت فویده است شریک کرده خود را تمام کمال از ان صفات پاک و برتری یا بد شمه از ان خود حساس نکند
 سبحانه الحمد المنة علی کل این صفات که بسبب مجا و ظاهر میشود و رنگ است که شخص را لباس سرخ است بشری
 لباس مجا و سرخ بیناید بلهان چون نیز ندارند سرخی مجا و شخصی سرخی آن شخص نیست بلکه خلاف واقع است
 میسازند هر کس فسانه بخواند احسانه است و آنکه دیدش نقد خود و مرانه است و آب نیل است و بقیه خود
 نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و در بنا لا شیخ قلوبنا بعد از هدایتنا و هبنا من ذلک رحمة الله
 انت الیها السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بود و همچنین بقصود علی تبریزی در سوال و از کفر حقیقی
 صد یافت بیستم لر حمل الرحیم محمد سلام علیه و الذین اصطفی صحیفه شریفه رسیدت فبعضی انحنان عوفیه
 رفته بود و ما وقت مکان هر چند تقاضا گفت نوشت نمیکند لا سوال از جواب چاره نبود و بعضی خفا
 نوشته آمد مجمل کلام در حل چیم این سألها انت در شریعت چنانچه کفر و اسلام است و طریقت نیز کفر و اسلام است
 است و چنانچه در شریعت کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است و طریقت نیز کفر طریقت نقص است اسلام
 طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که محل است است نیز حق از باطل درین طریقت مفقود است
 چه نهوسا کن یمنی و در یکا جمیل و زیله جمال حد محبوب است پس خیر و شر و کمال و نقص از هر طریقتا

سالك متوجه جناب قدس و ندی جل شانہ بذكر و مراقبہ ميگرد و ساعت فضاة از ساعت اعراض ميگرد و عكس
 صور علميه صفات و احبي جل سلطانہ در آن قوت غلبه پيدا ميکند و بر قرين ذکر که حدت است متبلا و تسلط
 پيدا بالا ان خزانه هم العالمون معامله باجاي ميبرد که حدات که بچون اصل و هيچ بوده است بعلو
 روي پستاري آن رند بلکه تمام از نظر سالك مخفي ميگرد و غير از عکوس باصول باصول خود در نظر
 او نمواند بلکه عکوس که مراياي اصول خود اند نیز از نظر مخفي ميگرد و در چهره ايار از اختفا چاره بنوعنيقام
 مقام فناست و بر بلندت و اکراين سالك فاني را بقا بالعدم بخشند و بعالم باز گردانند عدم خود
 و تنگ پست تنگ و قايه بدن است خواهد يافت نزدیک است که از غايه بي مناسبتي که بعد پيدا
 کرده است تبديل از ان پير پيرين شعرا يزد از خود مبائن يابد اناني حقيقت درين مودن عدم از مبائن نشد
 است داخل معان انامي دوست با جمله عدم در نيقام جزو مغلوب استوار است و از حالتی که داشت
 فرو داده است و تا به بلکه قائم بآن عکوس که باوقيام داشته اند گشته است و اين غير سا لها در نيقام
 بوده است عدم خود را در رنگ پير پيرين شعرا خود جدامي يافته و بعد اللقيالاتي چون عنايت بنيات
 خداوند جل سلطانہ شامل او گشت و دید که آن جزو مغلوب نيست که باغمالان فتنه مغارت گزید و
 تخفیف که بجهول آن عکوس پيدا کرده بود و مغلوب و بعد مطلق گويامی گشت در رنگ که صورت را ببرد
 است سازند و قيام آن بآن کالبد دهند و چون صورت درست شود فحشبات و سرخ پيدا کنند آن کالبد گشتند
 و قيام و کالبد و در ساخته بخود قائم دارند و در سخن فيه نیز اين عکوس قيام باود داشته يافت که قيام
 خود بلکه باصول خود پيدا کردند اين هم مطلق لفظا نه جزو عکوس بل عکوس آن عکوس خاند و جزو عدم گويامی
 با و سانسنت يافت که حقيقت فاصدين مل عبور است خامي سابق گويامی صورت اين بود و است
 و اين مقام چون بيا آورد و در بعالم باز گردانند و آن عدم با که نسبت جزئيت داشت و
 بهالت و غلبه مراد را بود باز گردانيد مجاور و قرين او سانسند و از حقيقت و صورت او سانسند
 گردانيد و از اطلاق لفظا ناميرون کردند و بر هي حکم و مصالح نماز باز و رنگ پير پيرين شعرا پيدا
 در عين حالت اگر چه عدم با باز آوردند اما قيام آن عکوس با و نسبت فانسند بلکه عدم را
 بآن عکوس قيام بخشيد و چنانچه در قيام سابق گشت با و در اين تمام اين نسبت با و نبا

نه حلول است نه اتحاد که مستلزم قلب حقیقت امکان است بحقیقه وجو ثبات و تقدست که محال
 عقلیت و در شریعت زندقه است آن ظاهر صرف که باقی میماند هر چند که از عالم شهادت که مشهود
 و مرئیت اما منصب بزرگ باطن است اگر چه باطن از حیطه مشهود و ادراک رانده است و الحق بغیب تنویر
 پیدا کرده زیرا که چون تازنگ بچونی پیدا نمیشود و از حیطه ادراک چون برین زرد و خست از شهادت
 بغیب نکشد از بچونی حقیقی بصیرت نیابد و از غیب الغیب مطلع نگردد و باید دانست که این ظاهر باقی مانده را تمام
 روح بخلق است و طاعات عبادات شرعی با و مربوط است معامله دعوت و تکمیل نیز با و منوط و باطن
 این بغیب صاحب تکمیل خواهی تعلق بمرتبه کافی دارد و خواه متعلق بمقامات واجب بود نیز متوجه هر است
 و بهر چه هر رود از رک و از نیز همان سو است از جهت تکمیل و تیریت و تیمم عبادت چه این را در عمل است و
 این معنی بطن دعوت است حقیقت مشهور شده در آخرتست معالیه در پیش است عبادت معبود جل سلطان
 و درین معنی بطن باز است خلاق در معبود است تعالی و نظر مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استهلاک در
 مطلوب است ارباب سکر این باب و در اندیانه و این توجه ظاهر باطن که عارف صاحب تکمیل را باین
 خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل رسید
 جسموت برآمده قدم در کوچه صال محبوب می افتد و بدلت وصل و اتصال نیز اتمت عیار شرف
 خواهد گشت بنیالارباب النعم نعمیه و للعاشق السکین تخریر به سرنا اتم لنا و لنا و غفر لنا و غفر لنا و غفر لنا
 قد فی الصلوة و السلام و التحیة و البرکة علی خیر خلق الله علی احوالهم و الکرام صحبه کرام الی یوم القیام
 مکتوب و چهارم بونا عبادت و ارباب صدف یافته در بیان حقیقت تن رفقا و بقا و جدایشان
 عدم از حقیقه و صوت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة
 و السلام علی سید المرسلین حقان و ممکنات بعلم این فقیر چنانچه در بعض کاتب گفته است عبادت از عبادت
 است که نشا در هر شر و نقص است بالعکس علیه اسماء و صفات الهی جل شان که در آنوقت ظهور یافته
 غایتی باقی الباب آن هدایت در رنگ میوای ندوان عکوس رنگ صورت که در سبلی حال گشته است تنخیر
 و تمیز عادت با آن عکوس ظاهر است قیام آن عکوس با آن عادت متمیز و این قیام در رنگ قیام عرض بود
 نیست بلکه در رنگ قیام بصورت است که بهر سبب گفته اند و شخص میوای البصوت داشته اند و چون توفیق الهی میسر

از جامی خود جنبیده متوجه خدمت آن حضرت گشته علیه علی اله الصلوٰه و السلام آن عرابی چون خیال
 شده نمود و سلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را بجلسته سجده
 جایز نیست غیر حق را بجل سلطان اگر سجده تجویزی نمود میگوید که زدن شوهر خود را سجده کند بعضی از آنها
 هر چند سجده تحت بساط طین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین عظام نیست که درین امر حضرت حق سبحانه و
 تعالی توضع نمایند و این نهایت تذلل و انکسار بنیز او است و تجویز نکند حضرت حق سبحانه و تعالی انحراف
 ایشان کرده اند است و محتاج ایشان ساخته شد که این نعمت عظمی بجا آورده و تاضع چنین که بنی از کمال عجز و
 انکسار است بجنب قدس و تعظیم دارند و درین امر با او شرکت بخویند هر چند جمعی تجویز نمایند معنی نمایند
 حق توضع ایشان باید که تجویز انبسی نکند و اهل جلال الاحسان و الاحسان چون بادشاه وقت از قصاص
 ممالک خود اجابت فرموده بدار انکشاف داده است بمنزل که این فقیر بنیت حق سبحانه و درین نزدیکی بدار انکشاف خود
 رساند و البتة انکشافی و اسلام علی بن ابی طالب و از من تبعه المصطفی علیه علی اله الصلوٰه و السلام علی
 مکتوب نمود و سیو و خم بجوابه هشتم بخشی کشی در بیان آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر و ظاهر
 و هم باطن و حقوق این باطن با هم قیوم عارف و مبیان آنکه عارف در وقت نزول اقبل بظاهر و باطن تجویز
 دعوت عبادت است و عالم خلق و عالم عارف تا لم العرفه بر چند نبر و داخل ظاهر صورت اند نسبت با هم
 قیوم و وجه خاطر است که فی الحقیقه باطن حقیقت آن حاضر یا محقق آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چنانچه
 این ظاهر صورت را بحدت نظر که بخش فضل خداوند جل سلطان موهبت گشته است ملاحظه نمائیم اینجا نیز ظاهر
 و باطن پیدا میگردد و صورت حقیقت هم پیدا میشود آنکه عالم خلق با تمام ظاهر با هم و عالم امر با هم باطن
 جمعی گمان بردانند بلکه در بطرف از لطائف عالم خلق و عالم امر هم صورت و هم حقیقت مختص خاک هم ظاهر
 دارد و هم باطن همچنین افعال هم ظاهر است هم باطن این باطن که افعال هم ظاهر است و در روز بروز و زوال
 اعمال صالحه بلکه بخش موهبت خداوند جل سلطان که کم گمان باطن که با هم قیوم مربوط است نمیگوید و اما
 سجده بیکدیگر باطن و باطن میمانند و بجز ظاهر حرف بر تپه بود و نمیگوید و اما حق این باطن با هم قیوم با هم
 که این باطن و آن هم حال میگردد و با آن اسم تعظیم میکنند که آن تعظیم است سبحان من لا یغتر بانه و لا یغتر
 و لا فی اسماء بحدث الا کما ان باطن این باطن این اسم تعظیم میشود و باطن که هم حلال و باطن میگوید و باطن حقیقت

از عدالت التزام حکام شرعی گرفته بود و مطالعه آن فرقت و احوال حاصل گردید و وقتی پیداکشت حضرت
حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنوع عدل عدالت بادشاه وقت متور ساخته است شریعت و ملت محراب
را نیز بحسب نیازم ایشان نصرت و عزت بخشید محبت آنا را بحکم اشرع تحت لطف و اوج شریعت عوام را بط
بحرین تمام سلاطین عظام است بمعنی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است ناجای اسلام ضعیف گشته کفار
بسیاری تخاشی مردم مساجد می نمایند و در اینجا تعمیر معبد های خود می سازند و تا نیکو و رون جوش کرکیت
مسجد بود و بقبری غریزی آنرا بهم کرده بجا آن پیر کمان است ساخته اند و نیز کفار بر طلامرسم کفر بجا
می رند و مسلمانان را بر می اکثر حکام اسلام عاجز اند و روزیکه اوسی بنو که ترک اکل شرب می نمایند تمام رند
در آن روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازاران نیز دو نفر و شد و در راه مبارک معضان بر طلمان طعام
نمی پزند و می فروشند و هیچکس از زبونی اسلام منهم آن نمیتواند نمود و فوس صد هزار فوسین بادشاه وقت از ما
و ما فقیران باین زبونی و خزانی با کرام و عزت از این صیاحی لسان اسلام رونق داشت و علما و صوفیه
معزز و محترم بودند و بقوت اینها در ترویج شریعت میکوشیدند شنیده ام که روزی صاحب قرآن بنام
علیه الرحمه بکوهی بجا را میگذاشت اتفاقاً دویشان خالقا و حضرت خواجه نقشبند قدس سر در آن کوه
کلیه ها خالقا و خواجه رامی شانند و از گرد پاک میکردند امیر از حسن ایشان مسلمانی که داشت در آن کوه
توقف فرمود تا گرد های خالقا را بجای و صندل خود ساخته بر کات فیوض در ایشان شرف گردید
باین تواضع و فروتنی که باطل میدنوده بود و حسن نامه شرفا کت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سر
بعد از وفات میر سید محمد دین محمد و ایمان بر میدانید که در خطبه و در محراب نام سلاطین که در زمینه پایان
فرو داده میخواند و همیشه است این تواضع که سلاطین عظام نسبت بان سرور و خلفا و راشدین او
علیه السلام صلوات و استیادت نموده اند و جازند داشته اند که اساک ایشان با اسمی کا بر زمین بیکد وجه مذکور شود
شکایتی هم ندیدیم ای برادر بجه که عبارت از چین بر زمین نهادن است متضمن نیابت تدل و انکسار است
و مشتمل بر کمال تواضع و فروتنی است لهذا این قسم تواضع مخصوص عبادت و حبیب و جوی سلطانه
و شسته اند و غیر او را سبحانه بخور نموده منقول است که حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوة و السلام روزی بر سر بخت اعرابی
آمده عجزه طلبید تا ایمان آن سر فرو نمود علیه و آله الصلوة و السلام آن بخت را بکوه پیغمبر ترا طلبید آن درخت

او مخصوص شریعت نبی است خالق هیچ در کائنات علماء و دعوت لطیف هر شریعت مینماید اولیا
 هم دعوت لطیف هر شریعت مینماید هم باطل شریعت میفرماید اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت
 دلالت مینماید باینکه انکام شرعی ترغیب میفرماید و مینماید که حق جل و علا سلطان راه مینماید تا کسی که
 در جمیع اوقات خود را مستغرق در کار الهی سلطان دارد و بحدیکه در سیه نامید غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد
 مگر آنکه نیانی از جمیع سوئی که حاصل گردد اگر تکلف یا دشمنانید یا دشمنانید یقین است که دلی را اند
 بلی این دعوت که لطیف هر شریعت باطل شریعت متعلق است خوارق چه در کار است پس و مرید عبارت است
 از این دعوت که بخارق کار ندارد و بکرمها و اساست با آنکه گوئیم مرید شد و طاعت کند ساعت در روز
 طریق خوارق که کلمات چنانست نماید و در عالم غیبی هر زمان از وی مدعی بخوارق میاید بطور خوارق
 دیگران در کائنات انانیت بر پیدان کلمات در کلمات مخلوق و خوارق است چگونه مرید چنانست
 پس نکند که بر دل مرده رازنده گردیده است بشاده کاشف رسانیده نزد علوم احیای که عظیم الشان
 است نزد خواص احیای قلبی روحی بر مان فیر انانیت خواجه محمد پیر اقدس در رساله قدیه میفرماید
 که احیای که پیش از مرده چون اعتبار داشت اهل انانیت از احیای اعراض فرده با جبار روحی پرداخته اند
 و متوجه حیا دل مرده طالب گشته اند و بحق که احیای که نسبت با حیای قلبی روحی که بطور
 فی طریق است و نظر باین داخل عیث چاین احیای سبب حیات حذر روزه است و آن احیای
 وسیله حیات دائمی است بلکه گوئیم که فی حقیقه وجود اهل بعد کرامتی است از کلمات و دعوت ایشان خلق
 بحق جل سلطان مرتبی است از مرتبهای حق جل سلطان و حیات علویان آیتها از آن آیتها عظمی از آن
 امان اهل بعض اند و غنیمت روزگار اندیم میروانیم بر نیز فزون در شان است کلام من و اوست و
 انظرشان شفا هم جلبا و هند هم قولانی جلیله و لا یحب ایسم علامتی که معنی این لفظ از سلطان به جا
 شود است اگر شخصی باشد که شفاست بر شریعت داشته باشد و کلمه او دل بجهت حق سبحانه و تعالی
 سببی و توبه می پدید آید و در دل از اسکو منم و آن شخص مختص است و در مدد اولیا است علی غایت
 الدنیا این هم نظر را باینست است بی مناسبت مختص مردم مطلق است هر که در کتب بهر چند
 دید روی نبی که در دست بدو مکتوب شریفانه از حسن و عذای علی سلطان عهد ندرج یافته بود و فری

در کتاب منازل السائرین فرموده است که فرست بر دو نوع است فرست اهل معرفت است فرست اهل
 جوع و اهل ریاضت است فرست اهل معرفت متعلق بشناختن استعداد طلب است شناختن اولیا
 حق است بحاجه که بحضرت جمع و وصل گشته اند و فرست اهل ریاضت ارباب جوع مخصوص کشف صور احوال
 مغیبات است که مخلوقات تعلق دارند و چون اکثر از خلایق اهل القطاع اند از جاذبه حق محروم و علاء
 اشتغال بدینا دارند و لها ایشان بابل کشف صورت باخیا مغیبات مخلوقات بمعنی نزدشان
 عظیم است و گمان میزند که اینها اهل الله اند و خواص و نیکو بختانند و عراض می نمایند از کشف اهل حقیقت و تهم
 می سازند اهل حقیقه را در آنچه از حضرت حق سبحانه خبا می نمایند و میگویند که اینها اگر اهل حق می بودند چرا
 گمان میزند بر اینهمه انجماء خبر میدادند از احوال غیبی ما و از احوال غیبی سایر مخلوقات و تکذیب می نمایند
 فرست اهل معرفت را که بذات و صفات افعال و اجبی جل سلطانه تعلق دارد باین قیاس فاسد
 خود محروم مانند از انجماء از علوم معارف صحیحه این بزرگان ندانند که حضرت حق سبحانه و تعالی
 حمایت این بزرگواران فرموده است از ملاحظه خلق و مخصوص گردیده است ایشان را بجناب قدس خود
 جل و علاء مشغول ساخته است ایشان را از اسو خود از جهت حمایت ایشان غیرت که برایشان دارد
 اگر ایشان باحوال خلق متعرض میشدند صلاحیت حضور جناب حق برایشان بنیاندانستی کلامه و مثال این
 سخنان دیگر هم فرموده است از حضرت خواجه خود قدس سر شیده ام که میفرموده که شیخ محی الدین بن
 العربی نوشته است که بعضی اولیا کرام که کلمات و خوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در آخر نقصان ظهور
 این کلمات نام بودند و تنی میکردند که کاش اینهمه خوارق را بظهور نمی آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت
 ظهور خوارق بود و بدست برین طو معنی نداشتی سوال چون ظهور خوارق در ولایت شریط نبود و ولی از غیر
 چگونه متمیز شود و بحق از مبطل چه نوع جدا گردد جواب گویم نیز نشود و بحق مبطل تفرج بود و خلط حق
 با باطل لازم این نشاء و نیوی است علم بولایت ولی بچنان در کار نیست بسیاری از اولیا و اولیاء الله
 که به ولایت خود اطلاع ندارند و کیف دیگری را اطلاع بر ولایت شان لازم بود و در
 بنی از خوارق چاره نبود تا بنی از غیر بنی متمیز شود که علم به نبوت بنی و حبیب ولی چون بشریت
 بنی خود و نحو می نماید مجزیه بنی او را کافی است اگر ولی با و را شریعت بنی خود و بنی خود را خوارق چاره نبود و چون

و چون ایشان از قدرت ارفع احوال است چون قدرت اولیاء بود و ارفع از طریقه احوال است احوال مخلوقات حق

نموده می آید اقرب نقطه بآن نقطه اولی نقطه اخیر آن دایره است اینقدر فرق است که آن نقطه ثانیه در
 عرض معروض از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل مستوی به آن نقطه اولی است شان میان این عرض
 و المقبل نقطه ثانیه میل الظهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر نیست لظهورات نموده ذات ظاهر را خوانند
 است فاین هون ذالک نبأ انما کم لدنک مدحه و هنی لنا من امرنا شد و السلام علی من اتبع الهدی
 مکتوب دود و یکم بمیر محمد نعمان صدیافته در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است و خوارق کرامات
 شرط آن نیست و در بیان حکم سجدت تحت مرسلطین و اینها فلک و احمد و سلام علی عباد الذین
 سیادت آب خوی غری میر محمد نعمان خوشوقت باشند و بدانند که ظهور خوارق کرامات شرط ولایه نیست
 و چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیای نیز لظهور خوارق مکلف نیستند و ولایت عبارت از قرب
 الهی است جل سلطان که بعد از انبیا سوسی با ولایا خود کرامت میفرماید شخصی را این قرب عطا فرماید
 و احوال معنیات محدثات هیچ اطلاع ندهند و شخصی بگیرد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع ندهند
 بخشد و شخصی ثالث را از قرب هیچ ندیده اطلاع بر معنیات بخشد شخص ثالث را اهل استیلا صفا فی نفس او یکسخت
 معنیات مبتلا ساخته است و در ضلالت انداخته که ریشه محسوس انهم علی شئ الا انه هیه که از این استیلا
 علیه الشیطان فانه ذکر الله اوله حرب الشیطان الا ان حرب الشیطان هم الحاسن نشان
 حال شان است و شخص اول شخص ثانی که بذلت قرب شرف انداز ولایا دهند کشف معنیات نه در ولایت
 شان افزای عدم کشف اینها نه در ولایت شان نقصان آرد تفاوت آنها باعتبار وجوب است با آنها
 صاحب عدم کشف صوری صوری صاحب کشف آن صوری فضل او در پیش قدم با بوسیله ذریه قربی لا و لهما حاصل است
 معاجبات که شیع الشیخو هست و مقبول حکیم الله در کتاب عوارض خود تصریح باین معنی فرموده است اگر کسی بخواهد
 را از من بگوید که این کتاب جمیع نماید بچاند گوید بعد از کتاب خوارق که اینها کرامات خوارق است و حق اینها
 سلطان نگاه است که قومی با آن کاشف مشرف سازند و این دولت بدهند و گاه هست که در مرتبه فوق آن مقام باشند
 از این طائفه که او را هیچ از این کرامات خوارق نبیند زیرا که اینها کرامات از برای تقویت یقین عطا میفرماید
 کسی که حرف یقین داده شده است و او با آن کرامت حاجت بنمواند که کرامات دون کردن است و دو نمود
 قلب است بزرگ که ملاذ را یافته است و انهم بی ان شاء الله ولیه عبد الله نصیحه که معنی شیخ اسلام است در

چه تصدیق و در دولت مملکت و مملکتی صلح با و مکتوب بود و مملکتی از مملکتان و سفارش صدور یافت
 ایتم که اسبجانه و نصر کم علی الاعدا و الافاق و الاشیة و بجا کم من البلیات بصورتیه و المهنوتیه قال رسول
 الله علیه و سلم الخلق عیال الله و احب الخلق الى الله من احسن الی عیاله حضرت حق سبحانه و تعالی
 متکفل از زاق خلایق گشته است پس خلایق در زنگ عیال او باشند تا پس هر که بعیال کسی اساءه کرده باشد
 و بار او بر داشته باشد اینک محبوب صلیح آن عیال خواهد بود که او را بسکسا ساخته و مونس او بر خود
 گرفته بنا و علی ذلک تصدیق خبرات مینماید که حافظ حامد مروصاح و تالی قرآن مجید است کثرت عیال او
 مشوش میداد که از عهدشان نمیتواند برآمد رسول از کرم ایشان امداد و اعانت شار الیه است که کارزاری
 کرم بیانه کافی است و اسلام مکتوب بود و یکم حضرت مخدوم زاوگی که خوابه محمد سعید را بر قاف قوسین
 او ادنی استغنا نموده و محمد سلام علی عباده الذرین اصطفی عظیم و مقام قاف قوسین او فی ثبوت که چون
 انسان کامل بعد از تمامی سیر الیه سیر الله متحقق شود و متخلق باخلاق اهد گردد و در باجمال این سیر این مقام
 کند و دایره ظهور عکس و صفات را که بر او طبع سیر اهد بوده باجمام رساند شایان آن میگردد و که مشوق
 باصاله فی شایسته طلیت بی تو هم حالت محلیت در ظهور نماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات
 او تعلق انکسار نیست ناچار ظهور ذات مع صفات در عین عاشق خواهد بود و در قوس حصول خواهد بود که قوس
 صفات و قوس ذات بود و این مقام اعلا و مقام قاف قوسین است که متعلق بظهور صلی است بایشان ظهور
 و اگر بعینیت اسبجانه عاشق صادق الیکال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود و چه که از هم صفت هیچ
 نخواهد و در وقت بفضل خداوندی جلایطانه هم صفت تمام از نظر او میخیزد و جزو ذات هیچ چیز نخواهد
 و شهود او نماند هر چند صفات موجود باشد و شهود او نبیند و در خیال ستر او فی ظهور آید و از قوسین آید
 نیاید از این مقام اعلا ظهور او متعین شود و قدم اول در عالم خلق خواهد افتاد بلکه در حضور خاک خواهد نشست که آن
 حضور پاک با وجود و در وجودی قرب موجود است بعالم قدس کربا و بار است اگر عروج صورتها عین
 سیکند عالم امر اقرب موجودات میدانیم بلکه انفعالی عالم امر از هم که قرب بیاییم بعالم قدس چون نبوت
 و سبط نظر می اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق می یابیم بلکه نصیب حضور خاک میدانیم بی نقطه اولی از دایره
 چون جانب عروج او را ملاحظه نماییم اقرب نقطه بان جانب عروج نقطه ثانی است از آن ابره و جانب بیو که ملاحظه

متروک گشته است اجر احوالی این یک عمل زیاد از ثواب شهید فی سبیل اللہ خواهد بود علی بن القیاس
 الاحکام بشریة من الجمل والحرمة والکراهة وغيره فرموده اند که در این دنیا نیک کسی که از آن کس است
 شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه در ویست دم تصدق نماید فرموده اند اگر شخصی راجع صاحب درنگ علی بن عمر
 و برکنش نیک آن حق کسی مانده باشد با آنکس بهشت بزرگتر آن نیم دانگ او نماید با جمله ظاهر با حکام شرعی متعلق باشد
 مستوجه باطن باید بود تا بظلمت آلوده نشود و تجلی با حکام شرعی بی ابر باطن متعذر است علماء و فتوی میدهند
 و کلام الله میکنند تمام در باطن است تمام ظاهر است و هر که باطن پر از دوازده ظاهر باشد و باطن
 باطن ستر اجابت نیند ظاهر است حال باطن تمام تجلی ظاهر است با حکام شرعی بطریق استقامت نیست آنجا
 ابو فی سبکتوب شهادت و هشتم به ملا بلیم الدین دریافت در برضا بقضا محمد بن سلام علی عباد الله این اصطفا بنده
 مقبول است که بفعل مولانا خود الاضی شاد و آنکه تابع رضا خود است بنده خود است اگر مولی بر حلقوم بنده
 اجرا کار نماید باید که بنده دل و نوقت و آن خندان با و با فعل سورا مرضی خود باید بلکه بآن فعل تسلذ
 بود و اگر عیاد با کسبجانه او را ازین فعل است پیدا آید و مینه و تنگی آرد از دایره بندگی در دست از قبح
 مطرد و دو به دو چون ملد اوست تمام باید که او را با خود داشته شادان و خرم باشد و از بهنگا طاعت و چون
 نشود و لکن گشتند بلکه چون فعل محسوب بآن تسلذ با هر کسی که است که همان زیادتی و نقصان ندارد
 پس اضطرار است نهایت از با ما حافیت طلب از خط پناه جویند که مرضی او تسک در دعا و رسول بنده است
 قال بکرمه دعوتی است که مولانا عبد الرشید آید و حال آن بقبره ایمان نمود و عاقبت کسبجانه عن
 البلیا انسابه و باطنه مکتوب شهادت و نهم زیادت پناه میر محمد نصیحت صد و یازده شینا
 کسبجانه و ایام حلی جاده ابکم اکرام بقصد جیسید الانام حلیه و علیهم الصلوة و السلام حال او صلح فقر
 این دستوجیب است کسبجانه محمد و لسته و ناما حلیه و علیهم الصلوة و التحية سر الرسول البلیا کسبجانه
 و عافیتکم و باکم و استقامتکم محمد و اگر کشفقت آثار اوقات کار گذشته میر و در آنی که یکگز درختی از عمر
 کم میناید اجل کسی را قریب یازد اگر غنیه نشد و در غیر از سر شهادت نقد وقت بخوابد بود تمام باید
 که درین چند روز حیات بر وفق شریعت خزانگی نموده آید تا بجات تصور شود انوقت وقت عمل است
 میسر پیش است که کثره این عمل است در عمل و در عمل نمود در رنجور دن از غمزد آن بانه شهادت

در خدمت بوده است و اکثر خدایات حضور باو تعلق داشته از علوم معارف فقیر است از احوال جذبه و
سلوک گاه است بشار الیه گفته است که چید روز در منزل شما اقامت نماید از علوم معارف آنچه مناسب
حال بود در میان آن احوال گذشته آنچه نقد بود به شما از جوانان و جدید به شما را الیه نمایند بجز نصیحت کند باو
دارند باقی احوال را بشار الیه بشا و شما خواهد گفت نشاء الله تعالی و السلام علیکم و علی سائرین اتمم اهد مکتوب
بشما و در شرح بشیر نور محمد صید یافته الحمد لله سلام علیهم و الذین احوال و وضع فقر او و آنچه در دست
است السؤل من البیاضانه هتفا شکم اخوی میان شیخ عبدالحی بهم شهری شماست به جو شما آمده است آنچه
علوم معارف غیر بهت بخیر با ضروریه این که نزد او نوع است ملاقات و یا راجع و افتاده با معنی است که نو آمده
و چیزی را آورده از فاضل و بقا نزد او نشان است از جذبه سلوک نزد او بیان بلکه از باو را می توان و بقا
شمار و از گذشت جذبه سلوک مقرر نیز او آگاه است بلکه توان گفت که او را اینجا گذرگاه است بیشتر از معارف
غیر به مکتوب با گوش نزد او شد است و بها المکن استفسار نموده دریافت است البیاضانه المعروف جوان تحصیل
بشار الیه معلوم خواهند ساز و آید چه در نزد و السلام مکتوب شما در شرح بشیر نور محمد صید یافته
در جواب البیاضانه الحمد لله و السلام علیهم و الذین اصطفی صهیفه شریفه اخوی غری رسید از احوال معارف که اندر هر یافته
بود و بوضوح بخامد و سرگردانیده چه وقت که محبان مخلصان است از همه شسته متوجه خفاقی را و گرد
تعالی و ماسورا پشت بازده بکلیت با و سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات این حد و دخی شیخ عبدالحی
شاید بنقصیل و نماید صوم معارف ربانی و کتابتی نزد شما را الیه بسیار است از آن بقوله که چتر نوشت
عواقب جمیع امور بخیر باد بالبنی آل الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب شما
و هفتیم یفتح خان افغان صد و یافت الحمد لله و السلام علی عباد الله الذین اصطفی مکتوب شریف که
سببی از کمال محبت و خلاص فقر بوده رسید حضرت خدیجه و تلمیذ محبت ایشان هتفاست بخشاد
و نصیحتی که بدوستان داند نموده می آید اتباع سنته سینه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة است هتفاست
بدعت نامرضیه است هر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل شده است آنکس را ثواب صد شهید است
فکیف که احیای فرضی از فرائض احیای اجنبی و اجبات نماید پس تعذیل ارکان نماز که نزد اکثر علماء خفیه
وجب است و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است و نزد بعضی علماء خفیه سنت است پیش اکثر مردم که

است میبایست که یک چنین در زکوة ایشان در مصرف دادن بزرگها صدقه نافله است و در ادای زکوة بجز در
 امر مصلی است جل سلطان و در صدقه نافله بسیار است که منافی آن بود نفی است بود بندگان و در فرض بسیار بزرگ
 نیست و در نقل جلالگاه ریاست اینجا است که در ادای زکوة آنها را ولی است که نفی تهمت نماید و صدقه
 نافله است یا بهتر است که الیق قبول است با کماله از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا از حضرت دنیا رسد
 متصور شود اگر تحقیق ترک دنیا میسر گردد و از ترک حکمی دنیا کوتهی نگذرد آن التزام شرعی است در احوال
 و افعال است بجهان الهی و الهام علی بن ابی طالب که مکتوب است و سیوم بمراد محمود و یافت
 محبت ایشان نشانی علیه که مریه جمیع سعادتهاست و مایه خیر است و الحمد لله سلام علی عباد الله الذین اصطفى احوال
 و اوضاع فقر را چنین و مستوجب است رسول الله سبحانه سلامه و عافیتکم و شما بکم و متفاسم علی
 عباد الله العطفیه علی صاحبها الصلوٰه و السلام البرکه و التیمه طریق که اخوی غازی ارشد می ازین فقر
 اخذ نموده بودند هر چند بوسه قلت دریافت صحبت که اصل عظیم است نزد این بزرگواران برکات ثمرات لائق
 بر آن خدز تر نشده باشد اما اگر شما را با طبعی که از لوازم تقسیم طریقه است مآذ باشد و ولی است عظمی لان
 مع من احب برکت ولی که صحبت اول است که شیدا بنظر طریقه علیه الحصول می یوزد و دوام توجبه قلب است بطلوع
 حقیقی جل سلطان و در اندکی فرصت این دوام توجبه بر بیان سوی برساند که اگر فضا علم طالب هزار سال افکن
 غیر حق سبحانه در دل و خطون کند بوسه لیا نیکه او را از اسکو حاصل شده است اگر تکلف و تعلل با سواد او
 بدین یاد کند چون این نسبت حاصل شود ماول درین راه زده باز قدم ثانی و ثالث ملایم ایشان است
 چه نویسد الفیل دل علی الشیر و الفطره فنی عن البحر الغدیر مقصود ترغیب به است حضرت حق جل و علا نامع
 و میان عبد و لیکم کیفیات اخراج محبت اخلاص ایشان از بانی بیان نموده برین گفتگو آورده الهام علیکم و علی
 سدر این نبع است که التزام سابقه الهی علیه علی که الصلوٰه و السلام مکتوب است و چهارم را بنویسید
 بخانی معذ یافته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله سلام علی عباد الله الذین اصطفى اخوی باشد می میان سیم محبت
 عجایب از او اختیار نموده که سلام پیام اکرم گنجایش گهر است درین برکت و شست سال یک کتابت از
 جانب شما رسیدیم تا نام بی رخ نام کتابها که ازین جانب میرود معلوم است که شما رسیدید به اخوی غازی شیخ عبد
 چون متوجه وطن نمود و باو گفته که کیا عذر شما را ندانم از احوال شما مطلع گردید و هیچ خبری از یک چنین

صطفی شیر سبب دایان نیک جام بخرافات دنیا می دیند که لظاهر طراوت حلاوت دارد و درنگ
طمان فریخته گردند و بدلات دشمن این سبب است و از شنبه بحرم گرانند از لایحه و جلد
نخل و شرنده مانند و توبه انابت قدم رهنج باید داشت نهیات شرعیه لیسیم قاتل باید انگاشت
همه اندر من تو نیست که تو طفلی و خانه رنگین است حضرت حق سبحانه و تعالی بگرم خویش دایره سبب
بر عباد و عیم ساخته است بیدستی با که از تنگی سینه اینهمه دست داتنگ انگاشته و ماورای این برده و عیم قدم
و از حد و شرعی تجاوز نماید و شنبه و محرم افتد ملتزم حد و شرعیه باید بود و سرکاران جلد و تجاوز نماید نمود
ناگزداران روزه دایان برسم و عادات بسیار اندام پیرنگاران که محافظت حد و شرعیه نمایند اقل قلیل
و فارقیکه حق باز بسط جلد سازد همین بر پیرنگاریست چه صوم و صلوة بصورت از هر وجودی میدقال علیه
عالم الصلوة والسلام ملائکه الودع وقال ایضاً علیه علی الصلوة والسلام لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک
ایران هر چند طعامها بر کلف بخورند و لباسها بر تن می پوشند اما التذافر و انتفاع و طعام لباس و غیره است
آنکه آن دایان بگدایان این داده اند از این فرق بسیار است چنان از رضا کمولی علی سلطان
بعید است و این برضا و تعالی نزدیک نیز محاسبه ن ثقیل است و محاسبه این خفیف و بنا اتنا من لک
رحمة و هیچ لنامن امر نارسد بر خور و اگر سلطان مراد و توفیق و توبه انابت یافته است و طریقه را خد نمود
از حضرت حق سبحانه و تعالی اثبات و سفاهت مسئل است و اسلام علیکم و علی سائر الاخوان مکتوب
هشتاد و دو و هم بخواجه شرف الدین حسین و یافت و اجتناب از دنیا و دنیا و تحریر نفس و دن بر شریعت غرض
ما یناسب فی الله صغر الدنیا بعیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا بحسب حبیب علیه علی الصلوة والسلام فرزند
عزیز با تیر زنها بخرافات دنیا رغبت شومی بطمطرات فانیه فریفته نگردی سعی نمائی که در جمیع حرکات
سکنت بمقتضا کثرت غرض عمل نموده آید و بر فرق ملت نه زندگانی کرده شود و اول تصحیح اعتقاد و مقتضا
آرامی علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی هم ضرورت بعد از ان احکام معلله فقهیه علمیه است و در ادوار اخص تمام
تمام باید نموده در حل و جرت احتیاط باید نمود و عبادات نافه در جرب عبادات و اخص کمال مطروح فی طریق انداز
عبادت را قطاند اگر در دم نوقت در ترویج نوافل اند و تحریر فی اخص در بیان نوافل عبادات تمام دارند و فر اخص را خوا
بی اعتبار شمرند سبب کلی تقرب به تقرب مستحق و غیر مستحق سیدند اما یک چیل و ادای زکوة ایشان با در ضر و ادان

خوشگوار که در خاندان شما احساس فرمود می آید با وجود سببها و با وجود استعداد متفانیان در خدمت
 و خدمتگاریست باین طبقه علیا که مبنی بر محبت خلاص این طبقه غلیبه است و مشعر از موت و خصلت خاص
 این فرقه ناجیه بحال این طائفه اشارت المربع من واجب کافیت حل بیان این طبقه را نویسم
 قوم لایق حلیه هم وافی چون بجایه سجده این محبت استیلا پیدا کند و غالباً بدینجهی که غیر از
 محبت را در دل ندارد که گرفتار یها دیگر تمام از دل رخت بند و لوازم محبت که طاعت محبوب است
 و بپردا و برپا بودنست با خلاق و اوصاف او متخلق شدن است ظاهر گردد این مان فدا و محبوب حاصل
 میشود و تشبیه بقافی الشجره که زینه اول است درین راه این فانی شیع ثانیاً وسیله فانی میگردد و کفایت
 باسد بران مرتب است که محصل ولایت است با حمله اگر در ابتدای بی توسط احد محبت و انجذاب بود
 حقیقی میر گردد و ولایتی است عظیم که محصل فنا و بقا است و الا از متوسط کامل کمال چاره نبوال اول مراد
 خود را در مرادات او باید در باخت و در وفانی باید گشت تا آن فنا وسیله فانی شد کرد و از گرفتاری
 با سو تمام خلاص سازد و بدرجات لایت رساند بر شکر غایتید اصغریان و از بزرگوری
 سواران و پنهان این سخن از برای تنویر تشویق طالبان مهوسان ایراد نموده می آید و استیلا
 الموفق بقیة المرام فخر قیمه فخر محمد قاسم بزرگ زاده است در خدمت فقر بوده مادر حجریت برادر کلان
 بناز و نعم کلان است و مختار روزگار کم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان بکار خوب است
 بحال و القات مرغی ارند از کرم بعید نخواهد بود و زیاده چه تصدیعیه هد و اسلام مکتوب سفتا دوم
 شیخ یوسف سکر محمد و یافته در جواب ساله او که نوشته بود شمل بر اعراض از کفر حقیقی و مشعر از اقبال اسلام
 حقیقی و مایناسب بالحمد لله اسلام علی عباد الذین اصطفی رساله که نوشته حواله مولانا عبدالحی بوده بودند
 که بناید و نیت نموزیکه مولانا با بولاری میشد از رساله آورده حاضر ساخت چون طائفه نموده بدست
 فرحت گشت که شمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از اقبال اسلام چنانچه اسلام مجاز از کفر مجاز است
 اسلام طریقت نیز به از کفر طریقت است در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحیح چنانچه صحیح
 باز سکر مجاز است صحیح طریقت نیز بهتر از طریقت سکر است ثم کفر طریقت تشبیه است نتیجه اسلام طریقت
 نیز بر فرق در میان تشبیه نیز است همانقدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طائفه کفر

نویسند و چیزها بر سر راه گفتگو نمی کشاید پرسیده بودند که قلب از جمله ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر و باطن
 عارف را در مکتوبی بتفصیل نوشته است بملا عبدالحی خواهم گفت که نقل آن بشما و دست از اینجا ملاحظه نمائید
 و اینصا پرسیده بودند نظریاتی که بی تجلیات و کشفیات طریق نشا خلق متوسط و منتهی آن طریق حدیث
 بدانند اگر این سالک علم بر احوال خود ندارد و در حدیث شیخ کامل ممل راه دان ماه بین است علم آن شیخ
 بحال و کافیت و با علام او توسط و انتها خواهد داشت و نیز اگر آن شیخ او را مکتوب اجازت ارشاد
 خلق داده است لعل مریدان او را با گمالات او خواهد گشت از اینجا مطالعه نقص و کمال خود خواهند نمود
 و صلاست دیگر از برای معرفت انتها آنست که سالک اغیر از حق سبحانه و تعالی هیچ بالیتی ندارد و میسند او را جمیع
 بالیتها را با خالی و صاف شده بنهایت را مرتب بسیار است بعضیها فوق بعضی قدم اول در نهایت
 همین است که ذکر یافته و اندک چنانه لوفی نوشته بودند معارف این بچصاعت را التی سید به حدیث شریف است
 گویند هر یکی از احکام شرعی و بیحی است که مرسل است بشهر مقصود و نشان است از آن بی نشان همین است
 نصب العین است با بفرموده عزم تماشا از استبداد بر او میرویم که بر همه عالم و استبداد این همه معرفت
 شما با اصلیت و علیت میسند و در بخش است مطالعه این معرفت بسیار مخلوط است و ناملایت اول
 مکتوب را ازل گردید حضرت حق سبحانه و تعالی بر همین راه مقصود رسانا و پرسیده بودند که بعضی از رجال
 نسائی نید و طریقیه نامش نمایند و از اکل و لبس که بر او حاصل میگردد و بریزر بینکنند و میگویند که با حیل و شرع
 آنست میاریم اگر گفتن بطریقیه است یا نه طریقیه را با ایشان بگویند و ترعیب و اجتناب مجرم نمایند شاید بر
 طریقیه از آن متنباه گردید دیگر از آن و علم سفید که جانب شرق و عقب یکدیگر ظاهر شده بودند متفق
 نمود و بودند از استغایا و ان دین بابا مکتوبی نوشته است بملا عبدالحی خواهم گفت انشاء الله تعالی
 که نقل آن نیز بشما و دست و اینصا پرسیده بودند که ختم کلام کردن نماز نقل گذاردن و تسبیح تهلیل کردن و در باب
 از ابو الدین یا با استادیان و ان دادن بهتر است یا کمین دادن بهتر بدانند که دادن بهتر است که گرفتن
 بنیر است و هم فسخ بخود و در دادن فسخ مخصوص حق است و نیز شایسته بطلیل دیگران آن عمل را قبول نیست
 و اسلام مکتوب شفا و شمس بدربار خان و یافته در بیان محبت و اندک من این گفته عیاره که آن محبت
 و اخلاص من شبه قناتی اند با با محبت یا با نیک و اگر بدین سلام علیها و با اصطلاح دولت

اگر باین شهو و رویه شود و از بدین نشان نیز مشرک طریقت باشند و اگر باین معنی شعو ندانند پس از چه خبر
 سیدهند که خبر سید بد نوشته اند که آنچه می بیند بکل وجه من الوجوه تجلی صورت باشد و خواه معنوی خواه نوری
 یا غیر ایشان آن مرئی را که ذات حق سیدانند جل و علا من حیث هی که آنچه سیم بال غیر است نه او را میدهند
 نزد این فقیر بجای صل و وارزگار است و خلاف نص کریمه لیس گشته شی و کریمه لا تدرك الله الابصار شایند
 این معنی است پس این قوم چه می بینند و چه میدهند که میگویند که غیر حق نمی بینیم جل و علا میدهند که اگر
 عبارت از شهو و مشاهد کرده اند و این همه الهیه ها که در تدبیر اهل عیال خود دنیا میاید غیر است یا نه بدهند
 و آگاه باینکه نیمه دراز نفیها و عتراضات ناملازم که بر شایخ طریقت کرده اند قدس الله تعالی امر بهم
 نمائی آن نارسائی است هم در این بزرگواران توحید شهوی که باکی دیدن است مروط بنیان
 ماسومی است از ضروریات طریقت این بزرگواران است تا این نشود از گرفتاری غیا خلاصی نگردد و شما
 باین دولت و بار باین دولت شحرت مینمایند شهو و رویه که در عبارت کا بر شایخ قدس الله تعالی امر بهم
 واقع میشود لکن این از حضور یحیی اوست تعالی تقدیر من مناسب مرتبه تنزیه است و از حیطه ادراک از
 عالم چون است برین است و این دولت حضور در دنیا مخصوص باطن داشته اند ظاهر هر وقت از دوی منی
 چاره نیست لهذا گفته اند در عالم کبریا چه مشرک او موجود است در عالم صغیر نیز مشرک موجود جمیع است باطن
 کامل بر وقت وحدت و ظاهر آن مشرک بر باطن کمال بخدا باجل و علا و ظاهر او در تدبیر اهل عیال بود و هیچ
 مخطو لازم نیاید عراض نا فهمید است از نه این قسم سخن نگویند و از غیرت خداوندی جل سلطانیه بر بندید
 این وقت ظاهر شما را در شوخش آرد ملاحظه بزرگان ضرورت اگر بحداثات و مختصرات بدعیان سخن کنند بخیر
 دارد و آنچه مقرر قوم است لابد این است آنجا سخن گفتن مناسب است شما در رسائل و مکتوبات فقیر دیده اید
 که از توحید شهوی چه قدر نوشته است آنرا از ضروریات راه قرار داده باین معنی را استفسار می نمودید
 و بسال و سوال میکردید این کلیت که از عاقبت مرحومی مولانا احمد علیه الرحمة شکفته است و حیوة
 مولانا هر گز این قسم سخن از شما نپویند یعنی آنکه واقع شد که نوشتید تنبیه یافتید بیشتر هم هر چه بود و رسید
 و ملاحظه صحت و سقم کنید اگر صحیح است باعث سعادت اگر سقیم است مبتلا به است بهر حال از نوشتن
 تعاهد نکند بعد از سگات است شما هر چه قافله می آید را یکبار هم نصایح ضروریه ضرورت تا از آن

شور است و بعلم و معرفت خود معمور و فریت دیگر مقلب آنست که بیان می نمایم نیک استماع نمائی
مجموعه انسان که آنرا عالم صغیر نامند بر چند مرتبه عالم خلق و عالم امر است اما از اینجهت وحدانی حقیقت
حاصل است که آثار و احکام بر این همیشه مرتب است عالم کبر را این همیشه حاصل نیست اگر نسبت اعتبار
است پس فیوضی که از راه این همیشه وحدانی انسان توسط او قلب انسان میرسد عالم کبر و عرش مجید
که همچون قلب است مرآت عالم را از این فیوض و برکات قلیل لطیف و ضایع و ارضی که فی حقیقت خلاصه
مخلوقات است با وجود دیگر ارباب الهوت است که آنرا آن در مجموع عالم صغیر است بنوه است در عالم
کبریا حقیقتی چونکه مجموعه نیست این سیرت آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات را نیز دارد
بخلاف عرش مجید باد نیست این فضائل و کمالات که در قلب ثبات نموده آید چون نیک ملاحظه نمایند
فضل خدائی است فضل کلیه مخلوق عرش می یابد مثل عرش و مثل قلب چنان می یابد که گویا آتش است
سایع که در شمعها منور ساخته است و از آن شمعها گریه اند که بوسطه حقوق بعضی امور از اینست و دیگر
کرده است که در آن شمعیت شک نیست که این زیادتی جز فضل خدائی اثبات نینماید الله سبحانه و
عالم جمیع الامور کلیه ائمه لنا و نورنا و غفر لنا الذنوب علی کل شیء قدس صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
صحبه اجمعین مبارک و علی جمیع الانبیاء و المرسلین الملائکة المقربین اجمعین مکتوب سفی و
مفهم بمولانا حسن که بر صدور یافته در جواب عریضه که عمر اصوات بر لو کلام صوفیه نموده بود و از
مکتوب نشسته بود که گویا بر علم از احکام شرعیه و دیکه ایت که موصلت بشهر مقصود و در تفهیم را می گردید
الحمد لله سلام عباد الله الذین یطیعون صریحه اخوی شریح حسن الله تعالی حاله رسید چون بوزن شرع
استقامت در شت خوش وقت گردید نوشته بودند که سلوکی که مشهور است معتقد سالکان که مفهوما
است این است که بتکدام گریه گفت تا وقتی که دل بپاشد و باز او قیام از ذکر گفتن باز آید محل
البا و تجلیات شود سالک بتمام فاصله اول قدم لایت است و گفتا که فدا آنست که از در
و فرس سالک آنچه پس از خیر است بر بند و بنیر از و جب است و مقدم می داند و فرس سالک فدا آنست که از راه
در شاد و فریر با گفته و مقصود که بگویم خود می داند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
که تغییر این سیاف مانند این سیاف تغییر بر آنکه اگر مقصود این است که حق باطل بر مصلحت و دنیا بیهوده

نفرموده است تا که خلق تا که از عالم خلق است در او ایستادن و دست و قدم دارد برین
 شش چنانچه گذشت چون عالمه که کسی نیک بر ملکوف نشده است تحقیق آن را بر وقت دیگر اندازیم که از
 گرم حق جل و علا میسریداریم سبب در حق تعالی ازین تحقیق دو اعتراض فرمودی فم گشت یکی آنکه چون
 زمین آسمانها نبوده تعیین و تشخیص شش روز از یکجا بوده یوم الا حذر یوم شنبی چگونه جدائی داشته و
 یوم الثلثا و از یوم الاربعاء چه نوع مختار بوده یوم الخمیس از یوم جمعه چگونه متمیز گشته و چون مبعث خلق
 عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت حصول آنرا تصور و ثبوت ایام بوضوح اجابید اعتراض
 منفع گشت چه در کار است که متیاز ایام مخصوص بطلوع و غروب قیاب بود چه در بخت این طلوع و
 غروبیت و متیاز ایام ثابت کما ورد فی الاخبار اعتراض و میم که منفع شد و مخصوص بعلوم این فقیر است
 آنست که در حدیث قدسی آمده است جل سلطانة الیسنی ارنی لاسمانی و لکن بسعنی قلب عبدی المؤمنین
 حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص بقلب عبد موسی است و غیر او را این کلت می شنیده است تو در کتابت
 خود خلاف آن نوشته که ظهور اتم عرش مجید است ظهور قلب الهی است از ظهور عرش و از تحقیق سابق معلوم
 شد که آثار و حکام عرش مجید از آثار و حکام ارض و سموات علیحده است ارض و سموات کجانش نبود در عرش
 بود آری زمین آسمان با نچه درینهاست قابلیت آن نیست ندارند غیر از قلب عبد موسی مستعدین دولت
 است پس خصوصیت قلبی باعتبار ارض و سموات شدند نسبت بحجم مصنوعات که شامل عرش مجید شود
 تا خلاف مفهوم حدیث قدسی تصور باشد فاند فم الاعتراض الشانی ایضا باید دانست عرش مجید که
 محل ظهور اتم است چون ارض و سموات با نچه درینهاست در تقابل آن می اندازیم بی توقف ناچاره و بصری
 میگردند و اثری از اینها باقی نماند الا قلب الشانی که منصبه بزرگ است باقی می ماند و لاشی محض منکر و دو محققین
 ظهور یک در جانب حق مجادای عرش تعلق دارد که از عالم امر صرف است عرش نسبت به مرتبه همین حکم است که ارض
 سموات را نسبت به مرتبه و مرتبه بر فوق را نسبت تحت خود همین حکم است الی ان پستی عالم الامر بعد از
 تمام این چاره معامله جبر است بحال اگر معرفت است هم مجهول الکیفیه است که و احو عقل و فهم حادث نیست
 شمه کمالات است و قلب الشان نیز کمالات عیب مجید بگفتی نهش نیز گوی بد عرش مجید هر چند در سطح
 اتم است لا محمول درین حالت خود ندارد و مشهور باین الی و حاصل نیست بخلاف قلب انسان که صفا

[illegible]

نفسه بحیث لایستی من وجوده لاسن تو اجم و جوده اثر او لا حکما و تاجریه چنین نظام نماید شایان بحال
 امانت نبود و بهر حال امیر کبیر بحیث لایست که علم و ادراک بالطلب بل بجزع و ادراک جمیع علم
 بالمتصور و این بجزع و ادراک بطلان معرفت لان اینها هم در فهم و ادراک و لا شک ان از فهم و ادراک
 الاله آید و وصف کویا علت اندازم تران امانت را این بار فی که به نسبت قیومیت یا شرف یا شرفا کشته است
 حکم وزیر دارد که بهات مخلوقات را با وجود و شرف اند بر حید انعامات از سلطان است اما حصول اینها
 مراد از بتو مطا و زیر است پس این دولت باو بیشتر حضرت آدم است علی بنیا و علیه السلام اینها هم
 بالا احواله مخصوص بنیا را اولی العزم است علیها صلوات و انجیات و تبعیت و ارشاد این بزرگواران بر
 با این است شرف سازند با کریم کار باد شرف است و طائفه اولی از ایشان کتاب برگزیده کاین اعیان
 او افاضی همین نظام گفته است که به نسبت شرف و قیومیت شرف است و طائفه ثانیه ازین برگزیدگان که
 از ان بمقتصد و موده است آنان که بدولت علت شرف گشته اند و صاحب اهل مشرق اند بر حید معالیه
 و کار و بار باد شایسته وزیر مرید است اما فیصل ندیم است و صاحب الشرف است این از برای فرحت
 خود است و آن از برای بهات دیگر است نشان اینها و حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل از ان
 است علی بنیا و علیه السلام و اقام هر که را با نی مقام عالی شرف سازند و فوق مقام بنی است
 است که طائفه ثالث که سابق با بخت اند از ان مقام عالی شرف گشته اند و ندیم دیگر است محبوب و محبوب
 اسرار و معاملات که بحیث محبوب میگردد و یار و ندیم را در اینجا چه در غل هر چند در وقت کمال انش و الفت هر
 حقیقه محبت را بحلیل جلیل القدر در میان می توان آورد و او را محرم سر و محبوب بنیان ساخت حلقه
 محبان حضرت کلیم است علی بنیا و علیه السلام سرگروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیه
 علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات و تبعیت و ارشاد این بزرگواران هر که را با این مقام شرف سازند
 و مقاماتیکه مقام محبت اند در متعوی از مکتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صد نشین آنجا نیز محمد رسول
 است علیه علی که الصلوة و السلام همه داخل مقام سابقان است که نصیب رفته اند است از و ارشاد
 رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ دَعْوَةً وَهِيَ تَكُونُ لَنَا دَعْوَةً وَتَكُونُ لَنَا دَعْوَةً وَتَكُونُ لَنَا دَعْوَةً
 به میرزا مظفر صد و یافت در بیان آنکه محرم بیات مرد و سازا که اقرار است که بهضر زاری عفو و عافیت

که توجیه بوی صورت ندارد این عدم توجه از خصایص کمالات آن عاقلست و در بیان نزدیک است
 که از آن عقلی که از خود توجه را از عدم توجه کمال قصه نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا انصاف
 و داد که بچل مرکب خود حکم کنند و هنر رباعی است که مکتوب است و چهارم بخواجه ششم صدق
 در تأویل کریمه قصه ظاهر لایفیه آیه و در بیان کریمه انما عرضنا الامانة الایة و در بیان
 خلاف نشان کامل که معالیه اوجای می رسد که او را قوم مجبور می سازند و آن ظالم النفس مقتصد
 بنیم و خلیل تعمیر نموده اند و سابق با تخیرات را بحسب کسب که هر حلقه آن محمد رسول الله علیه و علی
 الصلوٰه و السلام قال الله تبارک و تعالی و تعالیم او شنا الکتاب الذین باطفتنا من عبادنا فانه
 ظالم لنفسه منهم مقتصد منهم سابق بالخیرات باذن الله قال انما عرضنا الامانة علی
 السموات الارض و الجبال فاین اقبلنها و اشفقن منها و حملها الا انسا انه کان ظلوما جهولا مراد از
 ما امر الله سبحانه و منحنا و اولها بما ظهر لنا من الایة فاخذنا ان نسینا او اخطانا یا ایة است که ان
 خلق آدم علی صفا و تکا از صورت نمره مستحکم است بر خلق آدم بر صورت او سبحانه یا نمینی تواند بود که اگر
 تنزیه در عالم مثال صورتی فرزند کرده شود هرگز این بصورتی خواهد بود که ان انسان جامع بران صورت موجود
 صورت دیگر را قابلیت نیست که مثال آن نمرته بعد از تولد او و مرآت آن تواند گشت از نجا است که ان
 شایان خلاف او است گشته است زیرا که تا بر صورتی مخلوق نگردد و شایان خلاف آن شی نباشد
 چه خلیفه شی خلیف شی است نائب میان آن شی است و چون انسان خلیفه جان گشت تعالی چارچرخ
 امانت است پس لا یحمل علیایا الملک الاسطیاء و آسمانها و زمین و کوهها با جمیع از کجا با بند
 بدست او است مخدوق گردد و شایان خلاف او تعالی باشد و تحمل بالایات او سبحانه نمایند و محسوس
 میگردد که اگر این بالایات از رضا آسمان زمین کوهها را نمایند پاره پاره کردند و هیچ شری را ناهایا
 نمایند آن امانت بزم این حقیر قیومیت جمیع شایست بر بیل نیابت که مخصوص عمل افراد است پس بنویس
 انسان کل را بجای می رسد که او را قیوم جمیع شایست که خلاف می سازند و بر طایفه افغانه و جواری سارگاس
 غنایه و باطنی توبه او برسانند اگر ملک است یا دوزخ است اگر افسوس است یا بر تشبیه و بی تمیز
 توبه بر شایست یا نبی است و همه کار او میداند و نمیداند یا فرموده که ان ملک با جمیع از ان ملک

که کلاصل اندر آن اسم را تطبیق یافته است و بر همین منوط با حدیث مجروده رسید پس بنویسم مراتب انطباق
 انامی او حقیقت او کشته است که عالم امر و در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این جهت در
 جامه است مر آن حقیقت را که همچون شخص لا ینست مر آن جامه و چون بگازرا اطلاق نام مقصود
 بر عالم خلق عالم امر است لاجرم صورت حقیقت اینها همین عالم خلق عالم امر باشد آن سها که مبادی
 تعینات ایشان در پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از حقایق ممکن است
 و از امکان بوجوب تصدیق دیگر و پس اسمی قیوم است و از مرتبه بوجوب است چگونه حقیقت او بود
 جز او با جوابیم که این حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود ملاحظه لازم آید چنانکه بقایا گفته اند
 این شهود مجرد و تخیل نیست ثمرات و نتائج آن متضرع است و فریاد حافظ این همه آیه خیره ز نه نیست
 هم قصه غریب حدیث عجیب است و پس محقق شد که آنچه مجموع صورت حقیقت دیگران است صورت این
 عارف است که نسبت بحقیقت این صورت همچون جامه یکتا است نسبت بشخص لا ینست پس دیگران بحقیقت
 آنچه دریا بند و چه فهم کنند و غیر از مثال صور حقائق خود با چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم
 معرفت حق است سبحانه اذ او اذکر الله سبحانه نشان شایسته الهی حسیست آنکه دوستان خود را
 کردی که هر که ایشان را شناخت تر یافت تا ترانیافت ایشان را شناخت و آنچه فقیر در بعضی کتب و رساله
 خود نوشته است که عارف تمام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد نه آنکه طایفه من
 است باطنش بحق جل سلطان مراد از ان کلیت عالم خلق عالم امر است چنانچه متعارف است یعنی عالم
 خلق عالم امر متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن کل این فقیر در بالا نوشته است اسم قیوم و
 ما فوق آن مراد داشته توجه و بحق جل و علامتی ندارد که از عالم و جوب است چنانچه گذشت پس این تقدیر
 در وقت رجوع توجه عارف کامل تمام بجانب خلق است آنکه بگوید و بخلق دارد و در دیگر بحق جل و علامت دارد
 در توسط سیرت لیکن از ان شخص سالک بلند تر است که رویش تمام بحق جل و علامت سلطان زیر کلاهی مختصر
 او از حقوق عباد ناقص است و آنکس ادای هر دو حق حق خالق جل و علا و حق مخلوق بها ممکن بجای می آید و در
 راجع باین خالق می خواند جل سلطان پس نسبت او اکمل باشد و نسبت که توجه بحق جل سلطان به بعد از بعد
 حق عارف نصیب دیگران گشته است که توجه محتاج اند به یک دیده که بخود متوجه باشد و کفایت که از خود نزول دیگر باشد

او هر طریقی که میسر است تحقق شد جهت و شوق را آن فرض هم میبرد که است لیکن تسویه در تسویه است
 استخاره بستر سعادتی کم میاید و هر چند نیک تسویه میشود راه رفتن نیکشاید و حصول کعبه بنظر منی در آید
 چه تو انکه در دنیا خیر را در فرض نهمی غنما میسوزند نیست بهر حال اقتصاد او در فرض نهمی بود فوق السد بجان
 از خانه باید بگردد و بدیده و سر فلک را جلایان بدینودا اگر و حصول میسر شد نهمی است عظمی و اگر در راه ماند سید
 انقدر وقت است دنیا انقدر کم است و انقدر کم است انکه علی کلشی قدیر فضل الله تعالی سیدنا محمد و آله و صحبه
 و بارک و سلمه طموب بقیما و وسیع و محبت نهمی و مژدگی محمد الدین خواجیه محمد مصوم سلمه
 عهده و یافت و بیان ظاهر و باطن انسان کامل و اینان در کتب انچه میسوزند نام علی عباد الدین احیای
 محبت انچه در عالم خلق و عالم مرگ و عالم خلق را حقیقت و ظاهر انسان انچه میسوزند و عالم امر را
 و باطن انسان میدانند عیان نمائند که حقایق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال
 ان عیان شده آن عیان و محال انچه است چه حقیقت و باسیت ممکنات باین ظلال عیان است
 که ممکنات باین ظلال ممکنات گفته اند و وجود ظلالی پیدا کرد و بخلاف عیان که تعینات و جوهریه انچه
 اثبات میانند و فوق مراتب امکان انرا میدانند زیرا که تعین حقیقت و تعین احدیت را که مرتبه عیان است
 است تعین جوهری گفته اند و مرتبه تعین دیگر که تعین جمعی تعین ثانی تعین جمعی باشد تعین مکانی و نسبت اند
 پس تعین جوهری را که حقیقت تعین امکانی گویند بر تعین جوهری اند بود که حقیقت امکانی از عالم امکان
 انرا بدو که از مرتبه وجودی اصل شئی گویا نتیجه شئی است پس انچه گفته اند که صوفی باین باطن است یعنی ظاهر
 باطن است و باطن انرا نشان مبداء است که باقی است بنحای مراد از ظاهر عالم خلق او دشته اند
 باطن عالم امر را و نسبت اند و هم عیان که معین غیر المتوجیهین است باین گفته اند و تمام کمال و اشاف
 و نسبت اند مرتبه حقیقت انچه گفته اند و این غیر از این جوهری حقیقت فاصه است و ان است که گفته اند
 از حق امر نسبت با جوهری عالم خلق و عالم امر است و ظاهر بود و حقیقت باطن انرا باین اسم بود که مبداء
 تعین نیست با اسماء شیوات دیگر که کمال عمل اند و انرا هم تعین نیست انچه است لذات مجردة عن الایان
 این ماضی لم المعرفه چون محبت مراتب انرا عظمی بود و محال انرا که قیوم است و او بیشتر است از انکه
 و از مراتب انرا که بشود باین هم ممکن است و مرتبه بسیار عروج انرا که با مرتبه حقیقت است

مقدمه است عروج نبوت بکلمه اولی تعلق دارد و نزول آن بکلمه ثانیه پس مجموع کلمات حاصل مقام نبوت است
نه آنکه کلمه ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمع کلمات برده اند و کلمه اولی مخصوص لایث و شسته اند
نه این چنین است بلکه هر دو کلمه هم حاصل مقام لایث اند باعتبار عروج و نزول و هم حاصل مقام نبوت
اند و عروج و نزول غایب مافی الباب مقام لایث ظل مقام نبوت است کما لا دلائل ظلال اند مر کما لا نبوت
و در مقام سکر هر چه بگویند بخورند و این فقیر نیز در سکریات با ایشان شریک است و اندک بعضی از ترجمه و کلمه
اولی مناسب مقام لایث نوشته است کلمه ثانیه را مقام نبوت سکر نعمت عظمت اگر بصری آید و از کفر طریقت
باسلام حقیقت بر نرسد **لَا تَوَاضَعُنَا آتِیْنَا اَوْ اَحْطَا نَا بِصَدَقَةِ حَبِیْبِكَ وَ حُجَّتِ عَلَیْكَ وَ عَلَی الْاَصْلَی**
وَالسَّلَامُ وَ بِحَمْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اَمَّا مَكْتُوبٌ فَمَا وَ دَّوْهُمُ بخند و مزه کی خواهد محمد مصوم
یافته و بیان آنکه معامله بیت المقدس فوق تجلیات و ظهور است و فوق ظهور عرشی است و در بیان لایق و در
بحقیقه کعبه شوق زیارت صورت بصورت کعبه عظیمه الحمد لله سلام علی عیاده الذین اصطفی ظهور عرشی سرخند فوق
هم ظهور است اما معامله کبریت المقدس فوق ظهورات تجلیات است اینجا نام ظهور و تجلیات
نیک است تجلیات ظهورات حکم محیط و دایره دارند و این مذهب حکم مرکز آن دایره است و شکی نیست که محیط
دایره با وجود وسعت ظل مرکز دایره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را پس ساخته است و رنگ نقطه
بدره محیط دایره گشته است و ما نحن فیه تعبیر نقطه از قبل تعبیر با قرب شایسته است الا آنجا نقطه نیز در رنگ دایره
مفقود است نه ظاهر آنجا مجال است نه مظهر او آن موطن اصل کجایش دارد و نه ظاهری اصل نیز از آن
در رنگ ظل در راه مانده است بدین چگونگی که با تو از مرغی نشانه که با غنقا بودیم آشیانه بدو غنقا است نامی
پیش مردم بدو مرغی بود آن نام هم گم که کعبه نبیانی از لریل علی نبینا وعلیهم الصلوة و التحیات که صخره بیت المقدس
است کما لا ظهورات آن از خروج کلمات این کعبه مظهر دارند و طریقت با سکر دیدنچه اطراف با غیر از حقوق هر که بخار است
طریق با مرکز نزد که هر چه تقسیم است بطیله نیا بدو شوقاه می لقاه الکعبه العظمی قال البدر باریک نقاش اول
بیت وضع للناس للذی سبک کبارا و دردی للعالمین فیه آیات بينات مقام ابراهیم من خلده کان ابننا و الله الناس حج
البیت سبطا لیه سبیلاد من کفر فان البدر غنی عن العالمین هر چند بفضل السجانه الحاق بحقیقه کعبه مشیده است
و تزییناتی اندازد با لایق و وصول بویسته است الاشوق ملاقات صورت بصورت است حج و فضل اگر گشته است و این طریق

که هر یک از اینها باشد این شخص از اهل مراد صاحب کلام است علیهم السلام از سابقان است و صاحب این نسبت
 علیه ولایت مرکز مطلوب نیست هر چند در قسم که هم مرتب است اما بدولت سبقت شرف است زیاده ازین
 سماجیه نماید و پیش ازین مورد چه شرح دهد چون الفضل السجانه این نسبت علیه سرور و نسبت به پیش بر سر
 بزوال آن رود و اعمی نشانی از آن نماند چه نسبت قلبی چه نسبت غیر قلبی از اجزاء و قطعه بطل بهر عیسی نشان
 آن موطن است عجاایب بندگان بر صراط مستقیم اند که بوصول مطلوب محاذی افتاده است و آنکه ازین
 صراط بعین شمال است و وصول و بطل از ظلال است اگر چه در ظلال مرتب تفاوت اند اما بهر حال غلطیست
 اندک و فرق دست اگر اندک است اندک نیست درون دیده اگر نیم مرتب است است هر که از صراط مستقیم را از
 خود جدا افتاد و دور تر بر دوار و وصول به مطلوب بعید تر و دور تر است و سیم مرتب است اعرابی که بر سر راه
 بر سر کثرت نیست نسبت الله سبحانه علی الصراط المستقیم المستقیم من یتق الله کما یحب من یتق الله و یتق الله
 بحضرت محمد و مژگان حاکم علم عقلی نقلی خواجه محمد سعید که گفته اند که یاد گرفته که الله الا الله محمد بنی الله
 کلمه او شصت و شصت مرتبه در دست تعالی تقدست ظهور مرتبه چون صوت مشائی بصورت نقطه اقران ظهور
 مرتبه که بصورت طویل و عرضی مشهور گردد و هر چند در این مرتبه نقطه را گنجایش نیست نه دارنده آنجا طول
 مجال است و عرض و عمق تا لاجرم در صورت کشفی که نیست در رنگ نقطه میناید که محمد رسول الله یعنی از دعوت
 خلق است که با جامه چادر نخلن دارد و طول و بسط را آنجا قدم است با چار صوت مشائی ای مقام نقطه
 طویل عرضی در آید در مقام سالیح وسطه بغیر سکر که در و مانده است کلمه ثانیه در رنگ یک یا یک یا یک یا یک
 اولی را در رنگ نقطه جنب آن دریا خیال میکنند در اینجا است که این فقیر نیز بر وسطه بغیر سکر که مانده
 حکم کرده است و نوشته که کلمه ثانیه در یک است که در جنب آن کلمه که کلمه نقطه است و در مقام صاحب مقامات
 یکس نیز گفته است که محمد محمدی عمیر است از جمعی بایان آبی جل سلطان و چون بنیاد نهیجانه است
 بیچون مرتبه و موجب تعالی و تقدست بر نوازند و احاطه بی کیمی آن مرتبه نقطه بر کرد و عالم تمام
 با طویل و عرضی حکم جزو لایجزی پیدا کند نسبت به یک یا یک یا یک یا یک اول نقطه است بنوف و بایان
 می باید در یک محیط از جزو لایجزی خود مرتبه است از اینجا که گمان کنند که ولایت اخلاص از نسبت است
 زیرا که این نسبت اولی است و نسبت ملائم کلمه نایزیرا که گویند نبوت عیسی از محمول بر دگر

انك على كاشته قد بين نصيحت دیگر که بیان آن نموده می آید التزام نماز تجدید است که از ضروریات طریق
 است در حضور هم بشما گفته بود که اگر این معنی متعسر نماید و بیدار خلاف متاد میسر نشود و جمعی از متعلقان
 برین امر باید گذاشت تا در آنوقت شمار بطوع یا بکراهت بیدار سازند و نگذارند که شمار خواب غفلت
 افتاده باشد چون چیزی در چنین گفتند میسر است که بے تکلف مداومت برین حالت میسر گردد و نصیحت دیگر
 حیاط در قلمه است چه در کار است که هر چه از هر جا کسی بیاید باید خورد و ملاحظه حال و حرش و عبادت
 این کس بر خود نیست تا هر چه داند بکند مگر آنکه در جل سلطانة که بامر و نهی تکلیف فرموده است رضا
 عدم رضا خود را بتوسط اینها که رعیتها عالمند علیهم الصلوات التسلیمات بیان نموده است بی ساد و نه بشما
 که خلاصه معنی مولانا خود را قاضا نماید فی ذلک لادریک ملک تو تصرف کند شرم باید داشت رعایت
 رضا صاحب که زمینایند و نمی خواهند که دقیقه در میان فرستاد شود و مولا کفایتی تا کید مبالغه از
 او را مرضی نمی میفرماید و جریمه بینماید هیچ التفات بآن ننمایند این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنید
 و نه خود هیچ گرفته است تذکر سابق ممکن است که انساب بر الذین کن لا ذنب لک است و مقصر از انهم ملک
 اگر کسی صریح بر ذنب بود بآن خود سزا باشد ساقی است صورت اسلام فم عقوبت او نماید منعم عذاب و نکند
 زیاده چنانکه مبالغه نماید العاقل تکفیه الاشارة دیگر مواضع مخوف و در حال تسلیم اعدا از برای
 رعایت قراة سورة لایلاف محرم است لا اقل هر روز و هر شب یا زده بار بخوانند و حدیث مصطفوی
 علیه السلام آمده است من نزل منزلا ثم قال اذبحوا فلکات لهد التامات من شر خلق

لا یضره شیء حتی یرحل من منزله و ذلک اسلام علی من یرحم الله مکتوب بنفقا دم بمولانا علی و اجد سوری
 صدق یافته در بیان سحر و حقائق کعبه مضطرب که چنانچه در آنان نمونه عرش است که همه است مایه سب و اذ
 چنانچه قلب نمونه عرش حسن است جل سلطانة و ظهور قلبی او ظهور ظهور عرش است از بیت اهد نیز در آن نشان
 است که میان است از این شمال بیکانه است و بحسب بقت یگانه است ارباب این دولت عظیم بالا صالمة التسلیمات
 علیهم الصلوات و التسلیمات و به تبعیت و وراثت این بزرگواران از اتان ایشان بر کربانین قسطنطین شرف سازند
 و صحاب بنیا علیهم الصلوات و التسلیمات برکت صحبت انبیا علیهم الصلوات التسلیمات این دولت بیشتر بوده است بعد
 از زمان اصحاب قبلت پیدا کرده بعد از قرون متطاو له اگر یک ربانین دولت و وراثت تبعیت شرف سازند

واخر لو اسیدو فکم بالحجارة فان دخل علی احدکم فلیکن کثیرا یأدبهم فی سوتة قالوا فما تأمرنا قال کونوا
اجلسا یسبحون ثم فی رواية والتموا فیها اجوف یوتیکم معلوم شمشاد باشد که درین زمان کفار و الکفریاتی
نگر کوٹ بر سلمانان بر بلاد اسلام حیرت می نمودند و چه انا نهار رسانیدند خدا هم کسب بانه این سیم کلها ی
بدو بمقتضا آخر الزمان بسیار خواهد شکست بشنا السجانه وایاکم و جمیع المؤمنین علی متابعتی سید المرسلین علیه
وعلیهم الصلوٰة والسلام وانی کل دعوی مشککه المقرین مکتوب شصت و نهیم محمد مراد بدشتی صریحا گفته درین
تعدیل ارکان نماز طمانیت و تسویه صفوف در بیان آن نکه چون یکبار کفار گرفته اند صحیح نیست نماز پنج
امروزه چون احتیاط در قیمة خون یا متعلی السید الرحمن الرحیم محمد مراد سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریف
که ارسال داشته بودند چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانیدند و کلام الله
سجانه ثباتا و استقامت اندر لایح یافته بود و هر یک که بآن موافقت با جمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بران
ملکوت نمایند و نماز پنج وقت با جماعت بجا آید و شصت کس از اسکندریه محمد الله سجانه علی فلک خیمه غمهی است
که باطن مذکر الهی حشانه معمور باشد ظاهر با حکام شرعی تخلی شود چون اکثر مردم درین ایام در آواز رسالت
پیشانی و طمانیت و تعدیل ارکان تقدیمی فرزند بصورت بابیان درین باب بتاکیه بسیار گفته اند و استماع
نمایند خبر صادق فرموده است علیه علی که الصلوٰة والسلام در دین از ان کسی است که از نماز خود بدزد و
گفتند یا رسول الله نماز خود چگونه میدزد و فرمود علیه علی که الصلوٰة والسلام تمام نکند که در نماز او نه سجده
نماز او نیز فرموده است علیه علی که الصلوٰة والسلام نظر نکند خدای جلشانه نمازیده که ثابت ندارد و صلب
خود را در رکوع سجود و نیز آن هر و علیه علی که الصلوٰة والسلام میدزد که نماز یکبار در رکوع و سجود تمام نمی آید
فرمود انما انی لولیت علی فلک ات علی غیر دین محمد نیز آن هر فرموده است علیه علی که الصلوٰة والسلام تمام
نشود نمازی که از نماز تا بعد از رکوع تمام نیست و صلیب و ثابت ندارد و هر غصه او در محل خود قرار گیرد و همچنین فرمود علیه
علی که الصلوٰة والسلام در میان سجده نشین و صلیب و ثابت ندارد و نماز او تمام نشود و حضرت سید
علیه علی که الصلوٰة والسلام یکی از نمازگزاران میگذاشت دید که حکام ارکان قریه حلیه بانی که در فریاد اگر تو برین
رو قیامت از انسان من ترنگونی و دعا و ذکر فرموده است که اگر بمهرین شهر درین محل مرقه بیاورم بریه ضعیف است
فرموده است که باشد که شصت سال نماز کند و یکبار از او بپندیرند تا انکس باشد که رکوع بخوابد بجا نیاید و گفته اند زیاده

و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجیبه تبار او بظهور خواهد آمد و دست که پیش از وجود او
 بنیضی خوارق حادث در رنگ اوصاف نبی علیه الصلوة و السلام بظهور آید بسیار و طوایف و جنایات و اتحاد
 خود میگرد و بداند که در خرد است که هر یک ظاهر نشود تا زمانی که کفر ستم را پیدا نکند و بر ملا کفر کفری کند
 بر مرقع و بیوقت هتلا کفر و کفر است زبونی اسلام مسلمانان است این آتوق است که غربا می باشد اسلام
 آن سرور علیه علی الصلوة و السلام طوبی فرموده است و بشارت داده فرموده علیه علی الصلوة و السلام
 ابداد فی الهمز کجوة الی عبادت و زمان شسته در رنگ هجرت است بسکون معلوم شماست که بسیار
 در وقت هتلا می شسته و مشا و اگر اندک جرات بنمایند اعتبار بسیار پیدا میکند و در وقت تسکین اگر اندک
 نرود و نمایند به اعتبار اندیش وقت کار کردن قبول افتادن همی وقت و دشمنی است تا خود را بر ضیاع
 می صلح عااد بازند و غیر از متابعت سنت علیه علی صاحبها الصلوة و السلام الحقیقه هیچ چیز خفا نماند
 اگر خواهند که مقبولان محشور شوند صحاب که همان یک هجرت که در وقت هتلا شسته از نشان بوجود آمده بود
 در جبهه علیا رسیدند شایخ محمد یابند و داخل خیر الامم یافت خود را بطلوع است دست ندید بجز در
 در رنگ طفلان گول نگر دیدند و اویم تراز کینه متصف نشان و اگر ما رسیدیم تو شاید بگری و عمو
 نولنی که پیش از ظهور این کو کتب باطل شده بود ظلمتی و کدورت در آن معنوم نشد و غارت و غارتی
 اما ساره و فتنه شایسته که در دست ابا الفتح و بضایع بود که بجهت ساره شود شخصی و صاحب
 و در وقت نفرو نه انداخته اسلام مجید معنوم شد و اغراضی که ساره با تعلق دارد چیز است فرموده و بخت
 هم یستند و ساره راه میابند در غلظی برو و بجز فرموده لقد یتا السماء الدنيا بصبح و جلی
 رجی للشیخا کلین سمان نیار ابا را میریزن سمان غرض معنوم هم شایعین با سمان مر و است تا سمان
 سمن نمایند و ایمی است غرض هر چه گویند به ثبوت نه پیوسته است و داخل او نام خیا است ان الظن
 که یغنی عن الشیء بل نقول ان بعض الظن انهم فرزند عزیز کریمند که در وقت توبه انابت و حکام قبل از
 که زبان و در وقت نه است و نزدیکی است که در رنگ ابا ان فغان غنما بریزد عالم را و برگردد صادق
 فرموده است علیه علی الصلوة و السلام ان من یمنی فتننا لیتل لیل انظم بصبح اجل فها ساره و طوایف
 میسر میزند و بیک فزا اعاد فها خبر العالم و الماشی میبا خبر الماشی و لک و اولی و طوایف فها و اتار کم و

و در زمان حضرت ابراهیم بنیاد و علیه الصلوة و السلام طلوع نموده بود وقتی که او را آتش از آسمان
 و وقت هلاک فرعون قوم او بوده است در زمان قتل حضرت یحیی بوده پس بنیاد از حضرت حیی سجانه
 و تمام استغاده بکنند از شرفتها این بیاض که در جانب شرق حادث شده بود اول این صورت نمود
 بوده بعد از آن کمی پیدا کرده شب است بصورت قرن که شاخت حاصل نموده و نیز باین شب فرموده
 باشند که هر طرف آن شاخ باریک گشته بود که شب است بدندان چشمت پس هر دو طرف را در اعتبار
 نموده اند چنانچه نیزه که هر طرف آن باریک باشد از دو اعتبار کنند فوی شیخ محمد طاهر خجندی از جوینور
 آمده است میگوید که این ستون نیز بجانب شرق و در رشته بنیاد دندان که در میان آنها اندک فاصل بود
 و صحرای خنصر یعنی نموده با وجودی دیگر نیز بهیچ چیز و ندان طلوع و رومی آن طلوع است که وقت قدیم
 حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدم و علیه الرضوان بر سر تپه خواهد بود و در وقت از نایب است
 سال گذشته است و نیز در خبر آمده است در علمای حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب شرق ستاره طلوع
 کند که از آذین باشد و ازانی این ستاره نیز طلوع شده است او است یا مثل او این ستاره را از آذین تواند بود
 که برای آن گویند که گفته اند سیر کوکب ثوابت از مغرب شرق است پس می آن ستاره بسیر خود بجانب شرق
 است و پشت آن بجانب پس این برای بیاض در پشت او است که مناسب نیست و از مشرق که بجانب
 مغرب هر روز بلند می بر آید بسیر قسری است که مریوط بسیر فلک عظیم است و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال
 بالجملة وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است تا سر تپه که او ان ظهور است چه مقدمات و مبادی
 بظهور این مقدمات و مبادی ظهور و علیه الرضوان از آن ماصا بنیاد است علیه علی الصلوة و السلام
 که پیش از ظهور نبوت او علیه علی الصلوة و السلام ظهور آمده بود چنانچه گفته اند که چون لطفه علی که صورت
 حضرت محمد رسول الله بود علیه علی الصلوة و السلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بهای و می نمود
 شدند که همیشه طین از کار خود باز ماندند ملائکه تحت الیسس از گون کردند و در دیار انداختند و چهل روز
 کردند و در شب و اوت آن سر و علیه علی الصلوة و السلام ایوان کسیر بچند چارده کنده از آن بقتاد و
 آتش فارس که نیز سال بود که برافروخته بودند و نموده بودند و مرد و چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود
 ویت عظیم بسبب باسلام مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد بود

کمال منتقل کردیم و داخل فرقه ناجیه شدیم که ایشان اهل سنت جماعت اند و از فرق اهل بدعت و بدعتی
و با عقائد فاسده ایشان مبتلا نکردیم و از انجاعت ساخت که بنده او در جنس صفات مکرر شد و شریک
کردند و مخالف افعال بنده را گویند و مکرر و تکرار باشند که طریقه دین بنویسند و بدعتی
و بنویسند صفات کامله از جهت تالی نمایند و نیز از ان طالع ن ساخت که با صاحب کرام خیر علیه السلام
معلوم و تسلیمات به چندی و با کافرین و وطن نمایند و ایشان را مساوی دیگر تصور کنند و بعضی مبین بنده
حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران حمایت میفرماید این معطالع تکذیب کلام حق جل و علایم نمایند
اثبات حدوث بعضی و کینه و میان این بزرگواران میکنند اما مستحق اینها را توفیق داد و بصیرت مستقیم
بنا کرد و نیز از ان جاعه نگردانید که حق سبحانه و تعالی در میان اثبات کنند و حیم جهانی انگارند و
امارات حدوث و مکان در حقیقتیم جل سلطان ثابت کردند بر اصل سخن و گوئیم که معلوم است
است که سلطان کار و حست و سایر انسان کمالی که روح صلاح است بدن صالح و اگر روح فاسد
است بدن فاسد پس صلاح سلطان کوشیدن و صلاح جمیع حتی آدم کوشیدند و صلاح و انبیا علیه
السلام است بهر روش که بجا می آید وقت باشد و از گذشت کلام اسلام معتقدات اهل سنت جماعت نیز گاه و
کوشند باید ساخت و در مذہب مخالف باید نمود و اگر این دولت میسر گردد و دولت ظلمی انبیا علیه السلام
و تسلیمات بدست شما این دولت نصبت بدست آمده است قدر آنرا بدانند و چه ببالند نماید هر چند بالان
و ابرام است اسد جهان الهی مکتوب شصت و هشتم تجا به شرفالدین حسین صد و یافت و بیاید
مستون نورانی و ستاره و زینت که از جانب شرق طلوع نموده بود و در ایامات قیامت بایان رسد
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لكان المرء قنوطا
مطلبه الصلوة و التحیات عیفة شریفه که فرزندی غری مصحوب مولانا ابو الحسن ستاده بودند
رسانیده و خوشوقت ساخت از مستون نورانی که بجانب شرق عادت شده است مکرر است
منور و بودند و بنده است که چون باد شاه عباسی که از مقتدات محمود حضرت مهدی
معروف است علیه السلام بجزایان بر مملوک کند و مباحثه حق من الحسن و ماشیه مینا بدین خود کرد
و در هر نوشته باشد اول طالع آن وقت با آن نوشته بود است علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام

مترصد منتظر باشد که تقریبی پیدا نشود و سخن بدست ملت در میان آید تا اهل حقیقت اسلام نمودار آید و
 بطلان شاعت کفر و کافری کرده شود و کفر خود را بطلان است هیچ عاقل آنرا نپذیرد و بطلان
 آنرا بی تخاصی باید ظاهر شود و آنکه باطله ایشان را بی توقف نفی باید کرد و اگر بر حق جل سلطان نبی تردد و
 بیست خانی همگوت است هیچ شنید اید که آنکه باطله ایشان را بشیر را فریده باشد اگر چه همه جمع آیند و اگر بشیر ایشان را
 نیش نند و آنرا رساند خود را بجا فطرت نمایند چه بجا آنکه دیگر از آنجا فطرت کنند کفره گویش شاعت این امر را
 ملاحظه نموده میگویند که این آنکه شفاعت را خواهند بود و نزد حق جل علما را بجا جل شانه نزدیک است
 بی عقلانند از کجا و نه اند که این جادوات را بجا شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعت
 بشر کار که فی حقیقت دشمنان بیند و حق عبده دشمنان خود قبول خواهد کرد در رنگ است که با عیان سلطان
 خروج نمایند جمعی از بلهان اعدا با عیان نمایند بر عمارت که دو وقت تنگ بین با عیان نزد سلطان شفاعت
 خواهند بود و بوسیله آنها این تقریب سلطان خواهیم یافت زهی بخردان خدمت با عیان کنند و شفاعت با عیان
 عفو از سلطان خواهند تقریب جویند چرا خدمت سلطان بر حق نکنند و با عیان از شکست بدهند تا از اهل
 قرین ازل حق باشند و این مافی بوند بقیان سنگی بگیرند و بدو تیر شد با آنها آنرا پرتش نماید و تو قوت
 از وی اید از بد با بکله دین کفره ظاهر بطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق طریق مستقیم و وفاداره است
 اهل هو و بدت است آن طریق مستقیم بر آن سروسرست علیه علی اله الصلوٰه و السلام طریق تکلف است
 اوست علیه علیه الصلوٰه و التسلیمات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه میفرماید که دینهای
 مبتدعان که اصول آنها نه باطله اند و هر شیعه معتزله و هر شیعه جیهیمیه و هر شیعه کلامیه زبان نفس و
 علیه علی اله الصلوٰه و السلام و زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان علی رضی الله عنهم جمیع نیز نبودند خلاف
 این طوائف تفرق بینا بعد از اهل از موت صحابه و تابعین موت فقهای سنی علیه رضی الله عنهم جمیع و
 شد است خبر آن سروسرست علیه علی اله الصلوٰه و التسلیمات یک بعد از آن بدست خلاف بسیار خواهد دید
 پس لازم گیرید شما مستمرد و منت خلفا در بدین زمان بدانان خود حکم گیرید و در اید خود را از محبت هر یک از
 هر یک جدا گشت هر چه بعد از من پیدا شود دوست پس می بعد از زمان آنحضرت و خلفا در آمدن علیه
 علیه الصلوٰه و التسلیمات شود از غیر اعتبار است شاید اعتبار نیست شک این است عظمی بجا باید آورد که از

و آن یک فرقه ناجیه اهل سنت جماعت اند که ستم ساجست از سر علیه الصلوٰه و السلام و التلبیٰات و سایر عبادت
 آن سرور علیه الصلوٰه و التلبیٰات اللهم شتنا علی مقتدات اهل السنة و الجماعة و اتقانی زمرتهم و حشرنا
 معهم بنا لا تزغ قلوبنا بعد ذیلنا و یسئرنک لیکن حتمه انک انت الوهاب بعد از نصیحه عقدا و از این
 دو امر و انتها از نوای شرعی که بعل تعلقی دارد نیز چاره بنویز نماز پنجوقت بنی فتویٰ بقید اهل کما ان جماعت
 ادا باید نمود که فارق در میان اسلام و کفر همین نماز است چون ادا و صلوٰه بر وجه سنون پیشتر چنانچه
 از اسلام بدست آید زیرا که نماز اصل دینیم است از اصول پنجگانه اسلام اصل اول ایمان بخدا و رسول است
 جلشانه و اصل دوم نماز است و اصل سیوم ادا و زکوة است و اصل چهارم روزه ماه رمضان است
 و اصل پنجم حج بیت الله است اصل اول ایمان تعلق دارد و اصول اربعه با اعمال تعلق دارند جامع ترین
 جمیع عبادات و فاضلترین اینها نماز است در روز قیامت ابتدا و محاسبه از نماز خواهد بود و اگر نماز
 درست آمد محاسبه دیگر عبادات مسجانه نیز سهولت خواهد گذشت و بهما امکان مختصات شرعیه جناب باید
 و نام رفیات کما اجلشاهیمیات بهلکه باید دانست و مواد تقصیرت خود را در نظر باید داشت از آنجا
 قبل و مستقل باید بود و ندانست و حسرت بایکشد طریق بندگی نیست و الله سبحانه و تعالی تحاشی
 از کتاب مرئی مولای خود نماید جلشانه و از ان عمل خود در ثواب و اغفال نبود و بدست هر روز
 تمر و از نزدیک است که او را از رقبه اسلام سیرین کشد و در اندام او داخل بنا آتسان لیکن حتمه و
 من مراد خدا و ولتی که حضرت حق سبحانه و تعالی شماران مناسرا ساخته است و مردم از ان کلمات
 غافل اند بلکه نزدیک است که شاه هم از او پاندا آست که بادشاه وقت که بهفت پست سلمان
 آمده است و از اهل سنت است و خفی مذمب بر چند چن سال است دیر او ان که او ان قرین است
 است و بعد عید بنو ت بنو غلبه علوم بشویم علم که ناشی از حبش باطن است با مراد و اهلین آخر حبه
 بر او خوشامد ایشان در آمدند و در دین بکین تکلیفات نمودند و شبهات پیدا کردند و ما و اوست
 از او بر دین چنین بادشاه غلبه ایشان بر گنجشما ایچکس تمام عین نماید و قبول تابعی میباشد
 چه دوست که تیریم بابا شاکر بنی کلام اسلام که موفقی مقتدات اهل سنت و جماعت است
 شکر الله تعالی میبهر گوش ایشان نمایند به قد که گنجشما بنی کلام اسلام که موفقی مقتدات اهل سنت و جماعت است

و نالو حضرت مهدي عليه الرضوان نزل حضرت روح الله بنينا و عليه الصلوة و السلام فرمود چنانچه ظاهر است
و ما هجج و خروج و ائمة الارض و خاني که از آسمان پديد شود و تمام مردم فرو گيرد و عذاب را نکند و
از اضطراب گویندای پروردگار من این عذاب را از ما دور کن یا ایان می آیم و آخر علامات آتش است
که از عدن خیزد و جماعه از نادانی گمان کنند شخصی که دعوی مهدیت نموده بود از اهل بیت مهدي است
بوده است پس بنام این مهدي گذشته است و فوت شده نشان پديد بند که قبرش در فرستاد و
صحاح که مجد شهرت بلکه بگوید تو از من سیده اندک زیبا این لقب است چنان سر و علیه که الصلوة و السلام
علاما فرموده است که در حق شخص معتقد ایشانست آعلما مسفق و اندر احادیث نبوی آمده است علیه
عليه السلام که مهدي موعود بهرین پدر سر و پاره آبر که بود در آن بر فرشته باشد که بزرگان
که این شخص مهدیت او را متابعت کنند فرموده علیه السلام که تمام زمین مالک شدند چنانکه
دو کس بوسان دو کس کافران و القریین سلیمان بوسان غرود و بخت نظر از کافران مالک شدند
آن زمین را شخص پنج از اهل بیت پسین مهدي فرموده علیه السلام که تمام دنیا از ما انکه بخت کند
خداست که مردی از اهل بیت من نام او موفق نام من بود و نام پدر او موفق نام پدر من شد پس سازد
پدا و عدل چنانچه بر شده بود بجز و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کبیرا عن حضرت مهدي خواهد بود
و حضرت عیسی علیه الصلوة و السلام در زمان و نزول خواهد کرد و او موفق خواهد کرد و حضرت عیسی
علیه الصلوة و السلام و قال دجال در زمان ظهور سلطنت او در چهارم شهر رمضان که ششم خواهد
شد و اول آن ماه خسوف بر خلاف عادت زمان بر خلاف حساب بنجان نظر انصاف باید دید که این علامات
در آن شخصیت بوده است یا نه و علاما و کلبه بیاوست که خبر صادق فرموده است علیه السلام که الصلوة و السلام
شیخ ابن حجر رساله نوشته است و علاما مهدي منتظر که بدست عیسی است نهایت جهل است که با وجود
و صوح امر مهدي موعود جمع در ضلالت مانند اسلام که بجهان سلطه اطراف پیغمبر فرموده علیه السلام که الصلوة و السلام
السلام که بنی اسرائیل مفاو و یکفره شده بودند که ایشان ندارند گریه از ایشان نزو و است که
من بر مفاو و سه فرقه متفرق شوند که همه ایشان آتش پیشند که یکفره پرسید که آن فرقه ناجیه که
فرموده علیه السلام که الصلوة و السلام مانند که باشند بر مثل آنچه من از صحاب من بزنند علیه السلام که الصلوة و السلام

بعد از آن عمر بعد از آن عثمان بعد از آن قیاض بن عوف و در غرض از اینست که هر چه از حضرت امام حسن و امام حسین
از امام حسین بن علی مد تعالی عنها و علمای اهل سنت و در علم و اجتهاد حضرت عائشه را در غرض از اینست که علمای اهل سنت
فاطمه زهرا مد تعالی عنها فضیلت میدهند فاطمه را قبول میکنند که بیعتی بها نموده است و نقیض حضرت
شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه حضرت عائشه را تقدیم میدهند آنچه معتقدین فقیر است که حضرت
عائشه در علم و اجتهاد پیش قدم است و حضرت فاطمه زهرا را نقیض پیش اینها فاطمه را قبول میکنند
میکنند بها نموده است و در نقیض و حضرت عائشه مرجع فتاوی صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین پس
در علم بر صحابه پیروی کنیم علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات پیش نمی آید مگر آنکه حال آن نزد عائشه بود در غرض از اینست که
عنها و محاربات منازعات که در میان اصحاب کرام علیهم الرضوان اقامه شده اند مثل محاربه جمل و محاربه صفین
بر محاربتیک صرف باید نمود و از هر دو تعصب باید داشت چه انفس این بزرگواران و صحبت خیر الله علیه و
علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات از هر دو منکر شده بودند و از هر دو کینه پاک گشته اگر مصداق در تدریج حق
در نزد او مکرر شود شایسته است بر هر کس که می بیند که اجتهاد خود را در مقابل فدا بانی شایسته
تعصب خود دفع کرده اند هر که در اجتهاد خود تعصب است و در وجه بقولی خود و جواز ثواب دارد و آنکه محلی است
یکار جبه ثواب و از نقد وقت است پس محلی در سنگ صیدان است و در است بلکه ایست و جواز درجات ثواب
دارد و سلام فرموده اند که در آن محاربات حق بر جانب امیر بوده است که ملامت و جبهه اجتهاد و محاربات انان
صواب دور بود و محلی که در از طرف نیستند و گنجایش است دارند چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود و اگر کلام
تعالی چه فرموده است باید است با باغی گشتن ایشان که فراموشی فاسق زیرا که ایشان را و اهل است که
کفر و فسق مینویسد حضرت پیغمبر فرموده است علیه و آله الصلوٰۃ و السلام یا که در شجرین جهابی برین امر
پیغمبر سایه علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات بزرگی باید داشت و هر چه بیکی باید باید کرد و در غرض از اینست که
بزرگواران به بنای گمان بنیاد کرد و منازعت ایشان را باز مصداق دیگران باید داشت طریق
فلاح و نجات نیست چه دوستی صحاب کرام بود بلکه دوستی پیغمبر است علیه و آله الصلوٰۃ و التسلیمات
و التسلیمات بزرگی فریاد آسمن بر اهل زمین که پیغمبر صحابه و اهل بیت قیامت که پیغمبر صادق و نبی
آل الصلوٰۃ و التسلیمات است و این است که منازعات فاطمه زهرا را در نقیض و فاطمه زهرا را در نقیض و فاطمه زهرا را در نقیض

که روزی امام باجمعی از علماء کبار نشسته بودند شخصی آمده پرسید که چه میگویند و حق حق من چیست که بد
خود را بناحق کشیده ام و از حق او جدا سازد و دو کاسه سر او شربانند از دو بخور و دو بخور شراب بنام او
خورد تا کند یا مومن است یا کافر هر کدام از علماء و حق او غلطها نمودند و در محاله ساختند امام عظیم و چون
ایشان فرمود که او مومن است بارتقا باین کبار ایمان برآورده است این سخن امام بر علماء کرا آن مد و زبان این
ایشان را در خست آخر چون سخن امام بر حق بود همه قبول نمودند و عرفان فرمودند اگر مومن عاصی پیش از غرور
توفیق تو به یافت امید نجات عظیم است که وعد قبول تو به است اگر توبه انابت شرف نکشت امر او بخدا
است جل سلطان اگر خواهد عفو کند بهشت فرستد اگر خواهد بقدر معصیت عذاب کند تا تن و غیر آن تنها آخر کار
او نجات است و مال او بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از رحمت خداوند جل سلطان مخصوص با کفر است
و هر که ذره از ایمان را در سیدار حرکت است اگر بواسطه علت معصیت رحمت آید از رحمتها بعبایات احد
سبحانه نیست بنا لا ترخ قلوبنا بعد بدینا هر یک از این کلمات لو ما ببحث خلافت است
نزد اهل سنت شکر الله تعالی سیم هر چند از اصول این نیست با اعتقاد و تعلق ندارد اما چون شیعه بر بنیاب غلو نمود
و با فراط و تفریط کرده اند بصورت علماء اهل سنت حق رضی الله تعالی عنهم این بحث را بطریق تعلیم کلام ساخته اند و
حال بیان فرموده اند امام بر حق خلیفه مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل علیه الصلوات و التسلیمات حضرت
ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت عمر فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت عثمان
ذو النورین است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت علی بن ابیطالب است رضی الله تعالی عنه و فضیلت ایشان
بترتیب خلافت است فضیلت حضرت شجین باجماع... و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اکابر
اممه که یکی از ایشان امام شافعی است شیخ ابوالحسن اشعری که رئیس اهل سنت است و فرماید که فضیلت شجین بر باقی است
قطعی است انکار نکرد مگر جاهل یا متعصب است میر کرم الله تعالی وجهه میفرماید سیکه ملا ربی بکر و عمر فضل بدین معنی
است و از آنرا به زعم من حیث آنکه مقرر دارند حضرت عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیة الاثر صفات ایشانست میفرماید
و حدیثی نقل میکند که آن مقرر فرموده است علیه السلام که مرا عرج واقع شد از درد کار خود مرسته
نمودم که خلیفه بعد از من علی بود و ملائکه گفتند که ای محمد هر چه خدا خواهد آن شود خلیفه بعد از تو ابوبکر است و نیز حضرت
شیخ مفید میگوید که حضرت امیر گفته است که پسر نبیاید پیغمبر خدا از دنیا آنکه بعد از او در بین خلیفه اند فوفت من ابوبکر خواهد بود

ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم یظنون هر که در اول او ذره ایمان
 خواهد بود او را بواسطه افرایط حاصلی اگر بدو فتح ببرد بقدر عصیان مجذب خواهد بود و او را از دوزخ خواهد
 برد و در دوزخ روی او آریا خواهد نمود و چنانچه کفار را آریا و کند و نیز غل و نیز بخیر خواهند کرد و چنانچه کفار
 کنند از بهت حرمت ایمان او و بلا لکنیده با خدایند و جل و عا که مکرم اند و عصیان را از امر خدا جل شانزه
 ایشان مجاز نیست و با آنچه مأمورند بفعل می آرند و از زنا شوی پاک اند و تواند قناسل و حق ایشان معفو
 است بعضی ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی بر سالت برگزیده است و بپایند و می شرف ساخته بخانه
 کتب صحیف انبیاء علیه الصلوات و التسلیات ایشانند که از خطا و خلل معفو شوند و از کین و دشمن معصوم
 هر چه ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی بداند همه صدق و صواب است و شایسته احتمال و شبهه ندارد و
 این بزرگواران از عظمت جلال و سبحانه ترستند و غیر از امثال و امر کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی
 و اقرار است با آنچه از این بخواهد و ضرورت بیا رسیده است جملا و تفصیلا اعمال حواجز از نفس ایشان جدا
 اند و ایمان کمال می آفریند و حسن پیدا میکند امام اعظم کوفی علیه الرحمة میفرمایند که ایمان قبول نیاورد
 و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق قلبی عبارت از یقین و ایمان قلب است که تفاوت کمی و زیادتی در آن نگذارند
 و از آنچه قبول تفاوت کند داخل در غش و هم است کمال و نقصان ایمان باعتبار طاعت و حسنات
 بر چند طاعت بیش کمال ایمان بر بیش ایمان عا نه مومنان مثل ایمان اعیان باشد علیه الصلوات و التسلیات
 آن ایمان بر طاعت ایمان مذکور و علی آن کمال سعادت که ایمان مومنان بگردان آن گرسد بر چندین
 ایمان از نفس ایمان شریک دارند لا آن ایمان بواسطه طاعت حقیقت بگرسد اگر ده است ایمان بگردان گویند
 فردا آن ایمان نیست و در میان اینها همانکه مشارکت معصوم است و مومنان بر چند با نبیا علیه الصلوات
 و التسلیات و نفس نیست شریک الی الله است و دیگر مومنان علیه الصلوات و التسلیات مومنان حیات علیا رسانیدند حقیقت
 یک نیت کرده گویند از حقیقت شریک عالمی بر تادم که انسان ایمانند و علوم حکم نشانند نام بگویند
 فرمایند مومنان و مومن شافعی گویند علیه الرحمة نام مومنان است و مومنان کلام او حقیقت باعتبار ایمان
 حال توان گفت مومن تمام باعتبار ایمان نماند و اگر مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
 ایمان معتقد است به هر مومن است به حسی اگر چه کمال باشد با یقین و ایمان مومنان مومنان مومنان مومنان

[illegible]

کام و زبان لب احرف و دستور آورده بسیاریم مقاصد خفیه خود را در عرصه ظهور می آریم بحسب جن حضرت
 حق سبحانه کلام نفسی خود را بی توسط کلام زبان بقدرت کامل خود لب احرف و صوت عطا فرموده و
 فرستاده است و ادا می و نواهی خود را در احرف و صوت آورده بر صفت ظهور جلوه داده است پس در
 جسم کلام کلام حق یا بخل و علا نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقه باشد چنانچه هر دو
 قسم کلام با نفسی و لفظی بطریق حقیقه کلام اندک اندک فصول حقیقت است و ثانی مجازیه که مجاز را نفسی چنانچه
 است و کلام لفظی را نفسی کردن کلام خدا را حق کفر است و همچنین کتب صحف دیگر که بر زبان انا قدم صلی
 علیه الصلوات و التسلیمات نازل فرموده است هم کلام حق از مجاز و آنچه در قرآن و در ان کتب صحف
 سندج است چنانچه خداوند جل سلطان که موفی بر وقت عباد را با ان تکلیف فرموده است و دیگر مومنان
 مر حضرت حق سبحانه را در بهشت بی حیت و بی مقابل و بی کیف و بی احاطه حق است ایما ن بهیمه این است
 اخروی و کیفیت آن مشغول نشویم زیرا که روایت او آنرا همچون است و درین نشا حقیقت آن بر زبان چو
 ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیب ایمان نبود ای فلسفه و معتزله و سار فرق ببنده که از حرمان کور می
 رویت اخروی نمایند و قیاس غایب بر شا بد کنند و بدلت ایمان که هم شرف نگردد و او را کجا چنانچه خالق عالم
 است خالق افعال بسیار است نیز خیر باشد آن فعل را شمر بر تقدیر است اتفاقا از خیر رضی است از شرف
 را نفسی است هر چند بر وادار است شیت است مجازه لیکن باید بدست که شرف تنها با و بسطه ادب و شایسته است
 که خالق را شرف بیا گفت بلکه خالق الخیر و الشایسته گفت چنانچه گفته اند حضرت حق سبحانه خالق کل شیء می باشد
 و خالق افعال و در ان الخیر و الشایسته گفت از جهت عایت و شایسته خلق و تعالی معتزله از تنویتی که دارند
 خالق افعال بنده را دارند و خیر و شرف را با و نسبت کنند شروع عقل نکند با بنده بفرماید ای علما و تق
 قدرت بنده را در فعل او و فعل او را بنده کتب بنده اثبات ننوده زیرا که گفتیم حق است و میان کت مرتضی و شرف
 معتزله قدرت و هتیا عبد را دارند و بنده را معتزله و عابره دهند ایشان تان
 مراد علما انظربیده اند اثبات قدرت و هتیا در بنده نه باین معنی است که بنده
 بر چه خواب کند و هر چه بخوابد کند این خود بنده کی در است بلکه باین معنی است که بنده
 با آنچه میگوید شده است از بنده آن تواند بر آید شایسته بنده وقت تواند ادا کرد و ز کمره

قدیر و تعالی مسلوبست و او تعالی از صفات و لوازم جوهر جسم احوال منزله است زمان مکان
و جهت را در حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند که او را سبحانه فوق هر شئی و از هر جهت
فوق اثبات کند و عرض شود آن همه حوادث اند و مخلوق اویند و تعالی مخلوق و حادث را چه مجال که مکان
خالق قدیم گردد و مقرر او شود و مقدر است که عرض شرف مخلوقات است و تعالی و لوازمیت مقرر از هر
ممکنات در وی شیر است ناچار حکم مرئیت دارد که بگوید عظمت که بر چیزی خلق و صلا آنجا پیدا شود و ملا
با این صلا که ظهور آنرا عرض الله نامند و الا عرض غیر نسبت با و تعالی بر آنند که همه مخلوق ویند تعالی با عرض
را قابلیت نمایند که است و دیگر از اینست آئینه که صورت شخص را میباید میتوان گفت که آن شخص را آئینه است
بلکه نسبت شخص با آئینه و سائر اشیا تقابله را بر است تفاوت از جانب قابل است آئینه قبول صورت
شخص میباشد و دیگر از این قابلیت نیست او تعالی جسم جسمانی نیست هر چه عرض شود و در توانایی است طول
عرض نیست و از کوتاهی است هر شئی که نیست بلکه هر شئی که است نه بان است که بفهمد و آید محیط است نه بان
احاطه که در آن شود و در است نه بان که است که متعلق گردد و با است نه جهت متعارفه ایان آنیم که در است
و محیط است و در است و با است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هر چه دانیم که قدیمی در
بذریع مجسمه دارد و او تعالی با هر چه چیز متحد نشود و هر چه چیز با او متحد نگردد و در نیز هر چه چیز در و تعالی حلول کند
و او تعالی در هر چه چیز حال نشود و بعضی تجزئی در جناب قدیر و تعالی محال است و ترکیب و تحلیل در آن حضرت
حاشا نه ممنوع است و او را سبحانه مثل و کفویت زن و فرزند نیست ذات صفات و تعالی چگونه و چه
اندکی شکی نیست که از تفهیم رسیدیم که او تعالی است و با سوا صفات کامله که خود را بان ستوده است
متصف است اما هر چه از آن در فهم و ادراک در آید و متعلق تصور شود و تعالی از آن منزله و متعالی است چنانچه
گذشت لا تدر که لا باصهاره و در بیان با گاه است به پیش از این چه خبر ده اند که است به باید و
که همواره است که توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شمس هر شئی که اطلاقی آن شمس بر حضرت حق سبحان
آمده است اطلاقی باید کرد و آنچه نیاید است اطلاقی نباید کرد اگر چه در آن سهم نمیگردد سید رح با جواد و طلاق
باید کرد که آمده است و سخن نباید گفت که نیامده است قرآن کلام خداست جل سلطان که بسیار حرف و صنو
بنا و علی که الصلو و السلام منزل ساخته است عباد را بان امر و نهی فرموده و چنانچه کلام انفسی خود را

شخصیت و مہتمم بخا جهان بعد و ریافتہ در بیان اہل سنت و جماعت عنوان شد تا علیہم اجمعین
 بایان خمرہ اہل اسلام و تحریفی و دن بر آنکہ کلمہ حق یعنی کلمہ اسلام گوشزد سلطان وقت نمایند
 بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ اللہ اللہ علی عبادہ الذین ظلموا فیہ شریکاء الذین کرم التقات نامہ و فقر را نامہ
 ساختہ بودند رسیدند بجانہ کہ درین تلوار او ان پر شہد شہادہ عتبار سعادتمند از حسن نشاء و کہ دارند
 با وجود منافقین با فقر و دور از کار و سرباز است ایمانی باین ائمہ حاصل است چہ نعمتی است کہ تعلقات
 شتی مانع حصول این اہل سنت است تو جہات پراگندہ از محبت اینان باز داشتہ شکار این نعمت عظمیٰ بجا
 باید آورد و ہر ارباب بود کہ المانع من احب حدیث نبوی است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام
 سعادت و نجابت آثار آدمی از تصحیح اعتقاد بموجب آری فرقہ ناجیہ اہل سنت جماعت رضوان اللہ تعالیٰ علیہم
 اجمعین کہ بود و غم غیر اند چارہ بود تا فلاح و نجابت اخروی تصور شود خست عقائد و مخالف معتقدات
 اہل سنت است ہم کمال است کہ موت ابدی عنایت سرگردانند بہت مسالت و عمل میدنفرت دارد
 اما بہت عقائدی گنجایش منفرت ندارد ان اللہ لا یغفر ان یشرک بے یغفر لہ ان ذلک لمن یشاء
 معتقدات اہل سنت را بلسان ایجاز و مختصار ایراد نماید بہ مقتضای آن تصحیح اعتقاد و باید فرمود و از
 حضرت علی سجاد و تعلق بہ مقام برین است تبصرہ و از ارمی مسالت باید نمود و پانزد کہ اللہ تعالیٰ
 بذات قدیم خود موجود است سائر اشیا یا بحال و سبحانہ موجود گشتہ اند و تجلیات او تعالیٰ از عدم بوجود آمدہ
 پس اتفاقا قدیم از کی باشد و اشیا چہ حادث و نو پدید با و ہر کہ قدیم از کی است باقی و ابدی است ہر چہ حادث و
 آمدہ است فانی و ہستہ است یعنی در شرف زوال است و او بجانہ بیکانہ بہت شرکیہ بنا کرد و وجوب
 وجود و نہ ستم عاقل عبادت بموجب غیر او و تعالیٰ نشاء و تمنا و عبادت سوا او را سبحانہ لستہ و از
 تعلق صفات کمالہ بہت از تجلیات و علم و قدرت و ارادت و معجزات و کرامات کہ ہمہ در اہل سنت
 متصف اند و بہت ذات ہل سلطانہ فایز اند تعلقات حوادث در قدم صفات غالی کنند و حادث
 متعلق مانع از اہل ایمان نکرد و فلسفہ از تجردی معتزلہ از کوری حادث متعلق بہ بحث متعلق بہ
 واقعیات کمالہ نمایند و عالم تجرئیات نمایند کہ مستلزم تفسیر است کہ امارت حادث است میدانند
 کہ صفات از کی باشند و تعلقات صفات بہ تعلقات ماضیہ و پیشینہ و صفات تعلق از جناب

يقول هو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فغفر
 وصلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول جل وعلا من يعمل سوءا
 يظهر نفسه ثم يستغفر الله يحمد الله غفورا كثيرا وقال عليه آله الصلوة والسلام في حديث
 من اذنب ذنبا ثم نذر عليه فهو كفارة في النجاسات الرجل اذا قال استغفر الله واتوب اليك ثم عاد ثم قال
 ثم عاد ثلث مرات كتب الله له الاجرة من الكبائر وفي الحديث النبوة انه قال عليه آله الصلوة والسلام
 هلاك المسوفين يقولون سوف يتوب اوصى لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تأخر التوبة الى غدا فان الموت
 يا نيك بغتة قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح امسى فهو من الظالمين قال عبد بن المبارك رحمه الله
 من فليس من الخراج فضل من بانه فليس يتوب اليه وقيل رد ذلك من فضل عبد الله من استغفر الله من
 سبنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 ان الله تعايقول عبدك اذ ما افترضت عليك تكن من عبدك فاستغفر الله عنك تكن من الناس
 بما نزلتك تكن غنى الناس قال صلى الله عليه وآله وسلم لا يهرب من الله عنك من رجاك عبدك
 حسن البصر مع سجانه شقال ذرة من البصر عشرين الف مثقال من الصلوة وقال ابو هريرة
 رضي الله تعالى عنه جلساء الله تعالى عند اهل النوع الزهراء رضي الله تعالى عنها على الدنيا وعلى الصلوة
 السلام لا يتقرب اليه المتقرب اليه بل النوع قال بعض العلماء بالله ليهتم النوع الا ان يمس عشرة اشياء فريضته
 على نفسه اولها حفظ اللسان عن الغيبة والثاني الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن الخيرية و
 الرابع غل الصبر على ادم الى الخامس اللسان والسادس ان يفر منه الله تعالى كيلا يعجز نفسه السابع ان ينفق ماله
 في الحق فلا ينفقه الباطل والثامن لا يطلب لنفسه العلو والدين التاسع المحافظة على الصلوة والعاش
 الاستقامة على السنة والحجامة ريتا انتم لنا نونا واغفر لنا انك على كل شي قدير محمد ما شققت لك
 اثارا اكر توبه بجميع نوب يا شرو وروم وتقومى جميع محبت مستبها حاصل لا يمتنى رب عظمى ورومى قصوى
 والا توبه ببعض نوب يا رب بعض محبت هم نعمت ربك شايك ربك نوار بعض ربك يا ربك كنز توفيق
 وروم اربابا ربي خير مني وروم لا يدركه كله لا يدركه كله اللهم فقلنا ضاكت شبتنا على دينك على طاعتك
 بصدق سيد المرسلين قائد الخراجين عليه السلام علم كل من الصلوة افضلها ومن التسليما مكرها مكتوب

با کریان کار و دشواریست و باقی احوال این و در سادات ما توفیق آید رسید عبدالباقی بالمشافه
 خواهند گفت مثلاً الیه مراعات اتفاق و حقوق شمارانوده بلاقات گرامی متوجهت مکتوب صحبت
 مولانا محمد باشمحمد و یافته و جبر از مولانا طاهر بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الله
 میرساند و درین بنا الاطمان طمع و جبر معتد به نوشته آید تا باعث فرحت باشد مولانا طاهر است دنیا و دنیا
 گرامی آن نیکند که تذکر احوال آخرت را گذارشته کسی حشویات اشتغال نماید هر چند نیت شما بخیر خواهد بود
 احسانت الابراریات المقربین شنیده باشد بهر حال متوجه احوال باشند و طفلی با ضروری دهند و ضرورت
 تقدیر بقدر ما کسب جازا بخود داشته که فقرای بیجای هر چند رزق معلوم ندارند باقی سعی بی کوشش
 بضرعت و وسعت یگزینند زیاده از قدر کفاف میرسد و زری کو نقد وقت است باقی احوال انجید و متوجه
 حمد است درین چند ماه و با خود کرده بود و یک اهل و رسیده بود و در و حالاً بر طرف شده است کسب
 الحمد و الهی علی حمیر النعماء و السلام مکتوب صحبت و شش شمعان خانان صد و دنیا و در بیان
 و انابت و ورع و تقوی مایه سبب لک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد و الهی علی عباد الله الذین علی چون
 عمر گرامی و مسکونات و تقصیرات بغوات گذارید خوشی آید که الرحمن توبه انابت گوید و دم از ورع و تقوی
 زنا قال الصدق انک تتعبد و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون قال الصدق ایها الذین
 توبوا الی الله توبوا انتم و عیالکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و قال تع
 و ذر و انظر الی الامر و باطنه فالتوبة یرزق الذین توبوا الجنة و فرض من کل شیء کل فی فضل لا یصور ان یسفی عن احد
 البشیر کیف الانبیاء علیهم الصلوة و السلام لم یستنوا عن التوبة قال انما یسیر و سید علیهم علیه صلوات الله
 بحیات الانبیاء علیهم الصلوة و السلام ایام الیل سبعة عشر من فانیات الحوائج و یسئلون بقی الصدق
 و سبحان و اعلم ان الحق و طاهر علیهم الصلوة و السلام و تقوی که از او شر با نعم و صلاح و از او نظر الی غیر محرم و بنی
 و رفقاء و بجهت توبه عنی انما هم استغفار و توبوا الی الله عز و جل و توبوا الی الله عز و جل و توبوا الی الله عز و جل
 من الله و انما نیت الله یسئلون بقی الطاهر علیهم الصلوة و السلام ان یسئلهم ان یسئلهم ان یسئلهم ان یسئلهم ان یسئلهم
 صا الی ان الله یسئلهم بقی الطاهر علیهم الصلوة و السلام و ان الله یسئلهم ان یسئلهم ان یسئلهم ان یسئلهم ان یسئلهم
 و انما یسئلهم بقی الطاهر علیهم الصلوة و السلام و ان الله یسئلهم ان یسئلهم ان یسئلهم ان یسئلهم ان یسئلهم

هذا باطلا سبحانه و هو در شرف سیادت پناه حقانق مسافران آگاه انوی غری میر محمد نعمانی
 لغت هم هست عا و توجه ایشان کبریت لمر انکارم که برکات فیوض تجمیلات ایشان قوام دولت شمان
 و در حضور و غیبت ایشان از آمد و معاون شامی یا نیم زیاده از یکسال شده است که ایشان از خوبیهایشان
 غائبانه به فقیر نوشته بودند و محبت اخلاص که بشمار داشته بقدر حاصل است در انجام دج نموده ظاهر
 بودند که صورتی برای اینجا بدگیری تفویض نموده اند وقت تجمیلاتی است فقیر را در انظار سلطان اعدان
 مکتوب تو جمعی درین باب حاصل گشت شمار او انوقت رفیع القدریت ظاهر در میان ساحت شهنشاهی بود
 و در جواب آن باین عبارت نوشت که خان خانان نظر فیله اقداری که اید الامر عند الله سبحانه و استقامت
 صحت پیغمبر محمد بنی صدهشت بدینها او که رسید بود که با وجود حیات پیر اگر ظالمی شش
 دیگر برود و طلب حق جل و علاناید بخور است یا نه بسیر الله الرحمن بعد محمد و تعلوه و تبلیغ الدعوت
 میرساند مکتوبی که ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیر اگر ظالمی شش دیگر برود
 و طلب حق جل و علاناید بخور است یا نه انکه مقصود حق است سبحانه و پیر رسیده است به حصول جواب
 حقا اگر ظالم باشد خود را پیش شش دیگر میندود و دل خود را در محبت و با حق سبحانه جمع یابد و است
 که در حیوة پیری دن پیر طالع پیش آن شش برود و طلب شد از و نماید با پیر اول انکار کند و خبر
 یا نماید علی مخصوص پیر و مرید انوقت که پیش از رسم و عادت نموده است اگر پیر انوقت از خود چیزی
 و یا نماز از کفر جدنی تواند کرد از خدا جل شان چه خبر خواهند داشت مرید را کدام راه خواهند اگر
 چونیت چنین کی خبر وارد از چنان چنین بود ای بر مرید که برین طور پیر غفرا کرده بنشیند بدگیری
 رجوع نکند و راه خدا جل شان معلوم سازد و خطرات شیطانی است که از راه حیات پیر ناقص آمده طالع انحق
 سبحانه باز بریدار و بر جاست ان یافته شود بی توقف رجوع باید کرد و از و بسوس شیطانی پناه باید جست
 مکتوب شصت چهارم به محمد موسی مرحومی خواجه علیجان و یافته در بیان آنکه از تلون احوال از عدم حصول
 انال دنیاوی نیه لنگش باشد الله الرحمن الرحیم سلم الله سبحانه و علایق بحاکم الدیاجع و مریدان و مریدان
 مناسب حال زندان و الم و اندوه مصیبت است از تلون احوال لنگش باشد و از علوم حصول انال لنگش کردند
 فان بهر سیر این هم بهر سیر ابایت نگی و فزانی مقروءه است مانا که فزانی و فزانی آخرت خوشه است

ایضا یضحق و سلام علی الرسلین محمد و آل محمد و علی بن ابی طالب
 آنکه انسان فی الطبع مجبول است بر تقیید خود بر بنی نوع خود محتاج است و دخول انسان بهر دین
 است باینسانست بلکه الهام و السلام علی عباد الذلین علی ترقیات هو و معنوی شما از خیرت حق
 و تقوی سالت ینمایند که خیرت صلاح شما متضمن جمعیت رفاهیت جمیع غیر از مسلمانان است و حاشا
 گوید و عار عیب ایشانست بلکه الله سبحانه و تعالی یلیق باینکه محرم سیدکین علیهم و علی آل کل الصلوات
 افضلها و من التسلیمات اکملها چون نسبت محبت ارادت خلاص شما با کابر سلسله علیه نقشبندیه از سلسله
 میداند که بر وجه تمام و اکمل است بنابراین تصدیق ده دیگر و محذو و اکراما اهل این سلسله علیه درین باره غریب
 و اهل این یار الواسطه شیخ بد بطریق این که ملزم نیستند قلت مناسب است از اینجا است که بعضی
 اهل سلسله بواسطه قصور نظر درین طریقه علیه نیز بدعت اختیار نموده اند و کلام مردم را ببلایه ارتکابی
 بجانب خود کشیده این عمل را بنعم خود تکمیل این طریقه علیه گمان برده حاشا و کلام بلکه انجم است تحریف
 و تضییع این طریقه کوشیده اند و بجهت معامله کابرین طریقه نرسیده هدام الله سبحانه و تعالی و چون
 این سلسله علیه درین باره عزیزا الوجوب بر مردان مجانبان این سلسله اعدا و اعانت این کابر طلبه این طریق
 کرده می فی الطبع مجبول است و تمدن قیود بنی نوع خود محتاج است قال الصمد کذا و تعالی یا ایها النبی حبیب الله
 علیه و آله و سلم و در نهایت مودت و محبت علیه و آله الصلوة و السلام بر منان و دخل او شده باین
 مضائق اکثر دنیا و اینوقت درین طریقه عبارت از عدم حیاچ میداند کلام حیاچ فی انسان است بلکه
 جمیع ممکنات است بلکه خوبی نهان برین حیاچ است ذل بندگی او ازین راه ناشی است چه اگر فرضا حقیقه
 از انسان زایل گردد و مستغنی بماند غیر از عیب و کسری و ملغیان و مفرات از کسر نقد و وقت و نخواهد بود
 قال الصمد کذا و تعالی فی الطبع فی انما استغنی غایه مافی الایاب فقر اگر گرفتاری سومی بایستد
 حیاچ که با سباب دارند آن حیاچ بسبب سباب بود و ینمایند دولت بهر چه در از خون لغت
 تعالی میداند و معنی مافی الحقیقه او کسب خانه تصدیق نمایند و چون سباب یا بواسطه حکم به سباب
 و میان و در اندر حسن قبح با سباب نیست باین بزرگواران نیز کار و شکایت با سباب
 میکردانند و بیکه بد و انظار بر ایشان میباشد که اگر سباب داخل نیست باین خانه نیست و سباب

لا تحسنا اجره ولا تقبناه بعده از یارانستان ابد و او تمام کند شگانه را ممول و مسؤل است خدا را
 و بگوئی فرزندان مستحقان محرمی بر جهان مخلصان لازم است سعی نمایند که فرزندان محرمی بخوانند و بعلوم
 متعلی کردند حسان محرمی مکافات با حسان فرزندان نمایند بل جزا و الاحسان الی الاحسان الطوار و احوال
 محرمی مراعات نمایند و احوال و اوقات و امرار می دارند و در طریق فقره ذکر حلقه مستغولی باید که قصور و اقامت نشود
 و یاران جمیع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقره قبل ازین بر سبیل اتفاق
 نوشته بود که اگر مولانا سفر می اختیار کند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کند قضا را این سفر مراد بوده
 الحال هم که مکرر ملاحظه میباشیم شیخ حسن با متبعین این امر میسالم یعنی بعضی یاران کران نیاید که باختیار
 ایشان نیست اتفاقا لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا نسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که از اینجا
 گرفته بودند شیخ حسن را در این نسبت شرکت است و یاران دیگر از اینخی قلیل انصیب هر چند کشف و شهوید کنند
 بتوحید اتحاد تجلی کردند اما این دولت دیگر است این کار و بار دیگر است کسوف کشف را اینجا بجوی نمی خزند و
 از آن توحید اتحاد مستغفرند با جمله باید که یاران تقدیم شیخ توقف کنند و او را هر حلقه داشته کار خود مستغول
 باشند خودی خواصه و این معنی را مستغول یاران ساخته بحلقه مستغولی دلالت نماید شیخ حسن تربیت فرمایند حسن
 باید که محافظه خاطر هم هر کان نماید و حقوق برداری بجا آورد و مطالعه کتب فقها از دست نهد و از شرکام
 شریعت فرماید بتا بعث سنت سینه ترغیب کند و از بدعت تحذیر نماید طریق التجا و تضرع و زاری را از دست
 نهد و مباد نفس را از راه ریاست و تقدم برقرار دهد بلکه نذر و خراج ابر سازد و هر وقت خود را قاص
 و ناقص داند و طالب کمال خود باشد و نفس شیطان و دشمن قومی و مملکتی اندک نشود و کار از راه و حاجت و خواه
 سازند همه در زمین توانست که توفیق و خانه رنلین است و بهند و ستان از شهادت در و ساله
 یک قافله می آید خبر می آرد و می برد احوال انولیان باشد اگر نتواند رسید از نوشتن غافل نباشد میان شیخ یوسف
 بماند و یک و مانند تی اینجا بودند و فواید بسیار نمودند و به حقیقه فنا اطلاع یافتند و به پیمان با آمدن بخانه
 رفتند و مستغف صا و قی الاخلاص است و سبحانه الهی چون شاد و افتاده اند بصیحت میالفت نموده می آید و پیش
 پشید و ریاست را بکجا جان خود اند ترسان از آن باید با وادین ریاست لذتی پیدا شود و بهر ابدی
 سازد بنا اغفرنا ذنوبنا و سرفغانی امرنا و ثبت اقدارنا و نصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک العزیز

که حدیث خواب گویم از اینجا است که اکابر تشنیدیه بوقعات اعتبار می نمی دهند بقرینه قیام لبان بر
میگرداند که قلیل الحادی است معتبر است که وفاق و تقطیع سرگردانند و او را اعتبار می دهند و از او تم
حضور دولت دانسته اند حضوری که غیبت و قفای آن باشد از این بزرگواران از خیر اعتبار را قطع است این
است که زبان سوی در حق ایشان دانی گشته است و خطو غیر از قلبان بهمت نفی شده علی سیکه نه است
در بلیت او مندرج گردان کلمات از وی چه مستبعد بود برینا غفرنا و نوبنا و بر قفای امرنا و ثبت افغان
و انصرنا علی القوم الکافرین السلام مکتوب پنجاه و نهم به پیروگی خواججه عبدالملک الله تعالی محمد دریا
در بیان آنکه معقول و موهوم مشکوف و مشهور به اهل سویی است و اینا فرایک الحمد لله سلام علیها و الذین
اصطفی صحیفه شریفه که قره العین سال داشته بودند وصول یافتند چنانچه بود که بکرم حضرت حق سبحانه و تعالی
آن شعبه را بر طرف شده است و از آن مقوله چه مانده است بهمت بران بر طرفت که از اثبات بهم چیز نیست
نیا معقول و موهوم بهمت تحت لا دخل است که او که انوشته بودند اما بمعنی تکلف است این است که بی تکلف
نصیحت و نجات آثار معقول و موهوم بلکه مشهور و مشکوف چه فانی در چه نفسی بهم اخلاص و ماسوی و انجلیه و
است و پیش از گرفتاری به شعبه باز نمی نیست و الی این گرفتاری اگر تکلیف است داخل طریقه است و از جمله
علم الیقین است و بعد اللیتا و الی اگر در این تکلیف میسر گردد و از تکلف نفی باسقاء ماسو بر از ضیق طریقه و الی
و از کوه علم برین جهل بقا مشرف گردد و بمعنی یقین آسان است برین و شوالا من سیرا شعبه کار و باری
که بحقیقت تعلق دارد و پیش است و در گذشت نفی بلکه انتفا را قائم است برین علم عین است بدانند که
طریقت و حقیقت چه اعتدالی است نفی نسبت با اثبات بهم اعتبار نمی چه متعلق نفی ممکن است متعلق
اثبات و حجت است تعالی نفی و حجت اثبات همچون مظهر در نظری آید و بهر دو یاری بیکان مجموع این نفی و اثبات
بوالایت خاصه میسر میشود و بعد حصول الولاية الخاصة اما العرج اما النزول اما ان النزول الفک العروج الانا انما
برنا اتم لنا و غفر لنا و نوبنا انک علی کل شیء قدیر السلام علیکم و علی سائرین تبع الهدی و التزم متابعه ا
عالیه الصلوة و السلام مکتوب شصت و نهم بهم تقدیر یافته و جواب که است و در بیان آنکه از فضیلت و
عنان معطو ساخته بضروریات دین باید پرداخت نمایان فرایک الحمد لله سلام علی عباد الذین اصطفی بطا ائمه
شرفیه مشرف گشت لای که این بهمت گشته اند و از این یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق ضعیف

ناقص خواهد بود آنکه در وی برزخ نماید باید که باقتدار خداوند جل سلطان صفات کامله خود را در مرتبه نقص
 سازد و توجه به صفات آن انکس را ثبات و استقرار نماید تا بقدر نقص بحال آید و از صفات رفیع
 بعضی صفات حمیده که آید و هیچ کون بر روز در میان نبود و کمال فضل بعد پوئیه من شایر و الله و افضل
 بعضی دیگر بنقل ارواح قابل اندر نیکنند روح را بعد از کمال قدرت بی پدایش و کمال اگر خواهد بدین عجز و انکس
 و بیدار دیگر می اهل شود و نقل میکند عزیز می که این اهل قدرت را در دست در جوار و جوانی فوت کرد این عزیز
 بدن خود را که بسیر رسیده بود گذشت و بدین آن جوان اهل شد تا آنکه بدن اول او میت گشت و بدینانی
 زنده گشت این قول مستلزم آنست که تعلق بدن ثانی از برای حیات آن بدن است اینقدر فرق است که
 قابل تناسخ بنقص نفس عالم است و تناسخ را از برای تکمیل نفس ثبات نماید و آنکه نقل روح قابل است روح
 کامل و انکار و ابعاد کمال در هر اثبات نقل نماید نزد فقیر قول نقل روح از قول تناسخ هم ساقط است
 زیرا که تناسخ را از برای تکمیل نفس اعتبار کرده اند اگر چه این اعتبار باطل است نقل روح را بعد از حصول کمال
 کمال برده اند اگر چه هیچ کمال نیست هر گاه بدین از برای تحصیل کمالات قرار داده باشند از حصول کمال
 نقل بدن ثانی بری چه بود اهل کمال تناسخ نیست بهمت ایشان بعد حصول کمال تجرد از بدن است
 نه تعلق با بدن زیرا که آنچه مقصود از تعلق بوده است بحصول پیوسته و ایضا و نقل روح امانت بدن است
 و حیات بدن ثانی پس بدین اهل از حصول احکام برزخ چاره نبوی و از عذاب ثوابی که گذرند و بدینانی را
 چون حیات ثانی اثبات نمایند حشر در حق او و دنیا ثابت گشت اگر چه که معتقدان نقل روح معلوم
 نیست که بعد از ثواب قبضه اهل باشد و حشر و شتر معتقد بودند از امور غیر از انفس و این قسم بطلان خود را پسندیدند
 گرفته اند و معتقد اهل اسلام شده و اعتقاد بر این است که بعد از بدینا و بر بدن که بدن حشر است
 است اهل و اب حشر بر بدن سلیم علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات تدبیر در بیان بعضی از علوم معارف که عالم
 مثال تعلق از دنیا بدینست که عالم مثال از جمیع عالم فرج تر است هر چه در جمیع عالم است صوت و در عالم مثال است
 معقولان و معانی و اینها صورت دارند گفته اند حق لعل و علامه سلطان شدت اما مثال است و مثال الاعلی این فقیر و معانی
 خود نوشته است که در مرتبه تشریف جنبه مثال نیست مثال نیست فلا تضر بها الا مثال و در عالم صغیر نمونه عالم مثال
 خیال است چه جمیع مثال از خیال صورت متصور است کفایت احوال و مقامات کمال خاست بسیار که تصور کرده نماید از ارباب

روح است تعلقی گرفته باشد و چون خود نموجد یکبد کرد و شناخچه بود بمیان که متشکل باشد شکل اسکندر و سحر
جساد مشهور و در این اعمال حال عجیبه بسیار این اشکال و جساد و بوقوع می آید به چشم ناسخ نیست و هیچ معلولی به غیر
جنیان است بقدریکه بجای ازین قدرت بود که متشکل باشد اشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آید و احوال کل را اگر قدرت
طافرا نماید چه محل تعجب است و چه احتیاج به بدن دیگر ازین قبیل است آنچه از بعضی اولیا را نقل میکنند که در کسب
و لکنه متعاضد حاضر میکردند و فعال متباینه بوقوع می آید اینچنین لطائف ایشان بخوبی با جادو متشکل
باشد اشکال متباینه و همچنین عزیزیکه مثلا در بند و ستان تو طوطی در و از آن بیایند آید و دست جمعی از حضرت که منظمه
می آیند بگویند که آن عزیز را در حرم کعبه بودیم و چنان چنین در میان او آن عزیز گزیده شده است و جمعی دیگر افسان
که او را در روم دیدیم و جمعی دیگر از بغداد و دیده اند اینهمه شکل لطائف آن عزیز است با اشکال مختلفه
و گاه هست که آن عزیز را از آن شکلات اطلاع نمودند و جواب آن جماعت گاه میگوید که اینهمه برصفت
است من از خانه بزرگده ام و حرم کعبه ندیده ایم و روم بغدادی شناسم و میدانم که شما چه گسائید و همچنین
از باب عجاایب از آغز حیا و محبت در آن محاور و مباحث مدو ما طلعت نمایند و می بینند که آن
صورت از غره حاضر شده و فعلمیه ازینها نموده است گاه هست که آن غره را از دفع آن بایه اطلاع بود و محاور
بنموده او و شما بهانه بر ساخته اند و این نیز شکل لطائف آن غره است و این شکل گاه در عالم مشاهده
بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس از کسور را علیه علی الصلوات و سلام بعد بخواند و در
می بینند و ستفاد می نمایند اینهمه شکل صفات لطائف اوست علیه علی الصلوات و سلام بعد بخواند
مشائی همچنین مریدان از صورتی پیران استفاد می نمایند مثل شکلات می فرایند کون برادر از کسور
شایع گفته اند که من پیران را دیدم که در شناخ فغانی نفرین می آید از برای بی ثبوت حیات است و کسور
در حرکات آن بدست و در بر و فغانی نفرین می آید از برای بی ثبوت حیات است بلکه مقصود ازین
مصول که اوست است و آن را در وصول بدست است و از اینچنانچه جنی اغیر در آن تعلقی پیدا می کند
و در نهایت این معنی نیز برای حیات آن فرامیست چنانچه حیات و متحرک پیشین بر جنای است چنانچه درین
و جنایات می شود و صفات و حرکات و سکنت آن جنس است و شناخ متعاضد و امان عجاایب که آن
بهر باب شکایت و ناله و آواز و پاداش و ناله می آید و نیز از ناله کون و نیز از ناله کون و نیز از ناله کون

از چهل هزار فوت گذشته است لکن نه بوده است و مثال از اهل کف چه نیست که بجا لم شهادت و حرم و حرم
 است و اهل بیت است که میکرده در عالم مثال سیکرده چه کمته بلکه نیز در مثال سودنی و تلبیسی بود
 که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظر دارد و فرستاده و بگویند بسیار بنوده در عالم شهادت
 آدم دیگر نظر نیامده و غیر از شعبه های عالم مثال یافته و آنکه بدین مثال آفته که من بد تو ام و زیاده
 چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه ادبهای پیش از نبوت است معنات و اهل
 این آدم بوده اند آنکه خلقت خلایقه داشتند ازین آدم میان بود و چه بسیار با این آدم چه نسبت
 و چرا عباد بود و از خلقت این آدم بهفت هزار سال تمام شده چهل هزار چه کنایه دارد و بجا که در و با این
 مرغی است ازین حکایات تناسخ می بینند نزدیک است که بقدم عالم قایل گردند و قیامت کبری غایب
 نمایند و می نگارند بعضی از خلایقه که باطل خود را می بینند که گرفت عالم بخوار تناسخ بینمایند و می نگارند که نفس ناطقه
 که بعد کمال رسد از تعلب این او را پاره بود و میگویند چون بعد کمال رسید از تعلب این پاره از نفس ناطقه
 خارج گشت و مقصود از خلقت او کمال است و می شود این سخن که غرض از این است و انکار است از آنچه از دیر
 بتواتر ثابت شده است هرگاه در آخر کار جمیع نفوس بعد کمال برسند و دوزخ کربا باشد و معذب کدام
 بود این انکار و دوزخ است و انکار عذاب خردی است و نیز انکار حشر حیات است چه بر عزم اینها نفس را
 احتیاجی به کمال است کمال است نمانده است تا بعد حشر نموده آید عقا و این جماعه را فانی عقا
 فلاسفه است که از حشر حیات و انکار دارند و عذاب ثواب و محالی دارند بلکه عقا و ایشان از عقا
 فلاسفه هم بدست که آنها در تناسخ بینمایند و عذاب محالی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ
 بینمایند و عذاب روحی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ بینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند
 و عذاب نزد اینها عذاب نیست که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال حضرت امیر کرم الله
 وجهه از بعضی دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه افعال عجیبه پیش از وجود عصر می لغو
 مستطاوله از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحبت آن مجتهد تر تناسخ چگونه است جواب صد و آن
 اعمال افعال از احوال این بزرگواران است که بمشیت استجابه خود و مجتهد با جفا گشته باشند افعال عجیبه
 گشته اند بعد از آنکه بآن تعلق گیرند تناسخ آنست که روح پیش از تعلق با جسد دیگر که میان و مخایر

همی طوف میکنند که بر ایشان شایسته و در کشای طوف ایشان و بیت عربی خوانند که یکی از این بیت
این است **لقد طغنا كما بلغتم منينا** بنده الیت **علا جمیعنا** چون این بیت شنیدم در خاطر اند
که اینها بدان عالم مثال اند و معانی این خطوط یکی از اینها بجانب من نگاه کرد و فرمود که من جمله از اجداد تو
من رسیدم که چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت من زاده از چهل هزار سال است من رفیقم گفتم
که از ابتدا خلقی هستم آدم اولی که بر سر بنیاد علیه الصلو و السلام ایستادم هفت هزار سال تمام شده است
فرمود تو از که آدم دوم میگوئی این آدم است که در اولی دوره هفت هزار سال خلق شد هفت شیخ فرمود و در
تجدید نبوی علیه الصلو و السلام که سابق بر یاقوت است محاط گذشته که نوید این قول است
معد و اگر بادی بر سبب بقاء سجد حیات آنچه برین فقیر ظاهر گشته است آنست که اینها آدم که پیش از وجود آدم
حالی بنیاد علیه الصلو و السلام گذشته از وجودشان در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت همین
آدم است که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین خلاف یاقوت و خود ملاک شده معلولات بعد از او است
سبحانه علی بنیاد علیه السلام فایه مافی الباب آدم چون بر صفت جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود
لطائف و اوصاف بسیار از او پیش از وجود او بقرون تطاول در هر قتی از اوقات صفاتی بصفاست و
از لطائف او بجا و خداوند جل سلطانه در عالم مثال موجود گشته است بصورت آدم هر چند و سمی با آدم
گشته و کار و بار آدم منظر از او قور آمده حتی که توالد و ناسا که مناسب عالم مثال است نیز بطور پیوسته و
کما است و هر معنوی مناسب آن عالم نیز یافته و بنایان غلاف توانسته بلکه در حق و قائم شده بهیشتی است
و در حق بدین رخ رفته بعد از آن و قتی از اوقات بیشتر سجد حیات بر سبب دیگر کمینفات لطافت او علی
بنیاد علیه الصلو و السلام در همان عالم بضمه ظهور کرده و کار و بار که از ظهور او اول بوجود آمده بود که ظهور از ظهور
بر وجود آدم چون آن و در نیز تمام شده ظهورات از آن صفات لطافت او علی بنیاد علیه الصلو و
استاد محمول پیوسته و چون آن ظهور نیز در وجود او تمام کرده ظهور بر پیوسته است الی انشاء الله تعالی
و چون در آن ظهورات مشاهده که متعلق بصفت و لطافت او است تمام گشته است آنرا همان نسبی بر آن عالم
شود و بجا می آید و بعد جل سلطانه بوجود آمده و در غفل خداوند جل سلطانه مغفرت گشته که در هر
در پیش از این آید و دستا پی می بندد و معانی و صفات و در او پیوسته نیز که اگر زیاد

پیغمبر خود مساوات نکند زیرا که اینهمه کمال است که او حاصل شده است بواسطه متابعت شریعت آن پیغمبر است
 علیه الصلوة والسلام پس اینهمه کمال است آن پیغمبر نیز ثابت باشند با کمال است با عیان دیگر و با کمال است مخصوص علیه
 علیه الصلوة والسلام همچنین آن فرد کامل تر تبیین پیغمبری رسد اگر چه آن پیغمبر هیچ یکی متابعت نکرده
 و دعوت او را قبول ننموده بویچه هر پیغمبر با صاحب دعوت است و بتبیین شریعت مامور نگارستان در دعوت
 و تبیین قصور پیدا نکند بظاهر است که هیچ کمالی بر تبه دعوت و تبیین نرسد فان حب عباد الله بعد من احب
 الی عباد و حب عباد الله بعد هو الله اعلم و تبیین شنیده باشد که در خبر آمده است فردای قیامت سیاهی
 با خون شهیدان فی سبیل الله وزن کنند و پله آن سیاهی بر پله آن خون آید تا از این دولت بدر شده
 است هر چه دارند طفیلی و ضمنی است اصل اصل است و فرج مستند از اینجا فضل اعیان مبلغان این است
 باید دریافت هر چند دعوت و تبیین درجات است اعیان مبلغان درجات متفاوتند علمایه تبیین ظاهر مخصوص
 و صوفیه باطن تمام دارند و آنکه عالم صوفی است که بر تاج حرم است و شایان دعوت تبیین ظاهر باطن است و تاج
 و ارشاد پیغمبر است علیه علی الصلوة والسلام جمعی محدثان این است که تبیین احایث نبوی خمینند علیه و علی که
 الصلوة والسلام افضل این است دانسته اند اگر مطلقا افضل است اند محل خدشه است و اگر نسبت
 مبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد فضل مطلق مرصع جامع است که تبیین ظاهر نماید هم تبیین باطن
 و هم تبیین دعوت کند و هم باطن لان فی الاقتصار قصور اینها فی اطلاق الفضل فافهم فلا تلک من
 القاصین بلی ظاهر هر چند عمده است و مناقجات و کثیر البرکة و عموم المنفعة اما کمال و مریوط باطن است
 ظاهر بطن باطن تمام است و باطن بطن ظاهر باطن تمام است آنکه باطن باطن ظاهر هر چه سازد کبریت حرم است ربنا انهم
 لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدير و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب سجده و شهادت نبویه محمد
 صد دریافت در جواب استغفار او که از عالم مثال بود دارد و جماعه که بر تاسخ قائل و جماعت دیگر که بنقل روح
 سیکون بیان مکنون بروز و مینا فلک بسم الله الرحمن الرحیم محمد سر رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین
 و آله الطاهیرین صحیفه شریفه که از خورشید و علو فطرت التفات فرموده بودند بطلان آن شرف گشت سلمه الله تعالی
 چونکه شیخ محمد بن عبد الله قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند که آن فرموده علیه و علی الصلوة والسلام ان الله
 خلقنا الف آدم حکایتی می آرد در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبه عظمی حنین ظاهر شد که همراه

و نفی است مریض را از علوم معارف صحیح که بدین متین تعلق دارند آری احکام شرعی مریض را از سبب
 که الهام را در آن گنجایش نیست اما در مینه ما و آری احکام شرعی بسیار است که اصل خاص در آنجا الهام
 است بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقضای عالم برپاست پس در
 باین بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند آن عبادت غیر مرضی باشد
 و این بزرگواران بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس در حق حال و عادت ایشان به نظر
 دیگران شود عوام بجهالت این حال کنند از احادیث و این امر را شیخ ندلول چون دین بکتا و نسبت کامل
 بعد کمال الهام چه احتیاج بود چه نقصان باشد که با الهام کامل گردد و جوابا الهام منزه است از خفیه و در آن نسبت
 که از آن زاده در دین چنانچه اجتهد و منزه احکام است الهام منزه و قاطع است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است
 هر چند در اجتهاد و الهام فرق ضم است که آن نسبت بخلق را بجل سلطانیه در الهام یک علم عالی است
 که در اجتهاد و نسبت الهام شکیه اعلام نبی است که ماخذ نسبت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام نبی است آن اعلام
 قطعی دینا اتنا من لدنک و همی لنا من انوار الهدی و السلام من اتباع الهدی مکتوب بخانه و ششم
 بمولانا عبد القادر ابن ابی صدور یا در بیان آن که معامله عاشق با بی میرسد که شد و دیگران حق او حکم حاکم می کنند
 بسلام الرحمن الرحیم قال لله تبارک و تعالی اودنک بیدل الله سیما انهم حسنات معامله در ایشان
 بغایت الهی بجان و بصدقه حبیبیه علیه علی الاصلوة و السلام تا بجا میرسد که سیدان و دیگران حسنات او می گرد
 و در قیله ایشان حمیده او میشود و مثلاً یا و سمعه زیات است از ذوال اوصاف و حق او حسن پیدا کند و علم
 حمد و شکر بگیرد زیرا که آن در ایشان جمیع قسامت کبریا می را از خود و مسلوب ساخته بجان قیاس غنا و ندی جل سلطان
 منسوب شده است جمیع انواع حسنات و خیر و کمال از خود و در داشته با و تعالی مخصوص گردانند است خود را غیر از خود
 نقص هیچ نیاید و خود غیر ذل و افتقار و بختاری هیچ نمی بیند اگر فرضا فرو می زارد و عظمت کبریا می لطفاً متوجه
 شود و از زینیه خواهد یافت که از راه و بفقو خواهد گذشت و بخیاالی که شایان عظمت کبریا می است خواهد رسید و بخت
 مالت حسن جمال و خیر و کمال که پیش از زینیه بودن از اینها نصیب نیست امانات با اهل امانات در جرح است پس در صفت
 یا و سمعت مقصود آنها رفتن و رفت و عظمت او نیست بلکه انوار نعمت حق است سبحانه و اعلام جمال و صفت
 نسبت با و بوقوع آمده است پس با و سمعه عین و شکر حق باشد تعالی و تقدس که از ذوات مجتهد آمده است علی بن ابی طالب

قدم اول شان بسیار بسوی است از قدم ثانی ایشان چه داناید که برین آفاق و انفس است الهام شان
 و کام با ایشان است اما بر ایشان علوم هم برتری توسط اراصل اخذ نمایند و دست مجتهد که تابع می باشد آنها و حوا
 ایشان نیز در معارف و تولید تابع الهام هم هست خود اند حضرت خود به محمد باقر صادق سرده نوشته اند که در اقامت
 علوم که روحانیت حضرت خضر متوسط است علی بنیا و علی علیه السلام و السلام ظاهر این سخن نسبت
 باشد او توسط خواهد بود معالیه منتهی که برست بکشد الکشف البصر و مؤید این سخن است آنچه از حضرت شیخ علی
 جیلانی قدس الله تعالی سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم می نمودند درین اثنا که حضرت
 خضر واقع شد شیخ فرمود ای اری ای بی کام محمدی بشنوا این عیادت شیخ معنوم میگوید که حضرت خضر از محمدیان است
 از اهل سابقه است چون چنین باشد محمدیان را چگونه وسط بود و محقق شد علوم معارف دیگر اندام و احکام
 شرعی که اهل السد بان مخصوص می باشد بر چند آن معارف ثمرات و نتائج این حکام اند مقصود از درخت نشان دادن
 ثمرات است و آنرا نیکو درخت به است ثمرات متوقع است و چون اصل درخت خلل یافت ثمرات میوه
 گشت بیجیلی یا که درخت را بر سر و ثمرات را توقع دارد بر چه درخت را نیکو تربیت کنند ثمرات را و اگر درخت را خوب
 است با فوج شجره است تمام شریعت و دین شریعت را بر بنی قیاس باید کرد اما که التزام در صحت است هر چه
 التزام بر سر معرفت پیش از آنکه ابر است معرفت بی نصیب است و بالآخر آنچه بجز فاسد دارد و اگر چه چه بداند
 از قبیل استیلاج است که جو که بر آب به و آن شرک است کل حقیقه و نه اشریعت نهوند و اما و پس است که
 اهل الهه و بنیاد ذات و صفات افعال او تنها بعضی از سر و وقایع فهم کنند که ملا شریعت در این است
 است و در حرکات سکنا تاذن عالم از تعالی و پابند و مرضی غیر مرضی دانند بسیار است که بعضی اوقات
 بعضی عبادت و آنرا غیر مرضی یا بنده سرگشته آن و آن که فکری را بر او نظر نموده حکام شریعت با وقایع
 مرفعه حکام الهیه به ثمرات ثابت اند و چون حرکات سکنا تاین بزرگتر از این است باذن است اچار و آنرا
 نیز در انفس شان پندیده اند که فعل نسبت به یک نفس حکم شریعت فعل است بدان عمل نسبت به نفس که یک الهام
 بر یک کائنات الهی از انفس بنیان یک یک بر میسر میگرداند این بزرگواران چون کار را با امر از این فیض الهام
 میکنند باز در نفس و می با سبب بر یک کائنات و فغان شان نسبت به بنی ملت میان میگردانند با این نسبت
 از هر چه در این باب غیبیه و انصاف اینها بر این میگردانند علم انصاف و نسبت به دیگران از این نسبت نسبت به

راسد برین ریل سلام نمایند و سواد عظمی سلام را ایند الکنند برین ان لطیف نور الله با نور اسمعالم علی
 این بزرین صاحبی میدانشد اگر این عققاد دارند که ایشان برای خود حکم میکردند و متابعت کتاب
 سنت نمی نمودند پس سواد عظمی از اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضایل و مبتدع با بنیکه از جرکه اهل اسلام برین
 این عققاد و ننگ بگر جابل که از جهل خود و خیر است یا زندقی که مقتضوش الباطل محبت است ناقصی چند احادیث
 چند را یاد گرفته اند و حکام شرعی را منحصر در آن ساخته و اورای معلوم خود در نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان
 ثابت شده متغی میسازند و چون کردی در سنگ نهان است بدترین آسمان و همان است به وای نبرد
 وای از تعصبها بار ایشان از نظر نامی فارسیان بانی فقه ابو حنیفه است و حصه زرقه او را مسلم دانسته
 اند و در سبب باقی همه شرکت دارند در فقه صاحبخانه اوست و دیگران همه عیال اند با وجود التزام برین
 مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لکن بعضی اعمال نافله تقلید بر بنیایم الماحیه کتم که
 دیگر از ابا وجود و فو علم و کمال تقوی و جنب نام بحنیفه در رنگ طفلان می یابیم و الا می آید که سجانه
 بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که بالا گذشته است که خلاف احکام جهادیه اگر چه آن اخلا از پیغمبر صادر
 شود مستلزم نسخ نیست بخلاف احکام کتاب سنت که موجب نسخ است لکن ما ریضا بحقیقه پس مقرر شد
 که معتبر در اثبات احکام شرعی کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام
 بعد ازین چهار اوله شرعی پس دلیل مثبت احکام شرعی نمیتواند شد الهام مثبت حل و حرمت نبود
 و کشف ارباب باطن اثبات فرض سنت نماید ارباب ولایت خاصه با عامه مؤمنان و تقلید
 مجتهدان برابرند کشف و الهامات ایشان از امرت نمی بخشد و از رقبه تقلید نمی برآورد و ذوالنون و
 بسطامی و جنید و شبلی بازید و عمر و دیگر و حاله که از علوم مؤمنان در تقلید مجتهدان در احکام جهادیه
 مسافرانند آری میرتاین بزرگواران بود دیگر است صحاب کشف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات و ارباب
 علم ایشانند که بواسطه هتلا محبت محبوب حق حل سلطان از اسامی او کما گشته اند و از دیدنش غیر و غیر
 آزاد گشته اگر حاصل فرزند او دارند و اگر وصلند او را وصلند و عالم بیالند و با خود بخودند اگر میرند
 برای آدمی نمیدانند اگر می میرند برای میزند ببت ایشان بطول با بواسطه غلبه محبت و مرآت هر فرزند از ذوات
 مشاهد می نمایند هر فرزند را جامع حکیمات سما و صفاتی او میسازند از منتهای ایشان چه نشان می کشد

و پیغمبر غیر او الی الخرم را نیز احکام با علم و تقالی ثابت اند متابعه چه بود بلکه متابعت را کتبائش است
تیرا که باندازه هر وقت و مناسب هر گروه حکام علامه است گاهی حق مناسب است و گاهی حق نیست
پیغمبر او الی الخرم با صلوات کامل امری شده بود و پیغمبر غیر او الی الخرم را با علم بکبر است آن این حق است
هر دو ما خود از صحیفه منزه است چنانچه در مجتهد از یک یا خذ و در حکم مختلف اخذ مینمایند یکی از اینها اصل
می باشد و دیگری حرمت سوال این اختلاف در جهت و گنجایش دارد که مدار آن برای است که هم
احتمال ثواب دارد و هم احتمال خطا اما این فی و با علم و تقالی گنجایش ندارد زیرا که آنجا تردید و
و خطاها با ترتیب بلکه نزد حق صل و علایک نام است اگر صل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت
علی انجال نیست جواب رواست که نسبت بیک قوم باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا جل و
در یک افتحه متعدد باشد نسبت بعد و قوم لاخذ و اگر می در است حکم الرسل تعیین است می آید که گفته اند
درین شریعت بیک حکم محکوم اند در یک افتحه نزدیک نزد او و جعل سلطان انجاء و حکمیت سوال پیغمبر
او الی الخرم هر گاه حکم صل امری کرده باشد پیغمبر دیگر تابع او در آن امر حکم بکبرست نماید لازم می آید که حکم ثانی
ناسخ حکم اول باشد و این با ترتیب کتب مخصوص پیغمبر او الی الخرم است غیر او تابع مینماید و نه شود جواب نسخ و قهر
لازم می آید که حکم ثانی عام بود نسبت بکافه نام تارفع حکم اول که نسبت بیک و بی واقع شده بود و نماید حکم ثانی عام
نیست بلکه نسبت بیک گروهی حکم بکبرست کرده است حکم اول حاکم از دینی مبنی در یک افتحه معتبر می حکم صل
میکند و مجتهد دیگر در همان افتحه حکم بکبرست نماید و هیچ نسبت نیست هر چند در بیان این آن تفاوت و حشر
است که اینجا برای است اینجا اعلام در امری متعدد و حکم گنجایش دارد و با علم گنجایش ندارد و اما تعدد حکم علامه
آن مینماید چنانچه گذشت پس در شریعت با تقدم احکامی که از کتب صحیف پیغمبر او الی الخرم نسبت بکافه نام محکوم
پیغمبر تابع را نیز در آنها مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه نام دارد کشته اند هر چه پیغمبر قهر
دعوت کند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد و اگر صل است علیه صل است و اگر حرمت است علیه حرمت
تا زمانیکه پیغمبر دیگر از او الی الخرم بیاید و رفع آن حکم نماید این نشان نسخ متصور است پس چرا اعتبار همان احکام
باشد که بحسب افتخار صحیفه منزه لاخذ و اند و حکامی که با جهتها و اعلام ثابت شده اند و نسبت به جهتها و ثواب اند
و در آنها متصور است که این احکام نسبت بعضی است نه بعضی دیگر این احکام پیغمبر می و همچنین اوضاع جهتها و نسبت پیغمبر

بلکه جامع بحکم شرعی مقدم است غایب مافی الباب یعنی از احکام این شریعت انان قسم اند که بعبادت نفس و شرارت
 نفس و دولت نفس و اقتضای نفس منوط میگردند و عوام خواص ملایم لغت درین فهم بر بلند و قسم دیگر از احکام از انان
 اند که بتوسلای اجتهاد و تمسک به سنن و کتب قدسیه مخصوص باین معتقدین است لکن سر و پای بقول جمهور و صاحبان
 آن سر و پای مجتهدان است نه سر و پای علمیه و علیهم الصلوات التسلیمات لیکن احکام اجتهاد در زمان سر و گردان
 و محی بوزن علیه و علی الصلوة و السلام در میان خطا و صواب متردد نبوده بلکه بعضی قطعی صواب بحق از خطای
 محلی متمیز میگشت و حق باباطل متمیز نمیشد که تقریر ثبوت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف حکما که لایزال
 و انحراف بیطرفی آنها را مجتهدان حاصل گشته اند در میان صواب خطا متردد اند لکن احکام اجتهاد در
 بعضی تقریر گشته اند موجب تعیین اند که مفید عمل و مقتدا دست بعد از زمان محی چهار وجهی است که مفید عمل
 در موجب مقتدا دو قسم است از احکام قرآن از آن که در کفایت بشری در فهم آن عاجز است تا احکام از جانب منزل
 احکام علی ساطع حاصل شود و فهم آن احکام متصور نبوده حصول این احکام مخصوص بنسبست علیه و علی الصلوة و السلام
 غیر منبر این عالم کند این احکام هر چند با خود را کتب ایندا با چون نظر این احکام بنسبست علیه و علی الصلوة و السلام
 اینجا این احکام فاسد نیست و دشمنان که منظر این است در رنگ کاه احکام اجتهاد و با اعتبار نیست کنند با اعتبار
 قیاس منظر این احکام است پس نسبت قیاس بر دو منظر حکام باشد اگر چه در میان این دو منظر فرق بسیار است که بعضی
 برای است که مجال خطا دارد و دیگری موقوف با عدم حق و ملو و عا که خطا را آنجا نیست قسم اخیر که ال شایسته
 باصل دارد و گویا مثبت احکام است بر چند فی تحقیق مثبت جمیع احکام میان کتب عینیه است پس بدو است که
 اجتهاد و غیره منبر را بر علیه و علی الصلوة و السلام مجال اختلاف است اگر چه سایه اجتهاد بر همه احکام بسیار است
 شایسته دولت نفس ثابت شده اند و همچنین این احکام که منکر نیست است مدعی و آری مجال اختلاف نیست
 بلکه بر جمیع است تمامی احکام لازم است بجهت این است و در احکام اجتهاد و با اعتبار نیست علیه و علی الصلوة
 و السلام بلکه در صواب غرض است از حق و است اینجا و قیاس است و بدو است نیز از حق است که است و نیز از حق
 اند که منظر این احکام است پس در میان این احکام است که کتب صحیفه ای که انان بیات و شایسته
 و است که شایسته آن احکام است که اجتهاد و منظر این احکام است که کتب صحیفه ای که انان بیات و شایسته
 بود و جمیع کتب منبر را بر علیه و علی الصلوة و السلام مجال اختلاف است اگر چه سایه اجتهاد بر همه احکام بسیار است

بصورتی بود که درجه نهم از متابعت است که تعلق نزول بود و این درجه شایع از متابعت جامع
 درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق قلب است و هم تمکین قلب است و هم اطمینان نفس است
 و هم اعتدال اجزاء قلب از طغیان سرکشی باز مانده اند و درجات سابق گویا اجزاء متابعت بوده اند و این درجه
 هم چون کل است مگر آن جزا در مقام تابع به پیوسته بهنجی شباهت پیدا میکند که گویا استیمتیه از میان بخیزد
 و غیاث تابع به پیوسته زایل میگردد و چنان مستقیم میشود که تابع در رنگ مستقیم هر چه سبک در اصل سبک و گویا هر
 از یک شبه آب میخیزد و هر دو آشوب یک کنار اند و هر دو یک سبک بر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و مستقیم
 کدام و تبعیت کردار و اتحای و نسبت تعارض گنجایش ندارد و عجیب آنست که در مقام هر چند با معان نظر مطابقت نماید
 نسبت تبعیت هم بطور و منظور دیگر در دو مقام متابعت و تبعیت اصل است و در یک شود و نقد است که جوهر طغیان
 سید و وارث بنی خود میاید علیه علی جمیع الانبیاء و من لصلوات فضلها و من تسلیات املها مانا که تا به دیگر
 است طفیلی و وارث دیگر هر چند بعد از قطار تبعیت اند ظاهر در تابع جیلوه مستقیم و کار است و طفیلی و وارث
 هیچ جیلواتی در کار نیست تابع اولش خور است و طفیلی جلیس ضمنی با یکدیگر هر دو اتحای که آمده است از برای انبیا آمده است
 علیه هم لصلوات و تسلیات سعادت است آنست که بطفیل انبیا علیه الصلوات و تسلیات از آن وقت بهر یابند و از
 اولش نشان نیاورند و قافله که اوست دائم ترسم به این کسب رسد و در بانگ جسم هم به تابع کامل
 است که باین بهجت درجه متابعت تجلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت دارد و بعضی از تابع فی الحقیقه است
 علی تفاوت درجات علما و ظاهر درجه اولی خرد است و کاش آن درجه هم سر انجام بدین متابعت را مقصود است
 شریعت داشته اند و از برای آن امری دیگر نگاشته طریقه صوفیه که وسیله حصول درجات متابعت است بکار نبوده
 نوه اند و اکثرشان پیروی نمی کردند و در غیر از هدایت و بر دوشی نیست و چون کرمی که در سنگ نهان است
 درین آسمان نهان است و حقیقتا سبحانه و ایام حقیقه است با بقیه امر صنیع المصطفوی علی صاحبها الصلوة
 سلام البرکة و التحیة و علی جمیع خواتمه من الانبیاء و الکرام الملائکة لعلهم علی جمیع تبعاء الیوم القیام مکتوب بخانه
 بخیم مجذوم داده ام علی درجات عینی خواجه محمد سعید خواجه محمد مصدوم سلمها الله تصاد و یافته در بیان آنکه در
 در جلال جمیع احکام شریعت است در سابقا نام عظیم جلیفه و در بیان آنکه اصل این شریعت است و مدحی صوفیه علیه السلام
 امیه وقت ثانی و مایا فیک بسم الله الرحمن الرحیم محمد و سلام عیاده الذین علی ما مجتهد جمیع احکام شریعت

متابعیت بجای آن رود اگر صوم است چنین حکم است و اگر زکوة است همین خط است و علی هذا القیاس در این
 جمیع احکام شرعی حقیقه اتباع کاین است سوال حقیقت نماز و زکوة بجهت آن است نماز و زکوة افعال مخصوصه
 است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادایا بحقیقت ادایافته باشد صورت چه بود و حقیقت و را
 آن چه باشد جواب مبتدی چون نفس آلوده دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان احکام شرعی
 از وی با اعتبار صورت است نه بی چون نفس مطمئنه گشته است برضاً و غربت قبول احکام شرعی نموده و اتیان
 احکام از وی با اعتبار حقیقت است مثلاً ساق و سلم هر دو اداء نماز مینمایند ساق چون بخار باطل دارد
 صورت نماز بجای آن رود و سلم بواسطه انقیاد باطن بحقیقت نماز متجلی است پس صورت و حقیقت با اعتبار انکار و اقرار باطن
 است این وجه چهارم درجه است از متابعت در درجه اولی صورت اتیان اجته بوده و اینجا حقیقت اتباع است
 این درجه چهارم از اتباع مخصوص علماء و سخنین است شکر الله تعالی عظیم که بعد از اطمینان نفس بدولت متابعت بحق
 نیز اندوایا و الله را قدس الله تعالی اسرار هم هر چند بخوبی از اطمینان نفس بعد تکلیف حاصل است اما کمال اطمینان
 مفروض در تحصیل کمال انبوت حاصل است که علماء و سخنین از ان کمال بطریق داشت عذیب است پس علماء و سخنین
 بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقت شریعت که حقیقت اتباع است تحقق با و دیگران چون این کمال اندکاهی بصورت
 شریعت متبلر اند و گاهی بحقیقت شریعت تحقق علمانی از برای علماء و سخنین بیان کنیم تا هر ظاهری و دعوی سوء فتنه
 و آثاره خود را مطمئن نه انکار در عالم رسم کسی است که او را از تاویل متشابها کتاب سنت نصیبت آواز اسرار حروف
 مقطعات او اهل سوره قرانی بهره دارد تا ویل متشابها از جمله اسرار غرضه است خیال نکنی که در رنگ تاویل بد
 بقدرت است و تاویل وجه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است با سر کار ندارد و صحاب این سر سر میزند علیهم
 الصلوات و التسلیمات این سخنان اشارات معاملات ایشان است به تبعیت و ارشاد این بزرگواران هرگز
 باین دولت عظمی نمیدانند حصول این وجه متابعت که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت متابعت
 صاحب رعیت است علیه و علی که الصلوة و السلام است که توسط فناء و بقای توکل سلوک جذب میگردود
 تواند بود که از اخلاق و اوجیه و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه دولت
 باین دولت رسیدن اقرب است از آنکه براه دیگر برسد آن راه دیگر بزم این فقیر الزام متابعت سنت معینه
 است علی صاحبها الصلوة و السلام الخیر و صفتنا با رسم بدعت تا از بدعت حسن در رنگ

بنایتی است که بجهت رسیدن به حقیقت و یقین بر این اساس است که هر کس که بخواهد حقیقت را بداند باید که از این حقیقت منتهی و شرمند بود و نه بجهت مستغنی و چون در تصور اعمال پیدا شود اعمال را حقیقت افزاید و بقبول نبرد و بودی نمایند که این دید پیدا شود و او عجب نهد و بدونه خط الفصاحه و الا ان ربی شنید و جمعی که این دید تصور اعمال بوجه کمال میرسد و در جهان می نگارند که کاتب یحیی بن یحیی است و حقیقت نیست که در کتب او در آید و کاتب شمال همیشه در کتب است که همه قبح و سوره است و چون بحال عارف تا باین سر حد میرسد و عمل به عمل قلم بچرا میرسد و لیس است و اسلام علی مرتضی و السلام کاتب حجاب و چهارم به سید شاه محمد سعد و یافته در بیان آنکه تا بآن سر و علیه علی الصلوة و السلام و در جات دارد آن نیست و چه است و بیان تفصیل سر و جبهه تا بآنکه در کتب اسلام علی سجاد علیه السلام تا بآن سر و علیه علی الصلوة و السلام که هر یک سعاد و دینی و دنیوی است و در جات و مراتب در درجه معلوم اهل اسلام است از ایشان احکام شرعی است تا بآنکه منت سفیه بلند تصدیق قلب پیش از اطمینان نفس که در جبهه ولایت مربوط است و علماء از علما هر عباد و زاده که عالم نشان با اطمینان نفس بر میسد است به دین جبهه تا بآنکه شریکند و حصول صورت اتباع برابرند و چون نفس در مقام از کفر و انکار خود بر میسد است الاجرم این درجه مخصوص است تا بآنکه صورت تا بآنکه در مقام از کفر و انکار خود بر میسد است و در کتب تاریخی است و بنی از عذاب ناست و همیشه بدخول جنت از کمال که هم انکار نفس را عقابان نمود و تصدیق قلب کفایت فرموده است و بجات را مربوط آن تصدیق ساخته است و میانی که در این کتب است قبول و در کتب و فکر و باقی راه در جبهه دوم از تا بآنکه اتباع احوال و اعمال درست علیه علی الصلوة و السلام که باطن بطن دارد از تندی اخلاق و دفع دافع صغایر و از انرا از انرا طمینه عمل منسوب به مقام طریقت منتهی از این طریق اتباع مخصوصان باب سلوک است که طریقه صوفیه را در پیش گرفته اند و در بدو می و معارف و طریقه نمایند و در جبهه سوم از تا بآنکه احوال و ذوق و موارید آن سر و است و علیه علی الصلوة و السلام که مقام و آئین خاصه بطن و در این درجه مخصوص باب و آئین است که بعد از ساک پیشه یا ساک مجذوبان و در جبهه و آئین با جام روحی منتهی گشت و از طمینه آن که در بدو از انرا با قریه از کفر و ایمان در جبهه و تا بآنکه حقیقت مناجات نماید و از انرا با قریه

الرویه عنه نورانی اراه ولان فی شفاء خرق الحجب الشهوری الوجودی فانهم فان هذه معرقه شریفه
 قلما حکم بها احد و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب نجاه دوم بخواجه بهاء علی کشتیری حدیث
 در غیب این طائفه علیه السلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و خلاص
 صد یافتہ بودیم ایا رسید حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ محبت این طائفه استقامت گریخت فرماید ایشان محبت
 دارد و هم قوم لایستی حلیم و لا حرم انیسیم لا یحب علیهم بهم جلساء السلام و از ذکر اندیم من غم و جلد
 نظریم و و کلامهم شفاء و صحیحهم ضیاء و بهاریم من با طاهریم حاکم خسریم با طهریم خوش گفت الهی
 چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت تر یافت تا تر یافت ایشان را شناخت
 شناخت ایشان یافت توازیکدیگر منفک نیستند تقدیم اتی بیک اعتبار شناخت است بیک اعتبار یافت
 و مختار قائل تقدیم آن طرف است لانه ابداً منہ ابداً فی اولی احری و السلام علیکم و علی من لکم مکتوب
 نجاه و سیوم بکی از شیخ نواحی صد یافتہ و جواب استفسار او که اگر عبادت کنم نفس را استخفاف حاصل
 و اگر زلت و خلاف شرک از من بشود ندمت و شکستگی پیدایم آید یا الحمد للہ سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 بر سیده بودند اگر در ریاضت خود را نمی رزم نفس را استغنا پیدا میشود و میدانند که مثل عبالحی نیست اگر چیزی خلاف
 شرع واقع میشود خود را محتاج فرود خیال میکند علایم این چیست توفیق آنا را احتیاج فروتنی که منبری از دم
 است در شوق ثانی که پیدا میشود نعمت است عظیم عیاذاً باللہ سبحانہ اگر بعد از ارتکاب بخطو شرعی ندمت هم
 که از شوق به است پیدا نشود و بایمان نسبت ملتزم و محظوظ بود که التذوق بضرر بر ذنب است اگر اصرار بر
 سیه صغیر است بکبر میرساند و صرر کبره دلمیز کفر است شکر این نعمت عظمی نمایند تا از یاد و دندم پیدا
 شود و از ارتکاب خلاف شریعت باز وارد قال اللہ سبحانہ تبارک و تعالیٰ لمن شکرتم لا یدیکم حاصل شوق
 اول حصول عجب است بعد از اتیان اعمال صالحه این عجب سیمی است قابل و مرضی است مہلک اگر اعمال
 صالحه را نابود میکرد و اندر چنانچه آتش حطبات پاچہ سازد و منشا عجب است که اعمال صالحه در نظر عامل مزبور
 نمی آید و محسن پنهانند فالعاجتہ بالاضداد باید که حسات خود را متهم دارد و قیام خصم حسات در نظر آرد تا
 خود را و اعمال خود را قاصد ملک ثانیان لمن طرود یا بد قال علیہ علی الہکسل و التسلیم تبارک قاری القرآن و
 القرآن بلعنه و کم من کم صیاد لا انظار و کجوع خیال کند که حسه در قیام ندارد و اگر اندک متوجه شود

نسبت بقامات سابق بس عالیست و وسعت تمام دارد و نورانیست دارد که در سابق اثری از ان
نبوت این مقام باصالت مخصوص انبیا اولی العزم است علیه الصلوات و التحیات و بهجت هر که
بنوازند و بخواست هر که از شرف سازند باکریا کار بادشوارفت و اینجا که غلط ننگند و نگویند که چون
از صورت و حقیقت شریعت افتقا حاصل میگردد و محتاج باتیان احکام شرعی نمینانند زیرا که گوئیم شریعت
اصل اینجاست و بنیادین معامله است و درخت بر چند بالا رود و سر فراز گردد و دیوار بر چند بلند
گردد و کوشکهای عالی بر روی رست شود از اصل و بنیاد مستفی نباشند و محتاجی ذاتی از ایشان
نازل نگردد و مثلاً خانه علو بر چند رخت پیدا کند و از پستی دور تر رود و از خانه سفلی و راجعه بنوعیه
از از سفلی بر گزرا نعل شود اگر فرضاً در خانه سفلی راه یا بدان خلل خانه علو نیز تاثیر خواهد نمود و در
سفلی نزول خواهد رسانید پیش شریعت همه وقت و همه حال در کماست و باتیان احکام آن همه
کس محتاج و چون بعنایت خداوندی حل نشانه معامله ازین مطن نیز بالا رود و از تفضل محبت
آیه تعالی پیش خواهد آمد بس عالی که بالا معامله مخصوص بخاتم الرسل است علیه علیه و علی کل الصلوات
و التحیات و التحیات و البرکات و بهجت و وراثت تا که با این جن و ملت شرف سازند آن کوشک
عالی که از غایت رفعت بنظر تنگ می داید حضرت صدیق را در اینجا بطریق وراثت تا نافذ
می یابد و حضرت فاروق نیز باین وقت مهتد است و از امهات المؤمنین حضرت خدیجه و حضرت
صدیق را بآن سر و علیه عالی و صحابه الصلو و سلام عباد و از واج آنجانی می بیند و از انبیا
ملکوت بخواه و یکم خواجه محمد صدیق صدر یافته محمد مدد و سلام علی عباده الذین صلبوا
ایها الذین تصدقوا ان یکما بهجهانم بشر قد یکون یغفلوا و ذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات
و قد یکون ذلک قبل ان یکمل من بهجهانم البتة و الوارثه ایضا و ذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات
سعی محمد تا که بآن یار المؤمنین بر منی الله تعالی عنه و بذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات
سعی انبیا علیهم الصلوات و التحیات انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات و ذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات
و ذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات و ذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات و ذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات
و ذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات و ذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات و ذلک انهم انبیا علیهم الصلوات و التحیات

خود بشیانی گشته علی هذا القیاس سایر اجزاء در مقام کمالات نبوت اجزاء قالب نیز باعتبار آمده
 و از افراط و تفریط بازگشته از اینجا تواند بود آنچه آن سرور فرموده علیه و علی الهیات و السلام سلم
 شیطان چنانچه در افاق است و انفس است نیز و آن جزو ناری است که مدعی خیریت خود است خواهان
 تکبر و ترفع خود که بدترین صفات رفیله است و سلام او کنایه از رفع این رذائل است پس در کمالات
 نبوت هم تمکین قلب است و هم اطمینان نفس و هم اعتدال اجزاء قالب و در ولایت هم تمکین قلب است و هم
 اللئیا و اللی اطمینان نفس و آنکه گفته بعد اللئیا و اللی اطمینان نفس زیرا که اطمینان مرفس بر حد کمال و
 بی تکلف بعد از اعتدال اجزاء قالب است لهذا ارباب ولایت بواسطه عدم اعتدال اجزاء قالب رجوع مطمنه
 بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانی که بعد از اعتدال اجزاء قالب مرفس
 حاصل میگردد و از رجوع بصفات رفیله پاک و مبرست پس اختلاف رجوع نفس بر فائل و عدم رجوع آن
 مبنی بر اختلاف مقامات نفس و انظار است هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن برانده
 سوال هرگاه اجزاء قالب نیز بعد از اعتدال آیند و از اطمینان سرکشی بازمانند جهاد و اینها چه صورت دارد
 و در رنگ نفس مطمئنه جهاد و اینها نیز مرتفع گردد و جواب فرق است در میان مطمئنه و این اجزاء مطمئنه
 استهلاک و انحلال است و طبق بعالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزاء بواسطه
 اتیان احکام شرعی که مبنای آن بر صحت است مناسبه با استهلاک و سکر ندارند و در استهلاک گنجایش مخفی نقد
 نیست آنکه صحو دارد بواسطه بعضی مصالح او منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفات نماید گنجایش دارد
 رسید است که این مخالفات بفضل خداوندی جل سلطانه از ترک سجاب بالا نرود از ارتکاب کراهت
 تنزیه پایان ترفرو و نیاید پس جهاد و مرتبه قالب جو اعتدال اجزاء و متصور شود و در مطمئنه جهاد
 مجوز باشد تحقیق این بحث در مجلد کتوبات اول در مکتوب بیان طریق که با ششم المخطوطی مرحومه نوشته شده
 است بتفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد آنجا رجوع نمایند و اگر به محض فضل خداوند
 جل سلطانه کمالات نبوت که نتائج و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز با انجام رسد و ترقیات
 آنجا منوط باعمال نباشند معامله در آن موطن به محض فضل خداوندی و حسان حضرت رحمان است
 جل سلطانه عتقاد آنجا اثر نیست و علم و عمل احکامه فضل و فضل و کرم در کرم است این مقام

اما التذاد و تنم هر کدام علی حدیث است و اگر علی حدیث باشد لازم آید فضل امثال المومنین بر جمیع بنی آدم
از پیغمبر علی علیه السلام که صلوة و اسلام نیز لازم آید که هر که فضل باشد از شخص و وجه و نیز از آن شخص فضل
بود که وجه باز و وجه تنم است این صورت شریعت بشرط استقامت موجب صلاح است و مستلزم نجات
اخروی و مصلح و خیر است چنانچه گذشت و چون صورت شریعت درست کرد ولایت عامه حاصل شود
الهدی الذین آمنوا و این زمان بعنایت الهی سالک مستعدان گشت که قدم در طریقت نهادند
و بولایت خاصه و در نفس از انما کی تدبیر باطنیان کشد لیکن بدانند که طی منازل حصول آن ولایت نیز
مرتب و باعمال شریعت است و اگر الهی جلشانه که عده این راه است از با موات شرعی است و جنبان باز مایه
شرعی نیز از ضروریات این راه است و اگر از افاضل از مقررات طلب پیراه بین راه غایده و سبیل تواند شد
نیز مایه شرعی است قال الله تعالی و استخوا الیه الوسیلة یا جملة از شریعت چهاره بنود چه صورت شریعت و حقیقت
شریعت زیرا که امثال جمیع لات ولایت و نبوت حکام شرعی است که اولایات نتایج صورت شریعت است و
کما لا نبوت ثمرات حقیقه شریعت که ایسی انفا ان شاء الله تعالی مقدره لایط طریق است که آنجا
نفعی ماسومی مطلوب است و غیر غیر مقصود و چون بفضل خداوند جلشانه ماسو بکلیت از نظر مرفع گشت
و در دیدن نشانی از غیارتان حاصل گشت و مقام طریقت با انجام سیر سیر به تمام شد بعد از شروع و تمام
اثبات که مبرمج بدست و همین مقام بقا که موطن حقیقت است که مقصدی است از ولایت بیان حقیقت
و حقیقت که فنا و بقا است هم ولایت صادق می آید یا مطننه میگردد و از کفر و نفاق و مایه میماند و از نوحی
جلسه طایفه راضی میگردد و مکنیز از وی راضی میشود و گراستی که در جلیت خود داشت زایل میشود گویند هر چند نفس
در مقام طیمان سیر از کسری خود باز نیاید هر چند که نفس مطننه گردد و هرگز صفات خود نگردد و در جهاد و کفر
آن سر علی علیه السلام حدیث جمیع امر الیه و لا یحضر الیه الجهاد الا کفر موه است مراد از آن جهاد
با نفس مطننه انداخته بکشف فقیر در آمده است بوجدان نیافته است خلا فاین حکم شریعت بعد حصول طیمان
در نفس سیر کسری و طیمان باید در مقام انقیاد مکنیز بیند که از او رزق قلب مکنیز انیان سوی موه است مایه
که از دیدن نفس غیر غیر گشته است از حیا و یاس از لذت الم و ارسته نفاقه کجا است کسری که این از حصول طیمان
اگر چه مکنیز و کسری گویند از نفس کسری گنجایش دارد اما با حصول طیمان نفاقه و طیمان نفاقه و طیمان نفاقه

آورده است و بدآئینه و صورت ایامی فرموده تا بر بنیان بسایت او تعالی از مجاز بی حقیقت بریزد و از
صورت به معنی گراند و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب **پهل و ششم** بنحواجه محمد قاسم بخشی صدر ریفته
در نصیحت و تنبیه بسم الرحمن الرحیم بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که بجانۀ الحمد المنه که از کلام و کلام آن
انوی حرارت طلب مفهوم میشود و بوی از جمعیت می آید یا که این وقت اثر و صحبت است گرفتار بعلی لاطل
شما از گذشته است که کهنه صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که بیک شره کشیده باشد از خدا شرم
باید داشت جل سلطانۀ که از هزار روز بیکروز را هم بر جانی غرض جل انتخاب نیک از تعلقات شنی خود را هم
حجت بر شما درست شده است به جدان خود یافته دید که یکساعت این صحبت با از ابعیانت مجاهده هست مع که
ازین صحبت گزینند و بخیالهای خود در دوی اندازند جو هر تعداد شما نفیس است اما چه فائده که از قوت لطف
نیامده است و شما بلند افتاده است لیک صحبت شماست در رنگ طفلان از جو لطف و کجرف ریزه ها خلیس آرام
گرفته اند بوقت صبح شود و بخورد و معلومست به که با که باخته عشق در شب بخورده حالام بهم نرفته است
فکر اصل باندینود عمده اینکا صحبت باب جمعیت است و اگر این وقت بد نشود و اوقات خود را بگذرانید که
که ما خود از صاحب دولت مشغول باندینود است هر چه منافعی در است از ان جناب باید نمود و حل حرمت
شرعی نیک احتیاط باید فرمود و بسا به نباید گذرانند و نماز پنجوقت بجماعت التزام نمایند و تقیید الی کان
بلین معنی دارند و محافظت نمایند که نماز اوقات تسخیر دایا بدربنا اتم لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدير
مکتوب **پهل و ششم** بنحواجه محمد طالب بدخشی صدر ریافته در ترغیب نمودن بتمام رضا بسم الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بنحواجه محمد طالب بموارة خوانان مطلوب باشند خیر فوت قره العین
محمد صدیق نوشته بودند ان الله وانا الیه الرجوع برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی نزد مومنان
از همه چیز عزیز تر و محبوب تر است چه اول چه آخر و احوال و مالت فعل او است تعالی که دیگر یار و روی
مدخل نیست پس با چای فعل او تعالی نیز عزیز تر و محبوب تر خواهد بود و جا آنست که محبان از فعل محبوبیت
بگیرند و عیش نمایند بصبر چه دلالت کند که ایمانی بکراهت دارد و در مقام صابر چند از غمت و مرور
خبر میدوایم تبه التذاذ امری بگرفت عشق آن شعله است که چون بر فروخت به هر چه جز عشق
باقی جمله سوخت به تیغ لا در قل غیر حق برانده و زنگران پس بعد از چنانچه ماند لا اله الا الله باقی جمله رفت به شاه و با شراعی عشق

احکام آنها را مرآت اگر مرآت طولانی است مثلاً صور نیز طولانی ظاهر میشوند و مرایای طول مرآت
 میگردند و بهمین جهت اگر مرآت صغیر است آن صغیر در مرایا صور ظاهر میگردد و بخلاف مرآت ذات و حقیقت
 که اشیا را با احکام و آنها را و می توانند شدند چه در آن مرتبه علیاً هیچ حکمی و اثری نیست بلکه جمیع نسبت
 آنجا سلو است اشیا را اگر مرایا باشند چه چیز و انما می آید در مرتب تنزل که موطن ثبوت هما و صفات
 است اگر اشیا مرایای صور احکام واجب باشند گنجایش دارد چه بمع و بص و علم و قدرت مثلاً که در
 مرایای اشیا ظاهر اند صور بمع و بص و علم و قدرت مرتبه وجودند که مرآت آن اشیا است اینها احکام
 مرآت اند که در مرآت اشیا ظاهر ظاهر شده اند و آنکه گفتیم که در مرآت و حجب تعالی ملحوظ اولایمان
 مرآت است و التفات ثانی از برای ظهور اشیا که کما لصور اند در آن مرآت و کما است حال ابتدا وجود
 است که صور بنظر آمده اند بعد از آنکه از نظر تمام مرتفع شده بودند و چون محال بر جمع با وجود
 و سیر و شیا دور و دراز واقع شود و مقتضای مرکز دایره امکان میسر گردد و ناچارش هو غیبی بدل
 خواهد بود ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه محال دعوت تمام شود و غذای الریحل در نزد
 آن وقت غیب نخواهد ماند و خبر شهود نخواهد بود اما این شهودی نام و اکمل خواهد بود و از آن جهت که
 قبل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که با خبرت تعلق دارد اکمل است از آن شهودی
 که بدینا متعلق است پس اینها را باب النیم نغمه باد و لا عاشق المسکین یا تجرع باید
 داشت که از تحقیق سابق لایح گشت که صورتی شد که در مرآت میناید جز در تحیل شوقی نیست
 مرآت بر معرفت بخود است و حصول آن صورت این صورت را توان گفت که آینه قریب است
 و نیز توان گفت که آینه محیط آن صورت و آن صورت این قریب و احاطه و سیت از قریب
 قریب احاطه جسم یا جوهر پس بلکه آنجا قریب احاطه است که عقل و تصور آن عاجز است و در ادراک
 کیفیت قاهر پس در صورت قریب حیت و احاطه ثابت بود و کیفیت هر چه معلوم بود و الله اعلم
 قریب که سیرت حق با سیمانه عالم است و همچنین احاطه و حیت او تا معلوم نیست و مجهول کیفیت
 یان آنیم که او را قریب محیط است و با عالم است با کیفیت قریب احاطه است او را تعالی ندانیم که حیت
 چه این صفات باشد است و در نهایت و مدتها بعد هر چند تفسیر و تفسیری از ادغام مجاز از نظر

بباطن متعلق است ظاهر همیشه بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله و چون نشاء و اعمال
 بباطن را از اعمال ظاهر مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط با تیان شرعیست که بظاهر تعلیم
 پس هم وقت در نشاء ظاهر باطن از شرعیست چاره نبود کار ظاهر عمل شرعیست و نصیب باطن
 نتایج و ثمرات پس شرعیست ام جمیع کمالات آمد و اصل جمیع مقامات گشت نتایج و ثمرات شرعیست مقصود
 برین نشاء و نیوی نیست که الا آخر می نتخات سر یک نیز از ثمرات نتایج شرعیست پس شرعیست
 شجره طیبه آنکه درین نشاء و دران نشاء از ثمرات و فواید آن عالم منتفع است و جهان فواید
 از آنجا خود است سوال ازین بیان لازم آید که در کمالات نبوت نیز باطن بحق است سبحانه و ظاهر مخلوق
 و خود در مکتوبات و رسائل خود نوشته و بالا نیز گذشته است که در مقام نبوت که محل دعوت است تمام
 روح بخلق است و چه توفیق حبیب است جواب آن معامله بروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است
 پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر بخلق تا بوفیق شرعیست غرالدی حقوق اینها نماید
 در وقت بهبوط تمام مخلوق متوجه باشد و به کلیت خود و خلق را بحق علی و علاء الا فراید فلا سفاة
 و تحقیق این مقام آنست که توجبه بخلق عین توجبه بحق است سبحانه فایما تعلقوا فتم وجه الله به با معنی که
 ممکن عین حبیب سبحانه یا مرآت و حبیب تعالی ممکن حقیر یا چه اگر عین واجب تعالی و تقدس باشد
 یا قابل مرآت و تقابل تواند بود بلکه توان گفت که وجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و شاید مرآت
 وجب تعالی چنان شود هم شود که صورتها و مرآت صورتها چنانچه آن صورتها و مرآت صورتها و مرآت
 هم چنین این شاید مرآت و وجب تعالی حلول و سر یکانه چگونه تصور شود که در مرتبه مرآت صورتها و مرآت
 نیست وجود و صورت در مرتبه توهم تجلی است و پس آنجا که مرآت است صورت است و آنجا که صورت مرآت را از آنجا
 هزاران است زیرا که صور پیش ازین و خیالی نبوتی نیست و غیر از تحقیق همی گویند اگر کان دارند و مرتبه توهم
 دارند و اگر کان دارند و مرتبه تجلی دارند لیکن این نمودها و شیوا چون بصیغ خداوندی جل سلطان از غفل
 حصول است و از عت زوال محفوظ و معامله بیکبانه مربوط است و عذاب ثواب برمدی با نشان منوط
 بدانند که در مرآت صورتها و لا صورت الفانی از برای شهو مرآت و کار است و مرآت و حبیب تعالی مخلوق
 التفات ثانی از برای شهو و کار است و ایضا و مرآت صورتها و مرآت صورتها و مرآت صورتها و مرآت صورتها

است که ذکر گفتن و آنوقت داخل نموده آید چه هر وقت ذکر گفتن مستحب است در بعضی اوقات
 بکارنا گفتن مستحب است و در ایام منتهی در اوقات مکروه روزها و شستن و نمانا گذاردن از روزه داشتن
 و از نماز گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از طرد غفلت است بهر وجه که میسر شود و نه آنکه
 ذکر مقصود بر تکرار کلمه نفعی و ثبات است یا تکرار اسم ذات تعالی چنانچه گمان برده میشود پس آنچه
 از اعتدال و امر و انبیا از نوایحی عیبه نموده آید همه داخل ذکر است بیج و شری با مراعات حد و شریع
 ذکر است و هم چنین تخلص و طلاق بآن مراعات ذکر چه در حدین با شریعت این مو با مراعات مذکور و امر
 ناهمی جل سلطان نصب عین بیا شریعت امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن فکری که با اسم و
 صفت مذکور واقع شود در هیچ انانیت است و محبت بخشش کور است و قریب ایصال است بمذکور بخلاف
 ذکر بی باقتدال و امر و انبیا از نوایحی واقع شود که از این صفات قلیل انصیب است هر چند از این صفات بعضی
 افراد که ذکرشان باقتدال و امر و انبیا از نوایحی شریعت است بر سبیل غفلت یافته شود حضرت خواجه نقشبند
 قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تابا یک قدس سره را ز راه علم بخدا رسیده است جل سلطان و ایضا ذکر بی
 اهم صفت واقع شود و وسیله است مذکور که با مراعات حد و شریع حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شریعت
 نمودن بی محبت تمام با صبر و شریعت و این محبت تمام بر طوبه که از اسم صفت اوست تعالی را قبول
 آن فکری که باید بداند و این که شرف کرد و در معامله غایت دیگر است تا باینکه شریعت و وسیله الله میباید که بر اصل
 سخن و قیوم کنیم که در این معامله طریقه و حقیقه و شریع معامله دیگر است و کار و بار دیگران فکری که این معامله را
 بنیان معامله هیچ عهده آدمی اعتباری نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود و ثبات تعلق و شریعت صورت
 این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت است و در مرتبه صورت شریعت که در مرتبه امر و اصول پیوسته بود و در
 از حصول طریقت حقیقت آن صورت دیگر در دنیا یا دیگر در معامله که صورت او حقیقت باشد
 و مقادیر او لایت بود و دریافت گو چگونه و در یک و در بیان چگونه اگر در دنیا بیان کرده شود که در یا بدو
 در یا بدین معامله داشت بسیار اولی العزم است میله العاصوات التسلیمات و التیمات و البرکات که انصیب
 قلیل است بهرگاه اصول در معامله قلیل میشوند فروغ ناپا داخل باشند بود و کمال این معانی را از بعضی
 شریعت یافتند و در شریعت دین می باشد با اول شریعت مخرج نماید چنانچه شریعت عالما بهر آن معامله دین

در جنب آفتاب چه مقدار بود بجهان آمد جمعی از کج بینی ولایت را از نبوت افضل دانسته اند و شریعت را که
 لب لباب است پوست انگاشته چه کند نظرشان بمقصود صورت شریعت است و از مغز خیز پوست
 بدست نیاموده اند و نبوت را به علت توجه بخلق قاصر نگاشته اند و این توجه را در رنگی که عوام ناقص
 دانسته ولایت را که توجه بحق دارد جل و علا بر آن توجه ترجیم داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته
 می دانند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج روح بحق است بجهان چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه
 ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه از آن فرغ خواهید یافت
 و در وقت نزول نبوت در رنگ ولایت روح بخلق است اینقدر فرق است که در ولایت بظاهر توجه بخلق
 است و باطن بحق است بجهان و در نزول نبوت بظاهر و باطن توجه بخلق است و به کلیت خود را
 بحق جل شانہ دعوت میداند این نزول تمام و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب و رسائل
 تحقیق آن مفسره است این توجه ایشان بخلق نه در رنگی که علام است چنانچه گمان برده اند بلکه
 توجه عوام بخلق از جهت گرفتاری ایشان است که بماسود دارند و توجه خصوص بخلق نه بواسطه گرفتاری
 است بماسوی چنانچه بزرگواران گرفتاری سومی در اول قدم و دایره نموده اند و گرفتاری بجا خلق
 جل سلطانہ بجای آن گزیده بلکه توجه بخلق این بزرگواران را برای هدایت و ارشاد است تا بجا خلق
 جل سلطانہ ایشان را راهنمایی فرمایند و برضی مولا می ایشان تعالی و تقدس حالت نمایند و
 شک نیست که این قسم توجه بخلق که مقصود از آن تخلیص ایشان است از قیوت ماسومی فاضله است
 از آن توجهی که بر نفس خود بحق نمایند جل و علا مثلا شخصی بد که اگر اهی جل سلطانہ اشتغال دارد
 و این اشنانا بنیامی پیدا شد که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود و در نصیوت
 این شخص را ذکر گفتن بهتر است تا نادینا از چاه خلاص کردن بهتر است نسبت که تخلیص نادینا
 بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالی غنی است از و از ذکر او و نادینا بنده است
 محتاج که دفع ضرر از وی ضروریست علی الخصوص که باین تخلیص موز شود این زمان
 تخلیص او هم ذکر است که امثال امر است در ذکر او ادبیک حق است که حق مولا باشد جل شانہ
 و در واقع شود ادای دو حق است حق عبده و حق مولی تسالی بلکه نزدیک

پس این معامله را جمع بشود سالک گشت نه بوجو عالم که وجو او همیشه بگویره است اگر تذبذب است و شبهه است
و الله سبحانه الملهم للصواب و حکم بعد بقا و اعراض در دوران که بعضی از متکلمین گفته اند خلل است به ثبوت نه
پرسیده و ادله که بر عدم بقا و اعراض آورده اند تا تمام نمایان معارف خاصه گویا سستی است مراکز این
انجمنی التفتات فرموده نقل از ابراهیم که شوق کن التفتات فرمایند چون در فکر کسی بود بهر کدام از این
کتابت ملاحظه نوشته شد و اکتفا به بیان نموده آمد و السلام علیکم و علی آئین یکم مکتوب چهارم و ششم
به مولانا حمید بنگالی صد یافته در فضائل کلمه طیبیه که تبیین طریقت و حقیقت و شریعت است و در بیان آنکه
کلمات ولایت را در جنب کلمات نبوت هیچ مقداری نیست و بیان آنکه ولایت ملاز شریعت جاریست
و همیشه بشریعت مکهلف است و باطن گرفتار آن سالک و این است که لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمه طیبیه
طریقت و حقیقت و شریعت است تا نماند که سالک در مقام نفی است در مقام طریقت است و چون از نفی
بتمام فارغ شود و جمیع موعی از نظر او منتفی گردد و در طریقت با تمام کرده باشد و بمقام قاریسیده بود و چون
بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بگذرد و اگر اید بر تجربه حقیقت مستحق شده باشد و بمقام ضو گشته و برین
نفی و اثبات و بار طریقت و حقیقت و بارین بقا و باین سلوک و بعد از همه ولایت صادق می آید نفسانی
انارگی باطنیان میگردد و از کفر میگذرد و پس کلمات ولایت مربوط بخیر و اول بخیر و طیبیه گشته که نفی
و اثبات است باقی ماند خبر و دوم این کلمه مقدمه مثبت رساله خاتم الرسل است علیه السلام و علیه السلام
و التسلیم این جزو اخیر محصل تکمل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود بصورت
شریعت بود و دوم رسم او بود حصول حقیقت شریعت در این عمل است که بعد حصول از ولایت بمحصول می رسد
و کلمات نبوت که کل نام بجز از این نیست و این کلمه طیبیه صلوات الهیات حاصل میگردد و نیز درین عمل است
طریقت و حقیقت که محصل این ولایت اند و این شرط اند که بر این محصل حقیقت شریعت تحصیل گشته که اثبات
ولایت را همچون اهل بیت باید داشت شریعت را همچون مسلو و در طریقت گویا اناله بجا است حقیقه است
و در حقیقت از اینهاست که باید از اینها که از ایشان اتیان حکام شرعی گردد و قابلیت ادای نماز که بنای
ازین فرست دستورین است در این امر است باید که جزو اخیر کلمه مقدمه را بیامی یا هم بیکران که جزو اول
در بیان فیض و نبوت علی کلمات ولایت را در جنب کلمات نبوت هیچ مقداری نیست و در و را

و تقریر اینها بذات صاحب استسم بی تو هم حلول و باطن فی غیر همین تصویر است چه حضرت حق سبحانه و تعالی اشیا را در مرتبه اول و هم خلق فرموده و اتقان حکام و صنع اینها مرامات نمود و معامله ابدی و تغیر و تعذیب شری با اینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قائم بذات حق اند سبحانه بی شائبه حلول بی مظنه حال و محل و تمثیل دیگر صورت کوه یا صورت آسمان که در این مظنه ظاهر شود ابلیهی باید که آن صورت را احبام دانسته جواب هر نگار و آن تمثیل را جواب هر نگاشته قایم بخود و اندو اگر فرضا شخصی آن صورت را اعراض داند و قایم بغیر تصور نماید بعینت عرضیه طالب الحال آنها بود و بی محال ثبوت آنها را محال اند آن شخص نیز مسئومه است که به تقلید مردم نگار بدست خود نیاید چه هر که تمیز دارد و بدست نیاید که آن صورت را اصلا محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بحال ندارد همچنین نزد باب کشف و شهود تمام ممکنات در رنگ آن صورت و بیش از تمثیل نیستند غایبه مافی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صورت و تمثیل را بصنع کامل خود برینجی اتقان حکام داده است که از خلل مصون اند و از زوال محفوظ و معامله اخروی ابد با اینها مربوط است که امر غیر موقر از تکلیفین نظام که از علماء معتزله است بحکم رمیت من غیر مرام عالم را مجموع اعراض دانسته است و از جواب هر خالی نگاشته بی ان لکذوب قد یصدق چون از کوبه نظری قیام این اعراض بذات و حبس بوجود جل سلطان دانسته بود و طعن تشنیع عقلا گشته است چه عرض ساز قیام بغیر چاره نبود و بوجود هر قابل نیست تا قیام را با و ستند سازند و از صوفیه صاحب فتوحات مکیه عالم را اعراض محتمله در عین احد دانسته و عین احد را عبارت از ذات احدیت دانسته جل سلطان لیکن بعیدم بقیامی این اعراض در دوزان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنی بعیدم می رود و مثل آن بوجود می آید و نزد فقیر این محالک شهود نیست نه وجودی چنانچه در حواشی شرح رباعیات تحقیق این سبوت نموده است سالک را و توسط احوال پیش از آنکه بسوی نظر او مطلقا مرتفع گردد و زاری حیوان می بیند که عالم معدوم گشته است و در آن ثانی می یابد که عالم موجود است و در آن ثالث باز معدوم می آید و در آن رابع علی نگار و آنکه لغبا مطلق مشرف گردد و همیشه بسوی معدوم باید و درین زمان سهوا و عالم متمرکض است و همچنین در توسط حصول تقا و جوع بعالم گاهی عالم نظر می آید و گاهی مختفی میگردد و از اینجا نیز حاکم و دهنای متوسل میگردد و عین سرف را معامله تقا و جوع بعالم با نجا می رسد و در مقام تکمیل و ارشاد و تناسل و نایز عالم نظر او خواهد آمد و عالم متمرکض

این اعراض آن ذات تعالی قیوم جمیع شیاو است سبحانه سؤل چون اشارت هر یک بذات و بلفظ
انامی نماید راجع بذات و جب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن عین ماهیت و حقیقت او عین ذات و جب
بود تعالی بر اشارت هر کس بلفظ انما ماهیت و حقیقت خود است و این مستلزم قیاب حقیقت است و بعین
سخن ارباب توحید وجود است جواب آری اشارت هر کس بلفظ انما هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون
اعراض محتمله است قابلیت این اشارت ندارد و چه اعراض با الاستقلال بالا صالیه قابل اشارت حسی نیست
و چون حقیقت او قبول این اشارت نکند و ناچار آن اشارت را چه به مقوم آن حقیقت کثرت پس است ممکن
اعراض محتمله است بر چند اشارت انامی او بواسطه عدم قابلیت حقیقه او را چه بمقوم او کثرت است که ذات
و صیبت تعالی از تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب کثرت تعالی مقدس و ولای سخن ارباب توحید
شد عجیب عالمه است اما می ممکن بوجب تعالی جود نماید و ممکن بجال خود ممکن باشد و بقول سبحانی و انما حق تکلم
نکند بلکه نتواند کرد که صاحب نیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث بذات او
تعالی آن محتمل است جواب امتناع قیام حوادث یعنی حلول حوادث است در ذات او تعالی
که محال است لیکن قیام بجا یعنی حلول نیست بلکه معنی ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن
بذات و صیبت تعالی سوال چون ثبوت ممکن بذات و صیبت تمامه عرض باشد از محل او را چه
نبود که قائم باو باشد و آن محل کدام است ذات و صیبت تعالی و هم چنین ممکن محال و نتواند
بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر بود و چون ارباب معقول قیام
عرض غیر از معنی حلول نمیدانند ناچار عرض اثبات محل نموده اند و بغیر محل ثبوت و اما محال است
و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل هیچ و کار نباشد محسوس و مشاهد است که
قیام بمیر شیا بذات و جب است تعالی هیچ حلولی و محلی در میان نیست ارباب استقوال آنرا
یا و دارند یا نه تشکیک ایشان متصادم بدیهه مانعی شود و یقیناً تشکیک اینها را اعلیٰ نگیرد
و این بحث را بشالی و منع گردانیم ارباب طلب علم اصحاب سیمیا چنانچه نمایند از جبر حسیام غریبه اعراض
عجیبه بنوعی است هر کس میدانند که این حسیام را در رنگ اعراض خود قیامی نیست بلکه قیام این در
سماط است و هیچ محل اینها آفات نیست و نیز میدانند که در قیام شایسته ایست محلی نیست بلکه

اوست سبحانه و اگر قدرت هم مرات قدرت اوست تعالی هذا القیاس ذات و اتعاذ بعالم منزه
 نیست و مرآت نه بلکه ذات او تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و هیچ چیز اشتراکی نه اگر چه آن
 مناسبت در اسم بود و آن مشار که در صورت باشد ان الله لغنی عن العالین بخلاف سما و صفات که با عالم
 اسمی دارند و مشار که صوری و بیان اینها ثابت چنانچه در واجب تعالی علم است و ممکن نیز صورت
 آن علم ثابت چنانچه آنجا قدرت است این نیز صورت آن قدرت بخلاف ذات که ممکن از ان ذات فی نفس
 رقیامی بخود در حق می ازانی نداشته اند بلکه ممکن چون بر صور سما و صفات او تعالی مخلوق است تمام
 است و بوی از جوهریت نیافته و قیام او بذات واجب است تعالی و تقدس را با معقول که ممکن را بخود
 عرض تقسیم نموده اند از ظاهر بنی است و قیام بعض ممکن بعض دیگر که ثابت از قبیل قیام عرض بعض
 نه از قبیل قیام عرض بخود بلکه فی الحقیقه آن هر دو عرض ذات بواجبی قیام دارند تعالی جوهری و بیان
 ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات اوست تعالی و تقدس پس ممکن فی الحقیقه ذات نبوک صفات او قائم بآن
 ذات باشد بلکه ذات موجب است تعالی که صفات او تعالی و هم چنین جمیع ممکنات باوقایند اشتراکی
 هر یک بذات خود و بلفظ انامی بدان اشاره فی الحقیقه راجع بهمان یک ذات است که همه قیام باوست اشتراک کنند
 و اندیازند بر چند ذات تعالی الیه هیچ مشار نیست و با هیچ چیز متحد نه این معارف عامنه را کونه نظار
 با معارف توحید جوهری مخلط نکنند و و کربیان یکدیگر ندانند از باب توحید وجودی جز یک ذات تعالی و تقدس
 نمیدانند و سما و صفات او تعالی نیز عبارات علمی می انگارند و محتائق ممکنات را میگویند که بواسطه وجود آنها
 رسیده است الاغیان شمرت را که اوجود کلام الشیان است و این فقیر صفات او را تعالی نیز موجود بود
 میداند چنانچه علام اهل حق فرموده اند و ممکنات را که محالی سما و صفات اوست تعالی نیز وجود اثبات مینماید
 غایه مافی الالباب ممکنات را غیر از اعراض که قیامی بخود ندارند و جوهریت که قیام بخود دارد و ممکنات اشت
 نمی کند و همه قیام بذات او تعالی یقین مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن علی ذات واجب تعالی
 و ممکن با وجب متحرک است جل شان و این محال است که سئل از فاعلها حق است جواب گویم که ذات ممکن یعنی ما هست
 و حقیقت او همان اعراض متعدده مخصوصه است که محالی سما و صفات و وجب تعالی این اعراض را با ذات
 واجب و تقدس هیچ عینی نیست و هیچ طبعی ندارد و نه تا قلیج تعلق لازم آید پیش ازین نیست که قیام

و مدت است و مناسب است که علمای کثرت زیر که نمای شریف بر کثرت است و تقایر احکام بکثرت مربوط است
و دعوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و تنییم و تقدیس با خودی بکثرت تعلق دارد و چون حضرت حق
سبحانه و تعالی بحکم فاجبت ان عرف کثرت را می خواهد و ظهور او دست میدارد ابقا این مرتبه نیز ضرورت
چه ترتیب این مرتبه در معنی محبوب با علین است سلطان فی شان خدم و حشم باید و عظمت کبریا می در
ذل و نقیض با کسار و کاست معاملت و حد وجود هر چند که حقیقت است معامله کثرت نسبت با و دیگر مجاز است
آن عالم را عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز و انظماوت چونکه محبوب تعالی گشته است بقای بدی شبیه
فرموده است و قدرت را در کس حکمت آورده و سباب را در پوشش فعل و ساختن حقیقت که مجهول است
و این مجاز متعارف گشته نقطه توحید هر چند که حقیقت است و دایره که ناشی از ان نقطه است که مجاز و حقیقت
مجهول است آنچه متعارف است مجاز است و ایضا پدید بودند منی این عمل اذا احسن الله بضع خنب
بلند که چون هست ارد حق تعالی سبحانه بند و از نیک و صبی و نشود که اولیا رقی صلح علایز از رتبه نوب
محمود اند اگر چه باینست که ذنب از ایشان جدا شود بخلاف انبیا علیهم الصلوات و السلام که از ذنب معصوم اند و از
ذنب هم از ایشان است و چون بنا بر اولیا صادر شود و تقیست که غرض از ذنب هم نخواهد بود پس صورت عدم صدور
ذنب بلا ضربه ذنب است که لا یخفی علی باب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از
وصول مرتبه ولایت صادر شد و بود فان الاسلام محبت کان قبله و حقیقه الامر عند الله سبحانه و ربنا
لا تلهخذنا ان سنینا اول خطانا و اسلام علیکم و علی سائرین تبع التبع و التزمنا بعباده الله تعالی
و الصلوات و التسلیمات اهل مکتوب و حیل و سحر بمقتضی آنکه ای معارف و دستخطی نخواهد که عالم بدین
معده و یافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی است و خلقات و اجبی است جل سلطانه بخلاف ذات که ممکن
انسان دولت بی نصیب است و قیامی بخود و حق و می اندانی نه گشته اند و تمامی عرض است بومی
به بریت نیافته و مایه سب ذلک الحمد و سلام علی عباد الله الذین یعطانی محمدا و ما کما س از
میر و تنج دست خوشتر است از این غریبه نشسته میشود و تنج فرماید و این مراقبه بنیم خوش من خود
ای که توجه باین نمایان باید و هست که عالم تمام مجالی است ظاهر بر سموات و ارضی است تعالی
قدس کرد و مگر نیاست مراد حیات و حیات تعالی و تقدس و اگر ممت مرآت علم

مگر در حق هم و نفس امر خیریک چیز موجود نیست این چیز را که نموده است که بقدرت کامله خداوندی جل سلطان
 ثبات استقرار پیدا کنند و از خلل و زوال محفوظ باشند نفس امر می سیر و زندگانی ده چیز هم و نفس امر
 هستند و نیستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حسن و هم کرد شود و نیستند و به بلا حله حسن و هم هستند
 قصه مشهور است که در یکی از بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطان بنیاد شعبده بازی نموده بودند
 و درین اثنا بطلسم شعبده باغ در ختمای نیه بنظر آوردند و بنمودی بود اینها را ظاهر ساختند و در میان مجلس
 نمودند که آن در ختمای کلان شدند و با آواز و رند و اهل محال انسان با آواز و نوا و نغمه و نغمه آن سلطان
 حکم کرد که شعبده بازان را بقتل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبده اگر شعبده بازان بکشند آن شعبده
 بقدرت خداوندی جل سلطان به بحال خودی ماند و اتفاقاً چون آن شعبده بازان را کشتند آن در ختمای
 انبه بقدرت خداوندی جل سلطان به بحال خود ماندند و شنیده ام که آن در ختمای این مان بحال خودند
 و مردم از میوه آنها می خورند و مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌّ بَرُّ عَصَا حَقِ سَجَانَهُ وَتَقَا
 که جز او و خارج و نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کلمات سما و صفاتی خود را در پرده صورت مکنات
 و مرتبه حسن و هم ظاهر است و موجود همی نبوت خیالی آن کلمات را در محالی اشیا جلوه گر گردانید یعنی
 اشیا را بر طبق آن کلمات در مرتبه حسن و هم ایجاد فرموده تا نمود و همی و نبوت خیالی پیدا کردند پس چون
 اشیا با اعتبار و خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نوع را استقرار و ثبات کرم است
 فرموده است و صنع اشیا اتفاق مرعی و شسته و محال است با اینها مریوط ساخته تا چار وجود و همی نبوت خیالی
 اشیا نیز نفس الامر شسته است و از خلل محفوظ شده پس توان گفت که اشیا در خارج با اعتبار نفس الامر هم وجود دارند
 و هم وجود دارند لیکن بدو اعتبار چنانچه مگر گشت حضرت والد بزرگوار این فقیر که از علما و محققین بودند قدس سره
 میفرمودند که قاضی جلال الدین کسری که از علما و متبحر بود از من پرسید که نفس الامر و حد است یا کثرت اگر وحدت
 شریعت که بنامی آن بر حکام متباینه و تمایزه است باطل میگردد و اگر نفس الامر کثرت است قول صوفیه که بوحث
 وجود قایلند باطل میشود حضرت ایشان در جواب فرمودند که هر دو نفس امر است و از این بیان فرمودند چنانچه
 فقیر نموده است که در بیان آن چه فرمودند آنچه در نیوقت بخاطر فقیر میخیزد و رسیده آورده و الامر الی الله جل
 صبه فیه که بوحث وجود قایلند محققند و علما که بکثرت وجود حاکم نیز محقق مناسب احوال صوفیه

جواب بر نفس است و وجود هم نفس امری تعبدی و وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و صفت مختلف است توهم
 اجتماع نقیضین بر نفس است این جهت بشالی بر دشمن گردد و دعوت زید مثلا که در مراتب مینماید نفس امر در مراتب
 صوتی که آن نیست زیرا که آن صوت نه در سخن مراتب و نه در روان مراتب بلکه وجود آن صوت در مراتب اعتباری
 توهم است و بیش از اراده خیالی آن از در مراتب حصول نیست و این وجود و بی اراده خیالی که صوت را در مراتب پیدا
 شده است نیز نفس امر است لهذا اگر کسی گوید که من صوت زید را در مراتب دیده ام مغلطه و عرفا و ادراکین کلام
 صادق میدانند و محقق می نگارند و چون مبانی ایمان بر عرف است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که و الله من
 صوت زید را در آئینه دیده ام می باید که حاشا نشود بر این صیغه عدم حصول آن صوت زید در مراتب نفس امر
 و هم حصول آن صوت در مراتب اعتباری و توهم نفس امری نفس امر سابق مطلقا نفس امر است و نفس امر حق
 بتوسط توهم و تخیل است عجب است اعتبار توهم تخیل که منافق نفس امر است اینجا همان اعتبار محصل نفس امر
 است اول و لاه لما حصل ثمة نفس امر مثال دیگر نقطه جواهر است که باعتبار توهم تخیل بصورت و آره و خارج ظهور
 پیدا کرده است و اینجا هم عدم حصول آره و خارج نفس امر است هم حصول آن آره و خارج باعتبار توهم تخیل نفس امر
 لیکن عدم حصول آره مطلق نفس امر است و حصول آن آره بلا محاطه توهم تخیل نفس امر است بل اول مطلق است
 و ثانی معیت بر این سخن فیه و حاد وجود مطلقا نفس امر باشد و تعدد وجود باعتبار توهم تخیل نفس امر گشته پس باطل
 و اطلاق و تقیید بیان این نفس امر منافض نباشد و جماع نقیضین ثابت بود سوال چون زوال هم مجبیه است
 کرده شود وجود هم نمی نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این وجود همی مجبور خیر است هم حاصل شده است
 تا بزوال هم زایل گردد و بلکه بصنع حق معلوم در مرتبه هم حاصل گشته است و اتقان پیدا کرده است
 تا چای زوال هم غفلت نپذیرد و وجود همی باین اعتبار گویند که حق سبحانه و تعالی آزاد در مرتبه حق و خلق
 فرموده است و چون خلق است تسلیم مرتبه که باشد از زوال و غفل محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی
 چون از خلق فرموده است بجا نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده باشد خدایان نفس امری باشد
 و مجبور اعتبار بود اما مخلوق در این مرتبه نفس امر است و آنکه گفته که حق سبحانه و تعالی آزاد در مرتبه حق و هم
 خلق فرموده است یعنی شبیه را در مرتبه ایجاد فرموده است که آن مرتبه با حق و شرفی نیست مگر در مرتبه
 و در آنکه گفته شد باز می تهرای غیر واقع نمائید و یک خبر برده خبر و انانیت و در مرتبه حق و شرفی نیست

که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجود است همیشه است که با ارتفاع و هم مرتفع گردد و ثبات است همیشه
 ندارد بلکه این وجود همی این نوع خیالی چون که بصفت حق است سبحانه و تعالی قدرت کامله است تعالی
 از زوال محفوظ است و از خلل مصون معامله این نشاء و آن نشاء بان مربوط است و مضطربانی که عالم را اقام
 و خیالات پیدا در ارتفاع اشیا را با ارتفاع هم و خیال می نگارد میگوید که وجود اشیا تابع اعتقاد و نفس است
 ندارند اگر آسمان زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین با اعتقاد و آسمان شیرین اگر تلخ و این تلخ است تلخی
 با اعتقاد و شیرین با بکار این بخردان انکار ایجاد مصالح مختار جل سلطان می نمایند و اشیا را با و تعالی
 مستند پیدا در ضلوع و ضلوع پس صوفیه اشیا را در خارج وجود همی که ثبات و استقرار دارد و با ارتفاع و هم مرتفع
 نمیگرد و ثبات می نمایند و معامله این نشاء و آن نشاء که مخلد و موبد است بان وجود مربوط پیدا در و علمای
 اشیا را در خارج موجود میداند و حکام خارجی بدی اشیا را مرتب میداند رخ که وجود اشیا را در جنب وجود
 حق جل و علا ضعیف و خفیف تصور می نمایند و وجود ممکن را نسبت به وجود حقیقی تعالی تقدس می کنند پیدا در و
 فریقین اشیا را در خارج وجود ثبات گشت که احکام این نشاء و آن نشاء بدان مربوط است و با ارتفاع هم
 خیال غیر مرتفع است فایض الزمات زایل اختلاف غایتی با فی الباب صوفیه آن خود را همی میگویند بوسطه نکرده و
 خروج اشیا از نظر ایشان مخفی میگردد و غیر از وجود حق جل شان در نظر شان نمی مانند و علما از اطلاق لفظ هم
 بر آن وجود تخاصسی می نمایند و وجود همی میگویند تا قاصر نظری با ارتفاع آن حکم کنند و از ثواب عذاب بدی
 انکار نمایند سوال صوفیه که اشیا را وجود همی ثبات می نمایند مقصودشان آنست که این وجود با وجود ثبات و استقرار
 نفس امری نیست و وجود جز در هم ندارد و غیر از آن توضیح نیست و علماء اشیا را در خارج موجود میدانند و وجود
 نفس امری فالسواء باقی جواب وجود همی نمود خیالی چون با ارتفاع هم خیال مرتفع نشد نفس امری گشت
 زیرا که اگر فرض کنیم زوال هم جمیع احوال این جو تا بست بزوال آنها برگزائل نمیکردد و لا معنی الواقع و نفس الامر لا هذا
 نیست همیشه که این نفس امری که در وجود ممکن ثبات نموده آید جنب نفس امری که در وجود تعالی ثابت حکم لای
 دارد و نزدیک است که آن را در هویت و تخيلات شمرده شود و در زنگ افراد کلی مشکاک با یکدیگر تفاوت دارند چنانچه وجود
 ممکن نسبت به وجود و تعالی حکم لا دارد و نزدیک است که آن را عدت شمرده آید فلان شعاع فی تحقیقه سوال جو اشیا چون نفس امر
 گشت لازم بود که نفس امر موجود است باشد نفس الامر یک جو بود و این فی حد وجود است که مقرر صوفیه جو نیست

علی عباد و الذین یعلمون پیغمبر بود که صوفیه بوحده وجود قائل اند و علما آنرا کفر و زندقه میدانند و هر چه از
 فقه و اجلیه و حقیقت این معامله نزد تو چیست محبت آنها تحقیق این محبت این فقیر در کتب و کلمات رسایل شریفه و تفسیر
 نوشته است و نزاع و فریقین باین نظر است که ششصد و هشتاد و یک سال از جوار حیا و نبود بضرورت چند
 کلمه نوشته آمد بدینند که از صوفیه علیه هر که بوحث وجود قائل است و شیار عین حق می بیند تعالی و
 حکم بر هر که می کند مردش آن نیست که شیا با حق علی ملا متحد و متنزیه تنزل نموده تشبیه است
 و حجب ممکن شده و چون بر چون آمده که این همه کفر و کجاست و قطعاً از فقه انجانه است نه عینیه
 نه تنزل است تشبیه و بجهان الان کما کان سبحان من لا یغیر ذواته و لا یبغضه و لا فی سماءه مجتذات الاکوان او
 سمانه و تعالی بر جهان صرافت علقاق خود است از او و چون بکعبه فیض مکان پیل انفرموده بلکه معنی هر که است
 در شیا نیستند و موجود است تعالی تقدیر منصوص کرانما حق گفت مردش آن نیست که من جرم و با حق متحد مگر آن
 کفر است و موجب تنزل و بلکه معنی قول او آنست که نسیم موجود حق است بجهان فایده فی الالباب صوفیه شیار انملوت
 حق می بیند تعالی و تقدیر محاسن سماء و صفات او بجهان می بخازند بی شائبه تنزل بی غلبه تغییر و تبدل و رنگ
 بلکه علی ان شخص نیست شود می توان گفت که آن ظل آن شخص است نسبت عینیت او و یا آن شخص تنزل نموده
 بصورتی تنزل نموده است بلکه ان شخص بر صفت اصالت خود است و ظل او مع وجود آمده است بی شائبه تنزل و
 هر چند بعضی اوقات جمعی را بوجه کمال محبت که بوجود شخص پیدا کرده اند و وجود سایه از نظرشان مخفی گردد و غیر
 از شخص بجز چیز شود ایشان نباشد شاید که بگویند که ظل عین شخص است معنی ظل معده است موجود همان شخص است
 پس این سخن لازم آمد که بیاورد و صوفیه بگوید حق تعالی عین حق جل سلطان بر شیا از حق باشند تعالی حق جل
 شایسته است کلام ایشان که هر که است بر آن است باشد که مختار نظام ارام است و نزاع و بیان نظام ارام صوفیه نظام که
 سبب بجهان می بود اعیان فی کفینه ثابت باشد و آن که بود و این فرق است که صوفیه شیار انملوت حق
 می گویند تعالی و نظام این افتخار تماشایی می بیند از همه تجویز نمودن تو هم حلول و تمام رسایل صوفیه شیار انملوت
 بجهان معده منافی می بیند و موجود خارج جز حق را نمی بیند بجهان و نظام اشیا موجودات فنا جیه می بیند
 پس شایسته است فرقی بین حق ثابت شده با صوفیه بر چند عالم است و منافی می بیند اما در میان وجود و نبی آنرا
 شایسته می بیند از ذات حق می گویند و اکثریت و بجهان فایده فی کفینه است که می گویند که این بود و نبی

و آنرا شما هدایت خود میگوئید پس حق بجا خواهد رفت نهایت شما و را حق چه خواهد بود گوئیم که از حق
حق میرویم جل سلطان و از شائبه ظلمت گریخته باصل الاصل می پوئیم و از تجلیات عرض نموده تجلی را بسجیم
و ظهورات را در پس شائبه ظاهر در اطلال بطون میجوئیم چون بر اطنین مراتب متفاوت است از یک اطنین باطنیت
و دیگر میرویم از ان اطنین ثالث قدم بهیم اما اندک است حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بسیط حقیقی
است اما واسع است نیز نه بآن وسعت که طول عرض دارد که از امارات مکان علامات حادث است وسعت او
تعالی در رنگ و بسمانه چون بجا گوئیم است سیر که در آن وسعت واقع میشود نیز چون بجا گوئیم است حد سیر
با وجود چونی و چند بقوت چونی و بجا گوئی قطم آن منازل چونی میاید و از چونی بچونی گراید بجا
بی سیر بکار حقیقت معامله چه در یابد و گرفتار آن عالم چون از چونی چه خبر دارند رسانی خود را عرض
می انگارند و بنا و آن خود و سبایه می نمایند بخردی چند خود و بخیر و عیب پسند بر علم هر چه انقد می تواند
که نهایت انبیا علیهم الصلوات و آیتها بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و لجات نیز حق است
سبحانه و نهایت اینان با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوات و لجات متحد نیست بلکه با یکدیگر هیچ
نسبته ندارند پس آنکه جمع را نهایتی همیشه باشد که در او نهایت اینان بود و در نهایت آن بزرگواران
علیهم الصلوات و لجات باشد پس است آنکه نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان طوایف علی
تفاوت و جابجایی ثابت یا آنکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول بحق میدانند جل سلطان لیکن بسیار نیستند
که ظلال ظهورات حق را هم حق میدانند تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات آنظلال ظهورات پر نهایت
جمع ارباب نهایتا نفس الامر وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بر جمعی شهبازها حق است سبحانه پس اگر بنا
یکی ظلال ظهورات حق باشند تعالی و تقدس که نهایت دیگر است بر جمعی حقانیت نهایت آن یکی وصول بحق
باشد تعالی که ما و از آن ظلال ظهورات است چرا مستبعد بود و چرا محال انکار و شبهه باشد قاصری کردند
این لفظ را طعن قصود حاشی که بر ارم زبان این کلام را به همه شیرین جهان نسبت این سلسله اند و هر چه
از حیل جهان بگذرد این سلسله را به دنیا اغفر نهاد و دنیا و اسفناقی امرنا و ثبت اقدما و از نفس تعالی
الکفرین مکتوب چهل و چهارم به محض صا و ق که حاجی محمود صید و ریافته در جواب استفسار او که از وصفت
وجود پرسید بود و تطبیق دادن آنرا به علوم شریعیه و بصیایا پرسید بود و از حیل سبحانه عبدالحییم بنی استنایان و کلام

و اینند چاشنی از آنها و چه می نمایند و بطریق انوکس بر قومی از نهایت دباطن مبتدی شدند می نمایند و چون
 ظاهر بیاطن او مرتبه است و قوت تعلی در میان ظاهر بیاطن او ثابت است اما چنان بر تو نهایت آن چنان
 و اینست از باطن این ظاهر مبتدی می شود و ظاهر بزرگ بیاطن او منقطع سازد و ذوق یافت بی اختیار و ظاهر
 او پیدا می شود پس است آمد که در مبتدی حقیقت یافت منفقوست و ذوق یافت حاصل است ازین بیان
 طریقه ای که بر نقبندید قدس است که از هر چه در وقت نسبت علیه ایشان معلوم شود مرتبه است و کمال اینها
 اینست بزرگواران در حق مریدان طالبان مفهوم می شود و در قدیم اول آنچه خود دارند بازده حوصله مرید می شود
 بطالب و در عطا می نمایند معارف و ارتباطی با لغات انکار تربیت او نماید بعضی از شاخ مسائل
 می شود قدس است که از هر چه در وقت نسبت علیه ایشان معلوم شود مرتبه است و کمال اینها
 منتهی در داند و تجویز میکند که مبتدی بی طریق بزرگواران در وقت نسبت علیه ایشان معلوم شود مرتبه است و کمال اینها
 طریق با منتهی طریق دیگر از کجا فهمید اندیش از اندراج نهایت در بدایت ازین بزرگواران سر بر زده است
 و این عبارت دالت بر مساوات اندازد و مقصودشان آنست که بدین طریق شیخ منتهی توجه تصرف خود
 چاشنی از تو نهایت خود و بطریق انوکس بر سر عطا می فرماید و در بدایت او نمائید نهایت خود و هر چه
 مساوات کجا است محل نشاء و کلام در حقیقت آن چه گنجایش ترده است این اندراج دولتی است این عظیم
 مبتدی این طریق هر چند حکم منتهی نماید اما از دو نهایت بی نصیبیت و منافع اگر این مبتدی با وضعت قطع
 طریق و سوال طی منازل آن نه از دولت نهایت بی نصیبیت بدرفت آن در و نمک کلیت او را می شود
 اندک و خجسته است این مجاب طریق دیگر که از نهایت دو و از کارند و در قطع منازل طی مسافتات زیر بار و این
 و این اگر ایشان از وضعت این قطع نه از دولت نهایت بی نصیبیت بدرفت آن در و نمک کلیت او را می شود
 طریق و مبتدی این طریق دیگر که از نهایت دو و از کارند و در قطع منازل طی مسافتات زیر بار و این
 منتهیان این طریق و طریق دیگر که از نهایت دو و از کارند و در قطع منازل طی مسافتات زیر بار و این
 بلکه نهایت این طریقه ملایم را در نهایتهاست و این طریقه منتهیان این طریق و طریق دیگر که از نهایت دو و از کارند و در قطع منازل طی مسافتات زیر بار و این
 آیند شاید با و از نهایتی که بابت نهایت از نهایتهاست و این طریقه منتهیان این طریق و طریق دیگر که از نهایت دو و از کارند و در قطع منازل طی مسافتات زیر بار و این
 نهاده بود که است از بهار می رسد چنانست که در این طریقه منتهیان این طریق و طریق دیگر که از نهایت دو و از کارند و در قطع منازل طی مسافتات زیر بار و این

حضرت جل سلطان ذوق یافت است نه یافت این سخن بسیار عجیب است و در نهایت در بدایت است که بگویند
 عذبه خاص این بزرگواران است و در آن مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص با آنهاست لیکن چون
 چاشنی از نهایت در بدایت و ج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر است و چون از عذبه به عالم برین ذوق
 و از ابتدا متوسط آید ذوق یافت نیز درنگ یافت و بعد کم رفته یافت یا نه ذوق یافت و چون کار نهایت رسیده
 یافت میسر گردد و ذوق یافت منقود بود و چون ذوق یافت در نهایت منقود است تا به اتمام و صلا و در حق و
 کمتر است منتهی ذوق و صلا و از قدم اول گذشته است و در آخر محمول از او به جلا و بی مزگی گشته کان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بارک متوصل الحزن و دائم الفکر سوال چون منتهی یافت
 مطلوب بیشتر ذوق یافت چراغ منقود گشت و بگذشت می چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجای یافت
 جواب یافت نصیب باطن منتهی است که بعد لقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت به این لب مشرف گشته است
 و چون باطن از بظاہر تعلق کمتر مانده است تا چنانست باطن بظاہر سرایت نکند از یافت باطن بظاہر ذوق
 نگیرد و لذت نشود پس باطن منتهی بلیات مطلوب حاصل بود و بظاہر از ذوق آن یافت نشد باقی ماند ذوق
 باطن که یافت نصیب است چون باطن نصیبی بجوئی یافته است آن ذوق او نیز از عالم بجوئی خواهد بود و در
 ظاهر که ملر بر چون است نخواهد آمد پس بسیار است که بظاہر نفی ذوق از باطن نماید و باطن را نیز در رنگ خود
 بجلا و داند ذوق چون نگیرد ذوق بجوئی دیگر و چون ظاهر منتهی از ذوق باطن خبر ندارد و علوم
 ظاهر برین باطن منتهی چه خبر خواهند داشت غیر از کجا نصیبان چه خواهد بود ذوقی که به هم نشان در ذوق
 ظاهر است که از عالم چون است از کجا است که سماع رقص صبحیه مضطرب مثال اینها که از احوال ظاهر است
 و از ذواق صورت نزد ایشان عزیزا وجود است و عظیم القدر بلکه بسیار است که ذواق و موجد منحصر درین
 بود اند و کمالات را غیر این امور نمی نمایند و هم بسیار است که در احوال ظاهر نسبت باحوال باطن
 حکم چون در نسبت به چون نسبت است که باطن منتهی به یافت دارد و هم ذوق یافت غایت مافی الباب چون
 آن ذوق از عالم بجوئی نصیبی دارد و بدین ظاهر و نفی در آید بلکه بظاہر نفی آن ذوق حاکم است هر چند یافت
 ظاهر اطلاع از ذوق آن یافت را نمی تواند دریا پس نظر بظاہر تو انگشت که منتهی یافت میسر است از ذوق باطن منقود
 است و بعد می شنیدین طریق عا که ذوق یافت یا اثبات میانین با وجود فقدان یافت باطل است که این بزرگواران

رسانند و اگر فرصت قطع آن ندهند بتوقفات مبتلا سازند نزدیک است که سیر فاقی را داخل مالا یعنی
 بشود و دوازده سال حاصل مطلوب بخدا نود و آید سیر نفسی هر قدر که قطع کرده شود مختتم است
 که از سینه مجسمه رفتن است نعمت عظیم است که این سیر را انجام رساند و میران را نره نفس را مدجه و کار است
 که کسی تلویذات نفس را در مراتب آفاق مشاهده نماید و تغییرات خود را در آفاق معاینه کند چنانچه عفت
 قلب در امتداد مراتب مثال معلوم سازد و آن صفای بصورت نور سرخ به پند چو اوج جان خود را
 کار نفرماید و بفرست خود صفای آن را حواله نکند مثلی مشهور است که دوازده سال که بطبیعت صحیح است
 چه بود جان صحیح خود تلویذات احوال خواهد دریافت برضر صحت و سقم خود معلوم خواهد ساخت آنرا
 سیر آفاقی علوم معارف و تجلیات و ظهورات بسیار دارد اما جمیع آنها را جمع به ظلال است و
 تسلی الشبه مثال هرگاه نفسی در ظلال تعلق داشته باشد چنانچه در رسائل و مکاتیب تحقیق آن
 نموده است سیر آفاقی باید که بطل انطل متعلق شود چه آفاق همچون طل است مرا نفس و مراتب است
 مرئوس و او را سبحانه باید دانست که احوال نفس را که در مراتب آفاق مشاهده مینماید صفای تجلیه از احوال معلوم
 میسازند در رنگ است که کسی در خواب یاد واقعه در عالم مثال خود را پادشاه بیند یا خود را قطب و قوت
 آنجا مشاهده نماید فی الحقیقه نه پادشاه است و نه قطب است پادشاه و قطب است که در خارج باین منصب
 گردد غایب مافی الباب ازین خواب ازین واقعه استعدا پادشاهیت و قابلیت قطبیت را معلوم میکند
 جانی باید کند تا معامله از قوت بفعل آید از گوشش با غوش بسد و با سخن ضعیف تر که تجلیه منظر النفس
 است آنچه در سیر فاقی دیده است استعداد و قابلیت تر که تجلیه است پس ادعای سیر نفسی خود را مگر
 و سطر نه بیند و بوجدان خود را مصفی نیابد فی الحقیقه از فانی نصیب است و از تحقق معانی باقی بهره
 و از اطوار سبعه بحر نیست بدینا ورده پناچار سیر نفسی در احوال سیر بدست تمامی سیر الی الله مقام قنات مرئوس
 بتامی سیر نفسی و سیر هدیه احوال بعد از این نفسی صورت میگیرد و در کیف احوال سعاد و دوهنا به قلیل احوال
 حیوانیه سعاد و آثار احوال در سیر نفسی تعلیق علمی جمیع بذات سالک غریب بوده زایل میگردد و گرفتاری که بخواهد
 مرتفع میشود گرفتاری بزرگ در ضمن احوال گرفتاری ذات او نیز زایل میگردد چه گرفتاریها و بزرگترین بوسه آفاقی
 نادر است پس است که سیر فاقی در ضمن سیر نفسی قطع گشته سالک باین سیر هم گرفتاری

و تعلق گرفتار می بخیر بندید و مرقع میگردد و چون با سبیلای محبت خداوندی جل سلطانیه
محبت ماسوی بالکل زایل گشت و محبت و گرفتار خلی خداوندی جل سلطانیه بجا آن گشت ناجای او
مذایل اخلاق و دیو و تمام مرتفع شد و تحلی با خلق حمید گشت و بمقامات عشرت بحق آمد و آنچه از آفاق
تعلق و شفت بی سوره سلوک بتفصیل و بی مایعات مجاہدات شد و پیشه زیاده که محبت تقاضا اطاعت محبوب
میناید و چون محبت بکمال رسید اطاعت تمام حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بر وجه تمام باندازه قوت بشری حاصل
گشت مقامات عشره میسر شد و بهرین محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد نفس نیز با بنجام رسید زیرا که محبت
مصادوق فرموده علیه علی که الصلوٰۃ و السلام لم یوج من حب و چون محبوب ماورای آفاق و نفس است
محب نیز بکمال محبت از آفاق و نفس باید گذشت پس با چار سیر نفسی با نیز و پس گذارد و دولت محبت حاصل
گردد پس این بزرگواران بدولت محبت نه آفاق کار دارند و نه با نفس بلکه آفاق و نفس تا به کار ایشان
و سلوک و جذب بتفصیلی جامع ایشان بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب بکمال لازم است و محبت
محبوب بر بوطیاتیان شریعت است علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام التحیه که دین مرضی اوست تعالی بکمال
کمال محبت کمال اتیان شریعت آمد و انبیا کمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاص که در جمیع
اقوال و اعمال مستترند و جمیع حرکات و سکنات متصور باشد که نصیب بخلی است بفتح لام مخفصان کمال سلام
ازین مباح و پابند بخلصوٰۃ علی خطر عظیم شنیده باشند بر اصل سخن رویم و گوئیم که مقصود از سیر سلوک جذب
و تصفیه تطهیر نفس است لا اخلاق و رویه و متعارف زیرا که رئیس آن همه و ایم گرفتاری است نفس حصول
مردات و هوای نفس است پس از سیر نفسی چاره نبود و از صفات و سیر صفات حمیده رفتن گذراند و سیر آفاق
مناجی از مقصود است و غرض مقصد بیان متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری نفس
چه بهتر از آنکه کسی دست میدارد بواسطه دوستی خود دوست میدارد اگر فرزند مال او دست میدارد
پس ای شمع و شمع خود دوست میدارد و چون در سیر نفسی دوستی خود بواسطه سبیلای محبت حق
سبل و ملازمت گشت دوستی فرزند مال دشمن آن نیز زایل شد پس سیر نفسی در می آید و سیر آفاق
ببخل و دشمن آن میسر گشت لهذا سیر دنیا بعلوم و تعلیمات و نفس مقصود گشت آفاق بتفصیل
و دشمن قطع شد و سیر آفاق به سیر نفس است اگر دوستی قطع آن ببندد بی تحمل و قنات به بنجام

علو فطرت و سمو محبت ابتدای طریقت از سیر نفسی قرار داده اند و سیر فاقی را در ضمن آن سیر قطع نموده سفر
 در وطن رعبا را نشان کسایت ازین سیر است و طریق این بزرگواران راه اقرب است و بوصول
 نزدیکی و نهایت سیر دیگران بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت سیر و بدایت سیر هر کس با کمال
 طریق این بزرگواران میان سائر طرق مشایخ قدس اسرار جمیع بسیار عکاست و حضور و کمال ایشان
 توان گفت که فوق آگاهی می اکثرشان است از اینجا است که فرموده اند نسبت با غرق همه بهمه است از نسبت
 حضور آگاهی دارد داشته اند لیکن چون ما و ارمی آفاق و نفس اسلوک جذب لایت اولیا را قدس گاهی
 و گذرگاه می ناچار این بزرگواران نیز سیر و ان آفاق و نفس خمر نداده اند و از ما و ارمی سلوک جذب به سخن نماند
 باندازه کمالات ولایت میفرمایند اهل بعد از فنا و بقا هر چه می بینند و خو می بینند و هر چه می شناسند
 می شناسند چهرت و ایشان وجود خود است و فی انفسکم افلا تبصرون بعد بجا نه انچه گفته اند که این بزرگواران
 هر چند از سیر نفس خمر نداده اند اما گرفتار نفس هم نمیند بخواهند که نفس را نیز در رنگ آفاق تحت لسان تعلیمات
 غیرت نفی آن نمایند حضرت خواجہ بزرگ قدس میفرمایند هر چه دیده شد شنیده شد و نوشته شد آن همه غیرت
 بحقیقه کمال نفی آن باید کرد و نفس بندند ولی بند نفسش نمیند به هر دم از بوی عجیبی نفس در پیش آید و
 نفس بندانی ولیکن آن نفس پاک به نفس ما هم که چه پاک از لوح خاک به اینجا سرایت باید است
 نفی غیرت دیگر است و نه تفا غیرت دیگرشان با بینا و آنکه گفته اند ولایت را سیر جذب سلوک آفاق و نفس
 قدس گاهی نیست زیرا که ما و ارمی این ارکان اربعه لایت بسا و دو مقادیر کمالات نبوت است که ولایت از این
 شجره بلند بالا است کوتاه است اکثر از صحابه انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات اقلی از سائر ائمہ بتبعیت و شرف
 انبیا علیهم الصلوٰۃ و التحیات با درج است همت گشته اند و باران که جامع جذب سلوک قطع منازل بعد نموده در
 ما و ارمی سلوک جذب به هم نهاده اند و از دایره ظلال کام برین فتنه نفس را در رنگ آفاق پس گشته اند و عقیام
 تجلی ذاتی برقی که دیگر از کالبرق انخاف است ایشان دائمی است بلکه معامله این بزرگواران فوق تجلی است
 چه برقی و چه غیر برقی زیرا که تجلی بخوان خلقت می طلبند و نقطه از طلیت برین بزرگواران کو غیبت است هدایت کمال
 این بزرگواران جذب محبت الهی است جل سلطانه و چون بعینیت بغایت خداوند جل سلطانه و عظم شان این
 محبت ساعه و ساعه استیلامی باید قوت غلبه بر دیگران ناچار محبت ماسکو درجه قدر و زوال می آرد

که این فقیر را به تسلیم آن مشرف ساخته اند و بهیست که جامع جذبه سلوک است تخلیه آنجا با هم جمع اند
و تصفیه و تزکیه آن موطن با یکدیگر مقررین این فرض و مقام متضمن آفاق است و در عین تصفیه و تزکیه
است و در عین تجلیه و نفیله و نفس جذب محصل سلوک است و نفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی هر تجلیه و جذب
است و تصفیه و تزکیه سبقت ذاتی است ملحوظ آنفرض نه آفاق پس ناچار در بطریق راه اوقیت
و به وصول نزدیکتر شد بلکه گوئیم که این طریق البته موصل است و جهال عدم حصول آنجا مفقود است و حضرت حق
سبحانه و تعالی مقامات سالک باید نمود و فرصت باید طلبید آنکه گفته ام که این طریق البته موصل است زیرا که اول
تقدم این جذب است که بدین وصول است و مواقع توقفات مانع از سلوک است یا موطن جذباتی که متضمن سلوک
نباشند و در بطریق هر مانع مرتب است زیرا که سلوک طیفی است که در ضمن جذب محصل میوزد پس آنجا سلوک با
است نه جذب بهر تدریج راه دارد و این طریق است که شاه راه فیاض علیهم الصلوات و التسلماتین بزرگواران
راه بنازل وصول علی تفاوت مراتب در جابهم رسانند و آفاق و نفس را یکجا هم فطر کرده گام گیرند و آفاق
و نفس را داند و معامله از سلوک جذب فوق برده زیرا که نهایت سلوک تا نهایت سیر ذاتی است و نهایت جذب
تا نهایت سیر نفسی چون سیر ذاتی و نفسی نهایت رسید معامله سلوک جذب تمام گشت بعد از آن سلوک جذب
و نفسی فراخ فهم بر جذب و سالک سالک مجذوب است زیرا که نزد اینها ماوراء آفاق و نفس قدحی است که
بالفرض غریبی یابند و سیر غرض نمایند و بنور آنرا تمام نمایند و هر گویید دره که برین سیر
به بود و در کریم عمری نماند و خود بود و چنانچه گذشت و دیگری فرماید و تجلی من الذات لیکن باصو
و تجلیه فالتمس الی الله صوری و مراتب بحق ماوراء و محلی این چرا باید دانست که پیران من مجذوبان
من نبوسل ایشان برین چشم و اگر ده گام به وسط شان نازیم و غورالکنا و در طریقت سیر الی الله با
گرفته ام و آنکه مولویت از توبه شریفه شان حاصل کرده ام اگر علم دارم بغیض ایشان است اگر معرفت
هم اثر ایشان ایشان طریق اندا بهر نهایتی ابداً به این بزرگواران نوشته ام نسبت بهیست
غیر نسبت از ایشان نماند و چون یک نظر شان آن دیدم که مردم را بهیست بهیست بیکه شان آن
مانده ام که در کمال سن نباشد آنکه بهیست بهیست بیکه شان آن دیدم که مردم را بهیست بهیست بیکه شان آن
نور گرفتند و گفتند من نقشبند عجب فایده ما را اند که بر نرسد بهیست بیکه شان آن دیدم که مردم را بهیست بهیست بیکه شان آن

و نیز در این کتاب در بیان دورست مقام بندگی و عطا آفرین است بدخلاف علماء مشایخ جمیع مسیحیان و در مورد مسئله التوحید و غیره از نظر استدلال است خلاف این فقیر با ایشان درین مورد از راه کشف مشهود علماء و این مورد قایلند و این فقیر بحسن این مورد بشرط جمیع خلاف شیخ علاءالدوله و مسکنه و حد و حدود علماء و میشود و قلع آن با طریقت هر چند بره کشف آورده است چه صاحب کشف آنرا قبیح نداند زیرا که مسئله متضمن احوال است و مشتمل بر معارف عجیبه فی الباطن با قامت و بنیو طین تجرین است الکفایا احوال معارف زیاده سوان بر تقدیر مشایخ بر باطل اند و حق تبارکی مشکوف و مشهود ایشان بود و احوال باطل است که محلی از ضد ندارد و در سخن فیه نشاء احوال معارف غلبه است حق است سخانه و هتلا حریف لقا بر نهی که نام نشان سوی در نظر بصیرت شان نگذارند و هم در رسم غیر غیریت را محو و تملاشی سازد و در وقت ناچار بوسیله سکر و غلبه حال با سورا سورا و هم خواهد داشت و موجود و خرقی را نخواهد دید لقا اینجا باطل چیست بطلان کجا درین متن استیلا و حق است باطل این بزرگواران محبت حق باطل و علا خود را و غیر خود را و باخته اند و از خود و غیر خود نام ایشان نگذاشته اند است که باطل از سایه ایشان بگریزد و اینجا هر حق است و برای حق است علماء و ظاهر این حقیقت ایشان چه در بیان و غیر از مخالفت صوچه نمند و از کلمات ایشان چه فرا گیرند سخن این است که او را این احوال معارف کمال دیگر است که این احوال معارف نسبت باین کمالات حکم قطره دارد نسبت بدیای محیط است آسمان نسبت بعرض آفاق و در نه بس عالیت پیش خاک شود و بر سر اصل سخن ویم و گوئیم که آنچه در خرق حجب گفته اند که در آفاق حجب طلمانی و نورانی بنماها مرتفع میگردد و چنانچه گذشت نزد فقیر این سخن محل خدشه است بلکه علا آن ثابت شده و مشهود گشته که خرق حجب طلمانی منوط بطلی حجم مراتب امکان است که لیکر آفاق و البصر نفسی است و خرق حجب نورانی مربوط البصر و صفات و اجزای است تعاقب تقدیر حقیقی فی نظره اسم و لاصفه و لا شأن باعتبار خرق فیفسر خرق حجب النورانی بنماها فشراف بالوصل النورانی و بجان هذا الوصل اقل حصول لا هذا الوصل اعز و جود این درجه آفاق معلوم نیست که نصف حجب طلمانی خرق شده باشد و خرق حجب نورانی اینجا چه صورت دارد غایب و غایب لباب و حجب طلمانی در مرتب متفاوتند که سبب تباها گردد و در حجب نفسانی در ظلمت فوق حجب قلبی است شاید بر قلیل الظلمه اگر خود را بعنوان این نسبت نسبتی و انما یزید ظلمانی نورانی تمیز شود فی الحقیقه ظلمانی ظلمانی است نور نورانی یا بصیرت را بدگر خلط کند نشاء استیلا و یا فقه طلمانی است نور حرم نماید ذلک فضل الله یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظمی

و اولی فاق نفوس است هم جزوین ابرو همان چاق و چاقو نفس چاقچه ذات اول سبحانه گنجانی نیست سها و صفات
 اولی که گنجایش هر چه در دنیا باشد است غلول و علوس و سعادت است لغت و لغت و شجر و مثال اینها بلکه ملک
 و سعادت و شایسته اینها نیز برین فاق و نفس است اینجا نیز انقباضیت زیاد از تقاضا قدرت نه ظهور کرد و تجلی
 نیز که سها و صفات و سبحانه در رنگ ذات اولی که سچون و سچونه اند و بی شبهه بودند تا از افاق و نفس برین نزدیکی
 خلطیت سها و صفات اولی که فاقیت الوصل الله الاسما و صفات اولی که تقدست عجا که در بار است اگر سخی اگر سخی
 و صفات یقینیه خود بگویم که سونق و فاق مشایخ نباشد مطابقت کشفیات این نبشوار که با و در دو کفر اول کند اگر نه
 گویم که سترایم تجویز القاب حق باطل کردیم و حجاز اطلاق ایچو علی حق سها و تقدست خود به بصورت آنچه حق است
 و شایان جناب قدس است تمام اینها درینا هم آنچه نامنا سجا قیادت است سبحانه و تکلیف میکنم و از حلال دیگران پاک
 اندر هم غم نخورم خوف از مخالفت دیگران قبیحتن شود که در عالم خود نذیبانم و در خوف خود مشبه باشم هرگاه و در
 فاقیت حقیقت کار انما نذیر و رنگ قرینه ابدی در عالم اصل او هم سازند و از اطلاق تمام بگذرند و از شبهه مثال ایا این
 شبهه که بجا بود و نذیب باشد حضرت خوابه که برین میفرمودند که عکس کمال حصول یقین است کمال اینها نذیب و شبهه
 چگونه نشود و در بیعت بیعت و تکلیف اطلاق بر تعلیل حال مقرر این رنگ و ان میسر شد بهشت معالی و حقیقت
 حق و در حاطه و در بیان کشف حقیقت کشف و مشهود ایشان بجهت پیوسته و وقایع معلوم معارفینان
 بر صانع انجاسید تا در عیاقامت و زید و بغلیل و کثیرشان الا ماشاء تعالی و ارسید اجزا الامر بفضل
 خدا و کمال سلطان طاقت که اینهمه شبهه نامی نظام است و کفر فانی شبهه مثال معلوم و در او را اینهاست
 معصوم و ساسی و عالمی با چاره از هر شبهه فیه سوره حجاب سچون گشت و از هر چه بدیع چند و چون قیامت بر سر
 فی بهشت بهی و نذیر غفلت که در حقیقت و اما انما الله شرکین اگر معلوم تاین چنین بودی هرگز بخوابت و سها
 انکاش و درین و تمیز ایشان انما الله که در فی اینها فاکر لذات صفات و حسی جل سلطان و تعلق نه شستی و سحر
 از تقدیر منزه و وقایع بود و الهیه الهی خلاف عکس و اینها با وقوع نیامدی سخن از انما الله معلوم ایشان
 به حصول پیوستگی که سینه خوشه سخن سها و اول ایشان در فی زید و انما الله سها که انما الله میایم که انما الله
 با نوح تربیت بر این است و از سها که در جهان منتقم گردید و لا یجوز که در علم و معانی سلطان غیور
 این است و این است بدان صفات و سها و تقدست معلوم که در علم و معانی و سها و تقدست معلوم که در علم و معانی

شدند و اینها سیر جوعی است که میر است بسیر عن ابد الله هم چنین سیر را که سیر فی الایا بالکشفه اند
 نیز نزول تعلق دارد و این سیر را بی تمیل و ارشاد و اراده چنانچه آن دو سیر بر حی حصول نفس ولایت کمال
 و جمعی گفته اند که هفتاد هزار حج که در جبر آمده است آن سید معین الف حجاب من نور و طلمه و سیر فاقی خرق میاید
 و بر لطیفه از لطافت سبعه ده هزار حج که میگرد و چون آن سیر بجای سید حجت ما هم تفرغ کرد و مساک
 بسیر است تحقیق شود و مقام صل بر اندیت حاصل سیر سلوک را با ولایت و نسخه جامعه کمال تمیل ایشان در میان
 آنچه برین مقیر محض فضل و کرم خداوند جل سلطان ظاهر ساخته اند و بان تسلیم فرموده انظر للنعمه و شكر اللطيفه
 تسوید میاید فاعلمه و ایا اولی الالبصار بدان شد که الله تعالی و در آن سوار بطراط حضرت شیخانه و تعلق که بچون
 بچگون است چنانچه واری آفاق است و اری نفس است نیز پس کفر فاقی را سیر الی الله گفتن و سیر فی نفسی نه بدین
 معنی ندارد بلکه بر دو سیر آفاق و نفسی داخل سیر است سیر فی الله سیریت که بر اصل از آفاق و نفس بعد است و در او را
 اینهاست عجب عالمه است سیر فی الله که سیر نفسی را داده اند و آن سیر فی نهایت گفته اند و بجز آن قطع آن مجوز
 ندانسته چنانکه گذشت چون نفس در سنگ آفاق دایره امکان است پس بر تقدیر قطع آره امکان ممکن باشد ظاهر هر یک
 امکان ایما و تحسین سیر و لا تحقیق لغضا و ابد و لا یصویر لبقا و حیث فی فیصل و الاتصال و کیف القرب
 و الکمال سبحان الله هرگاه بزرگان از آلیسرب کفایت کنند و الی الله را فی الله کارند و امکان و وجوب تصور کنند و چون
 را بچون تعبیر نمایند از خود آن است فطران چه کلمه نماید اظهار شکایت کند چه بلاست نفس را بکدام عتاب حق گفته اند
 جل و علما که سیر را با وجود وحد و نهایت بی نهایت انجاشته ظهور و صفات و جمعی حل سلطان در مرت مساک کدرین
 سیر نفسی را داده اند آن ظهور ظهور ظلی از ظلال سما و صفات نه ظهور علین و صفات چنانچه تحقیق این معنی در آخر
 این مکتوب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی چگون و چگونه این سیر و ادب با وجود و علم و تمیز بچنانچه قدس او تعالی جائز و ارم و ملک
 تعالی غیر از سبحان شریک از هر چند حقوق این کار قدس الله تعالی سر بر نه خود لازم ارم که با نوانم تربیت مربی الشان
 اما حقوق حضرت و حجب وجود جل سلطان فوق جمیع حقوق ایشان است تربیت او تعالی فوق تربیتها و میلان بن تربیت
 تعالی این طه بجات یافته اتم در ملک قدس او تعالی غیر از سبحان شریک ساخته الله تعالی هذا و اما کما کنهت و
 بچگون است هر چند این چونی و چندی هم است از جناب تعالی سلو است پس میرا آفاق و محالی
 چه دینها ظاهر گردد و در سنگ ظاهر چند و چون بول از آفاق و نفس باید گذشت و او را سه

[illegible]

اشیای مستوره را به بنید و بنج خرق حجب استنار باعتبار شهوت فکذا از این معلوم شد که آنچه
 این فقیر نوشته است از جواز خرق منافی بر عدم جواز خرق حجب نیست آن خرق دیگر است این خرق دیگر
 فلائک من المتمرین اسلام علی من تبع الهدی و التزم تابعه المصطفی علیه علی الصلوٰه و السلام علی
 مکتوب چهل و یکم شیخ فرید تباریکه صد ریاضه و بیان آنکه بمراتب نهایت الهیایه مرتبه پیش آمد
 که هر ذره آن موطن باضعاف مضاعفه از تمام اهره امکان بود و این فلک بعنایه الهی جانه بصفت
 حبیبیه علی که الصلوٰه و السلام در وقت عروج بمراتب نهایت الهیایه مرتبه پیش آمد که هر ذره آن موطن باضعاف مضاعفه
 زیاده از تمام اهره امکان بوده پس اگر ذره از آن موطن سلوک نموده قطع کرده شود کو یا زیاده از مضاعف دایره
 امکان قطع می شد به باشد فکیف که کسی ساقه طویل را از آن مرتبه طی کرده باشد معلوم شد که دایره امکان
 نسبت بمراتب وجوب فافوقها هیچ مقدار نیست کاش که حکم قطره و دشت نسبت بدریا محیط پس ناچار
 بقوت پا خویش بگوئی دست نتوان رسید بچشم خود و نمیتوان بدلائل محمل عطایا المملک الاطیاه مکتوب
 چهل و دوم به خواجہ جمال الدین حسین که مرزا اسام الدین در بیان انحصار نمودن صوفیه سیر در
 آفاق انفس و اثبات نمودن تخلیه و تجلیه در آن سیر منم نمودن حضرت ایشان قدس سر این سخن را و نهایت الهیایه

را برین نفس آفاق اثبات نمودن بعنایه الهی جانه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الصلوٰه و السلام
 علی سید المرسلین علی آله الکرام صحابه البطام الی یوم القیام فرزند عزیز بعد که بعد شکی فی الدارین بگویش
 روشن شد که چون سالک بعد از تصویف و تخلیه صفت بذر الهی جل سلطانہ تنفخال نماید ریاضات شاقه و مجاهدت
 سدیده پیش گیرد و ترکیه حاصل کند و صراط ذلیل او باخلاق حسنه تبدیل یابد و به نایاب است او را سیر در درجه های از
 دل و برین و در صبر و توکل و صفا حاصل آید و این عالمی عالمه خود را بتدریج و ترتیب عالم مثال مشاهده نماید
 و خود را از کثرات بشریت و از ذایل صفت آن پاک و صفا بیند آینه سیر فانی را تمام کرده با جمیع ارباب غف
 صفت او زید اند و هر چه از لطیفه سلجسته فی را در عالم مثال بصورت نورانی انوار مشاهده فرماید و از ذایل و علایق صفت
 بر لطیفه رانی غوری از انوار شمع در شسته اند و این سیر از لطیفه قلب بتدائیج و تدریج ترتیب لطیفه حقیقی که نهایت
 صفت را در ذایل مشاهده نماید و قساک انظار غلبه نماید و در مثال بصورت نورانی صفت خود را در عالم مثال مشاهده نماید
 و در عالم مثال سیر فانی آن سیر که در ذایل مشاهده نماید و در عالم مثال سیر فانی آن سیر که در ذایل مشاهده نماید

بر کربانیدت مشرف سازند و چون بدین مرتبت در کمال انصاف انبیاء علیهم الصلوات و التحیات مبعولت
 ذلت و غیر انصاف نیز متحقق است فی الحقیقه این شخص نیز از زمره صحاب است ملحق بکجالات انبیاء علیهم الصلوات و
 البرکات و ذوق و کرم و مود و علی که الصلوة و سلام لایذی و لا یختم لم اخر هر چند فرموده علیه و علی که
 الصلوة و سلام خیر القرون و خیر ارباب اعتبار و چون گفته و از ابا اعتبار شخاص استجانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت
 است بر فضیلت شیخ و بعد از انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات کسی نیست که برابر او بکبر سبقت کرده باشد پس باقیان این
 است او است اقدم پیشینان این ملت او حضرت فذوق و توسل او بذلت فضیلت شرف گشته است به توسط
 او از دیگران بالا گذرشته ازینجا است که فاروق اخیلفه صدیق میگفتند و در خطبه خلیفه رسول الله میخواندند شهنشاه این
 محامله حضرت صدیق است و حضرت فذوق و دریناوست خوشتر از منی که بشهر او رفعت نماید و با خط و رضا
 او مبارکه که فزاید بر اصل سخن و هم گویم که سابقان حکام هم در شمال خارج اند و از معالک ظلمانی و نورانی فوق
 کتاب ایشان در کتاب همین کتاب شمال است محاشیه و در او ایضا صحاب و صحاب شمال و کلا و بار ایشان
 علیهم السلام است غنی و دلالان ایشان جدا صحاب و این رنگ اصحاب شمال از کمال ایشان چه در این دنیا و جلالیت در
 رنگ عالم و برسان از هر ایشان چه در گذر حرف و قطعات ذراتی روز از سرشان است و مشابها و فزانی
 هنوز خارج و معوال ایشان جوان اصل ایشان از غل غار ساخته است از ابطالال لجریم خاطر ایشان و در گذشته
 و قدمان ایشانند در وجه بجا نصیبشان ایشانند که بفرماند و بگنید و در با بر اول قیامت در رنگ دیگران
 نیز و الا هم جلالت من یکتبهم فالمرص من احب بعد قدسید المرسلین علیه و علی او علیهم الصلوات و التسلیمات و صحاب
 و البیضا مکتوب چه هم بیا بدله و این دایم در بیان حق محبت باعتبار شهود است نه با نقاب و جو و مایه
 و کمال که شد سلام علی عبا و کمال این طبعی خرق محبت و معانی شهود بهای از حضرت ذات تعالی و تعالی
 قدس تر از این است که باعتبار شهود است خرق است با نقاب و جو و خرق و جو که منحس است و حق شود و هر کس بگوید
 بر چند انصاف قل قلیل و خرق اصون و در چند و خبر کرده است ان صدیق این عجاوب من نور و ظلمه کون
 و خرق سبب است جبهه با انتهی الیه بصره من مبله مراد ازین کشف و خرق خرق و وجودی است که منحس است
 و انچه ازین غیر در بعضی سهاکی خود نموده است بهت از خرق محبت از حضرت ذات تعالی و تقدس از
 ازین خرق است شهود است نه با نقاب و جو و خرق محبت است که است فریاد که او ای محبت است

تمام دایره عالم مکان پس از اینجا فضیلت این فکر را باید دریافت که تمام دنیا را در حین آن هیچ مقدار
و حساسیتی کاشکی حکم قطره داشت نسبت بدنی محیط عظمت این کلمه طیبه باعتبار درجات گونیده است
هر چند وجه گونیده بیشتر ظهور این عظمت بیشتر نزدیک وجه شتابان اذ انما زودته نظر ابرار و روی در دنیا معلوم
نیت که برابر این شتاب که کسی گوشت خزیده با و بنابر این کلمه طیبه متولد و محفوظ بود اما چه توانا کرد و جمیع
نیست ان غفلت و خطا خلل چاره نه دنیا اتم لذات و اغراض الدنیا کشته قدس سبحان ابد العز
عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین مکتوب سی هشتم بحاجی یوسف کشمیری صد و رتبه
در بیان آن کلمه اعلی در باطن برابر خرد له تعلق بدنی نیست هر چند ظاهر دنیا و سبب دنیا و نسبت
نمایند و مایاسب ذلک الحمد لله و سلام علی عبادہ صلی علی معرفه خدا جل سلطانہ بر آن کس حرام که برابر
خرد له در باطن و محبت دنیا بود و باطن را این قدر تعلق بدنی باشد و یا این مقدار خاطر از دنیا
در باطن او خطو کند مانند ظاهر او که از باطن بر اصل جدا افتاده است و از آخرت بدنی آمده و خطاط
مردم پیدا کرده حصول النسبته المستروطه فی الافاده والاستفاده اگر سخن از دنیا گوید و با سبب
در نیوی ثابت نماید گنجایش دارد و هیچ مذموم نبود بلکه محمود بود و تا حقوق عباد و معطل نشود و طریق افاده
و استفاده سد و دیگر در این باطن این شخص بهتر از ظاهر است حکم خوبی نامی گندم فروش دارد
مردم ظاهر بین در رنگ خود نیاور گندم نامی جو فروش تصور نمایند و ظاهر او را از باطن او
بهتر میدانند و خیال میکنند که بظاهر بی تعلق و اوی نماید و باطن گرفتار است ربنا افحش بینا و بین
قومنا بالحق وانت خیر القانتین السلام علی من تبع الهدی الزمنا بقعه لمصطفی علیه علی آله الصلوٰۃ
القیلیمات اعلی مکتوب سی و نهم بسید عبد الباقی سارنگپوری صد و ریافته در بیان اصحاب
یعین اصحاب شمال سابقان مایاسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین
بدان ارشاد است که اصحاب شمال اصحاب حجب ظلمانی اند و اصحاب یحیی اصحاب ارباب حجب رانی سابقان
آنند که ازین حجب ازان حجب برآمده و یکقدم بر شمال قدم گیریم یعنی نهاده گویی سبقت بیدان اصل نهاده
و از ظلال مکانی در ظلال جوی بالا گذشتہ از هم صفت از شان اعتبار جزوات نحوسته تعالی تقدیر اصحاب
و شفا و اند و اصحاب یحیی اهل سلام با با لیت اند و سابقان با اصالة انبیاء علیهم الصلوٰۃ التسلیمات و

11031

4

و آنکه گفته که این مرتبه زیاده که در اتم سابقه کتاب کبار است بلکه شریح رسوم کفر و ذایل شرک
از آنکه بیشتر محتاج شفاعت این مرتبه است و اتم سابقه جمعی بر کفر مصر بودند و جمع دیگر ایمان با خدا
آوردند و متعالی و اتم نمودند اما گشت این مرتبه پرگناه اگر مثل کلمه طیبه شفیق ایشان نمی بود و مثل
خاتم الرسل علیه السلام صلوات و نجات شفاعت شان نمی نمودند ^{و در مرتبه} و مرتبه غفور و غفور
غفران حق جل و علا که در شان این مرتبه بکار خواهد رفت معلوم است که در شان عظیم ماضیه بکار خواهد رفت
راگو یابای این است بر ذوق خیره ساخته اند که مستحق کرامت گنایگانند و چون حق سبحانه
عفو و مغفرت را دوست میدارد و هیچ با و از برای عفو و مغفرت برابر است ^{این} و تقصیر نیست لاجرم این مرتبه اتم
گشت و کلمه طیبه که شفاعت کننده ایشان است فضل از آید و پیغمبر شفیق ایشان سید الانبیا خطابیه علیه
اسلام و نجات اولئك بئد الله منيتناهم حسرات و كان الله غفورا رحیما علی ارحم الراحمین چنین باشد
و اگر ماکرین چنین بودند با کریان کلی را و شرافت بود و كان ذلك على الله يسيرا و الله اعلم
بما نناق امرنا و ثبت قدامنا و انضی ناعی القوم الکفرین و نیز از فضائل شکیسته نوقال رسول الله صلی
سنة علی که در سلم و بارک قال لا اله الا الله و دخل الجنة کوزة نظر ان تعجب از آنکه بیک کلمه قل لا اله الا الله که در
جزایر شود از بركات این کلمه طیبه ایف نیندند محسوس این غیر شده است اگر تمام لم بیک گفتن این طیبه بیش از
بهشت فرستند گنجایش دارد و بیشتر و دیگر در کلمات این کلمه قدسه اگر تمام قسمت کنند ابد آباد و همه پاک
کنند همه ایستاد گردانند و کیف که باین کلمه طیبه مقدمه سوال است و بگویند بخوانید نظام باید رسالت بود
قرین و مجموع این کلمه کلمات ولایت نبوت است و سالی این هر دو سعادت است که ولایت از علما
نکابل پاک سازد و نبوت را بدجه علیا رساند اللهم لاخرنا من بركات هذه الکلمه الطیبه و ثبتها علیها
و امننا علی تصدیقها و شرفنا مع المصدقین لها و اعلنا لجنه بجزمتها و خبرته ببلغها علیهم السلام و انما
و انما سائر الکلمات ایضا چون نظر و قد علم پس از در بیان است و در نزد مسلمانان عینیه در آنرا چون
بیایم کلمه طیبه لا اله الا الله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توان گفت بجز در این کلمه مقدس قطع مسافت نتوان نمود و بیک
کلمه طیبه و نه آن طریقی هم با او اعانت حقیقتا بخوبی مقدس است و ما از این مسافت قطع نمائید از خود
و بحق جل و علا نزد یکدیگر می افتد و هر جزوی از انان مسافت باضعافت زیادتر است

[illegible]

از نزد حق جل و علما نازل میگردد که صلوای از خطا جدا و مبیاز محض از بطل نماید پس حکام اجتهاد نیز در زمان
آن سر عاید علی اله الصلوات و السلام بعد از نزول وحی که نیز صواب خطا و قطع ثبوت بودند و تمام خطاها
پس جمیع حکام که در زمان آن سر و علیه علی اله الصلوات و السلام که ثبوت پویستند قطعی اند و از تمام خطا محفوظ
از آن که بوجوب قطعی ثابت گشته اند ابتدا و نهتها مقصود و استنباط واجتهاد این حکام آن بود که مجتهدان مستنبطان
حکامی از نزد حق جل و علما نازل میگردد که صلوای از خطا جدا و مبیاز محض از بطل حاصل آید و محکم و مصیبت
تفاوت الراجحان و ابیابند پس حکام اجتهاد ویر هم درجات مجتهدان بلند گشت هم قطعیات آن احکام بعد از نزول
و ثبوت شد که می بعد از انقضای ثبوت حکام اجتهاد ویر یعنی اند که مفید عمل اند نه مثبت عقدا که منکر اینها کافر
کرد و دیگر که جناب مجتهدان بر آن حکم منعقد شوند اینسان مثبت عقدا و نیز باشند و نعمتم لکتاب بالجملة مسته
فی فضائل ابن بیت الرسول علیه علی اله الصلوة و السلام الیکات و لکجات روی ابن عبد الله و انه قال
علیه علی اله الصلوة و السلام احب علیاً فقد احببنی و ابر الغیض علیاً فقد ابغضنی و من فرغ من علیاً فقد اذانی
و من اذانی فقد اذنی المسخر الخ الترمذی الحاکم و صححه عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
امر لی بحب بعدة و اخر لی انی بحبهم قبل ان یبعثهم لانا قال علی بنهم یقولون لک ثلثا و اثنو و الکفاد و السلام
اخرج الطبرانی الحاکم بن مسعود عنی الله تعالی عنه انه قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم النظر الی علی عبادة
سنة و من انشأ عن البراریت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسن علی تقه و هو یقول علیه علی اله الصلوة
و السلام لای فی جنابة و خرج البخاری عن ابی بکر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی السجدة و حسن
حسبته یطرق الی الناصرة فلیمره و یقول ان بنی هاشم یصلون بعدک صلیت بر من یقتس من المسلمین اخرج الترمذی عن
بنی یقال ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم و حسن علیه و آله و سلم قال ان انبا بنی انبا بنی الله تعالی انهما قال
و حب من یحبهما اخرج الترمذی عن ان قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای بل بیتک حب الیک قال الحسن
و رد السور بن الحرثان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فاطمة بضعة منی فمن احبها ابغضنی فی وایه یرحمی
ما الیها و یرحمی ما اذما و اخرج الحاکم عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لعلی فاطمة حب الیک تنکح انت
اخر علی منها عن عائشة رضی الله عنها قالت اناس یخبرون بسلام یوم غنم ثلثة یسبون علیاً منکرة رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یخبر فی غنم فیه عارضة و فطنة و عصفرة

چه آنکه و گاهی چیزی نوشته است ایضا و مؤلفی تصدیق کرده هرگاه درین کار شده باشد نعمت تمام گشته
و صحت آن بآن پوسته ضلالت بعد آن چه می خواهد داشت و یک است چه خواهد نوشت که دفع ضلالت
آنچه در بیت نوشته شده است اگر کافی نیست دفع ضلالت میکند و در یک است با وجود شدت مرتجع
نویسد که دفع ضلالت نماید ازین جا حضرت فاروق نوشته است که این کلام بنا بر شریعت بی قصد ایشان بزرگان
رفته است تحقیق این معنی بکلیه بیحد و بیقفنا آن نماید و درین اثنا سخن اختلاف بلند گشت حضرت پیغمبر و فرمودند
که برخیزید و بخانه تکیه که نزاع در حضور پیغمبر میسر نیست و اگر از آن مقوله سخن بفرمودند و از دوات قرطاس
نگردند باید دانست که خدائی که صحاب کرام در امور اجتماعیه بآن سرور علیه السلام صلوات و تسلیت می نمودند اگر چه
بالسبب آنکه شایسته بود او تعصب بایشان بفرموده اهل ابدال می کشیدند و از ربه اهل اسلام بزرگ انداخته بود و او
و سوء معاشرت بآن سرور کفرست علیه السلام صلوات و تسلیت تا عافا ان الله سبحانه و تعالی اختلاف بنا بر عقاید
افراخته و ابوده است زیرا که شخصی که پایه اجتماع داشته باشد در احکام اجتماعیه و تعلیم اجتماعیه و امری بگریزی
خطا و منهی عنه امری در احکام منزله امری اجتماعیه و امری در احکام منزله امری غیر تعلیمیه که آنجا گنجایش ندارد و ایمان و
انقیاد آنها و جریب غایب مانای الباطن محاب قرآن از تحلفات برگزیده و از آرائش عبارتست یعنی سهام ایشان
باصلاح باطن بوده است و ظاهر ایشان از نظرشان بطرح غیر مطر بوده مراعات آداب در آن قرن بااعتبار
حقیقت معنی بود نه باعتبار صورت و فقط مثال امر رسول علیه السلام که الصلوة و السلام ایشان بپرده صفت
از امام ضیاء آن سرور علیه السلام صلوات و تسلیت معامله شان با او می نمود و او را در اوج خود رافا می نمود و بپرده
علیه السلام صلوات و تسلیت و از کمال اعتقاد و اخلاص با کمال آن سرور علیه السلام صلوات و تسلیت می نمودند
که بزرگترین فتنه بلکه درنگ بکلیات آنرا فرمود و میزد و میزد و خون مبارک او را بعد از قصد کمال اخلاص و شوق و محبت
است اگر عباد که موافق اولویت زمان و این که پراکنده و خارج است از آن بزرگان و این در نزد ایشان بزرگان
علیه السلام صلوات و تسلیت محال نیک بود و باید آورد و جمال عباد باید نوشت افکار هر قسم که باطن می باید ساخت
نهیست که سبحانه لموفق رسول چون احکام اجتماعیه احتمال خطا گنجایش نداشت و فوق جمیع احکام شرعیه از آن سرور منقول
علیه السلام صلوات و تسلیت حکم چون نموده آید و احکام اجتماعیه و شرفی الحال احکام منزله سما و گشته است زیرا که بزرگان
انبیاء جانی نیست علی علیه السلام صلوات و تسلیت و احکام اجتماعیه بعد از ثبوت اجتماع مستنبط و خلاصه آرای ایشان حکم

جلد

مخالفت کرده اند و اظهار می دارند که این کتاب را در میان ما

قول صحابی باطل است و بدین جهت است که گنجایش مخالفه آرای صحاب کرام است یا یکدیگر مخالفه نمائند
 بر این است که بانی آنکه گوئیم صاحب کرام در این جهت باین سر و علیه علی الصلوٰه و السلام التیاح حکم نموده و چون
 نزول کلام در خلاف ایشان نیامده و برخلاف ایشان مندرج در کتب پیشین گذشت از این اختلاف نامرعی
 نامستول حق بود جل شانہ البتہ مستل آن مدعی برکنندگان و عیدانزل کشی نمی بینی جماعتی در میان آن سر و علیه
 علی الصلوٰه و السلام فرمودند و چون آن صورت و در میان آن فرستاد گشت قال استبارک تعالیٰ الله
 امنوا لا تغفلوا عن حق صلاتکم و لا حجتکم و لا تقبلوا بحکم بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تعلمون
 بدین اختلاف عظیم واقع شد بود حضرت فاروق و سعد و حکم قبل آن باری نموده بودند و دیگران تجلیض فیهم
 کرده بودند و قبل از آن سر و علیه علی الصلوٰه و السلام التیاح حکم تجلیض فیهم نموده و موضع اختلاف باین است
 قبله است خلتانی که در میان قرطاس نموده بودند و سر و علیه علی الصلوٰه و السلام التیاح حکم تجلیض فیهم
 قرطاس نموده بود تا از ایشان چیزی بزیستند و گفتند قرطاس باید که در میان دیگران بماند و قرطاس و دیگر
 حضرت فاروق از این جماعت بود که باین میان قرطاس رضی شده گفت حسبات الله عثمان ازین راه بر حضرت
 زیر کرد و اند و باینها اطمینان نشین کرده اند فی حقیقه محل طعن نیست زیرا که حضرت فاروق دانسته بودند که
 و ان حق منقطع گشته است احکام تمام شد و غیر از این اجتهاد و اثبات احکام گنجایش نموده و در وقت آن سر و علیه
 علی الصلوٰه و السلام هر چه خواهند نوشت از امور جهاد و غیره بود که دیگر از اذن شرکت است بحکم فاعبروا بالقر
 الالبصا علیهم و ان یکدر یطوخلو علیه و جمیع ایشان از تصدیق نباید و باری اجتهاد و دیگران گفت باید که باین
 کتابه یعنی قرآن مجید قیاس اجتهاد است مستطاب را کافی است احکام از اینجا استنباط خواهند نمود و تخصیص
 کتاب الله تواند بود که برای آن با که بقرا معلوم کرده باشند که این احکام که در میان نوشته شده اند ماخذ آنها
 و کتاب است نه سنت و اگر سنت نموده آید پس من حضرت فاروق از جهت شفقت مهربانی بوده که آن حضرت و
 و جمیع با کمر تصدیق گشته چنانکه امر ایشان سر و علیه علی الصلوٰه و السلام نیز بر امتحان بوده و جواب دیگر
 از این استنباط آن بوده باشد اگر امر توفیق باری جواب بود و تبلیغ آن باینکه فرمود و بموجب اختلاف اعراض
 نمود و سوال حضرت فاروق از آنوقت گفته اجماع است و حق را و از آنچه باشد جواب حضرت فاروق شاید
 وقت نهیده باشد باین کتاب ایشان بر هر طرح معجزه قیاس واقع شده است چنانکه ملاحظه کتب متوجه

اہل صلوٰۃ و السلام قال علیہ علی الہ صلوٰۃ و السلام من جہم جہمی و جہمی جہمی کہ با ایشان دشمنی است بدین معنی
 دشمن است کہما قال علیہ صلوٰۃ و السلام من بعضہم فبعضی البعضہم یعنی محبتی کہ با صاحب من متعلق شدہ است
 بہاں محبت است کہ بمن متعلق گرفتہ است و جہمی بعض ایشان بہاں بعض است کہ بمن متعلق گشتہ است طلحہ و زبیر
 رضی اللہ عنہما از کبار اصحاب اند و عشرہ مبشرہ بحث طعن تشنیع ایشان مناسب است و لعن بطرد ایشان عائد
 بلاء و طرد ہماں طلحہ و زبیر اند کہ حضرت فاروق خلافت بعد خود میان ایشان نفرستاد گشتہ است طلحہ و زبیر را و
 انہما است و زبیر جیم کی در یک مہل و ضحیٰ طلحہ و زبیر با خیار و نصیب خلافت را گذشتند و ہر یکی ترک حاکم گشتہ
 و ہماں طلحہ است کہ بدر خود را بوسطہ سواد کتبہ بآن سرور علیہ علی الہ صلوٰۃ و السلام از بوجوئہ بود کہ شہادت
 و سرور او ملازمت آن سرور در دہدہ و قرآن مجید کتاب و برین فعل آید و ہماں بہرست کہ بخیر صادق علیہ علی
 صلوٰۃ و السلام تل او را عید بنسخ فرمودہ است قال علیہ علی الہ صلوٰۃ و السلام قاتل زبیر بنہا طاع و
 لا عن زبیر قاتل او ہر یک کی اندر فالحمد ثم الحمد الحمد عن طعن بالمدین ثم کبراء الاسلام الذین بذلوا جانہم
 فی علل کلمۃ الاسلام نصرۃ سید الانام و نقضوا اہلہم لتایید الدین باللیل والنہار فی السراہن و ترکوا
 الرسول عشاء ثم قبالہم و اولیہم از او ہم اوطانہم و مسالہم و عیونہم و زروعہم و شجرانہم انہا ہر شجر و اثر
 الرسول علیہ علیہ صلوٰۃ و السلام علی کسبہم خیار و محبتہ علی محبتہم و محبتہ ہر اہل و ذریاتہم و ہم الذین باوا شرف ایتہ
 و فازوا فی صحبتہ برکات النبوۃ و شاد ہوا و الحی شرفوا بحصول الملک و اوانحوا و ارق العجرات حتی صار عینہم
 و عینہم عینا و حلوہم لبقین لایطی حد من حدہم حتی لایبزم لفاق غیرہم مثل احد و باسلیج اتفاق شہیر
 و لا انصیفہ و ہم الذین انشی اللہ تعالیٰ علیہم القرآن المجید رضی عنہم صلوٰۃ و سلام علیہم و مثلہم التورۃ و مثلہم
 فی انجیل کزیر اخرج شطاہ فاذکرہا لستقلظ فاستقوا علی سوقہ لیبجی الودع لیبغی باجہ الکفایہ
 تعالیٰ علیہم کفار ایلخدر عن غنیمہم کہ یخدر عن الکفر و کسبانہ الموفق عجا کاین جنین شہرہا بان سرور علیہ علیہ صلوٰۃ
 و سلمیتا دست کردہ ہا و مقبول و منظور علیہ علیہ صلوٰۃ و سلمیتا است اگر بعض ہا بیا یکدیگر مخالفت کنند
 و شجرت نمایند برای اجتہاد خود و علم فایند مجال طعن و اعتراض نیست بلکہ حق صواب این معطل اختلاف است و
 عدم تقلید می غیر خود است نام بولور بعد و صوبہ را اجتہاد و تقلید اہل بحقیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا خطا و صواب تقلید
 نمود نام شافعی قول صحابہ ہر صحابی کہ باشد خواہد حق با خواہ میرزا خود و تقدیم نماید بر ہر خود و اگر مخالف

دیگر هم بنمایا احوال غیر از کمالی میسر بوده است بسیار است متبوع مصنف مخفی نخواهد بود و در تفصیل
 الحالت میطلب پس بر خالفه میخیزد ایشان اعتراض باشد و مخالفان بطعون ملامت باشد حضرت عالم
 صدایقه رضی الله تعالی عنها که حبیبیه حبیب عالمین بوده است و مال گویند و منظور او علیه
 و اسلام بوده حضرت پیغمبر من موت را به حیره و بسر برده و در کنار او جان داده و در حیره مطهره او دفن
 شد کمال شرف حضرت صدایقه عالمه مجتهد بوده است و پیغمبر علیه علی اله الصلوٰه و السلام بیان شکر درین
 سوره داشته و صحاب کرام در شکلات حکام جوع بگویند و در حل غلقات از روی یافتن این چنین صدایقه مجتهد
 بوده و مخالف حضرت امیر مصلون با خلق ایشان شائسته را بوی منتی دن بسیار ناساست و در این
 پیغمبر علیه علی اله الصلوٰه و السلام حضرت امیر گردانده حضرت پیغمبر است و بر سر اوست حضرت صدایقه
 زوجه مطهره اوست علیه علی جمیع اهل منیه الصلوات و السلام حبیبیه بقوله و علیه علی اله الصلوات و السلام پس
 ازین بچند سال اب فقیه آن بوده که اگر طعام می بخفت مخصوص و عانیات مطهره اهل عیال می بخفت آن
 سر حضرت امیر حضرت فاطمه و حضرت امین را ضم میکرد و علیهم الصلوات و التسلیات شفی خواب می بیند
 که آن سر حاضرست علیه علی اله الصلوٰه و السلام فقیه ایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر نشیند و در جواب
 بگوید این فقیر فرزند کمالیام و خانه عائشه میخورد هر که طعام فرستد بخانه عائشه فرستد این بان
 فقیر است که سبب م توجه شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدایقه را در طعام شریک نیست باند
 حضرت صدایقه بلکایار از اول طرقات که همه اهل میتان شریک می ساخت جمیع اهل بیت توکل نمودن و از آن
 ای که حضرت پیغمبر علیه علی اله الصلوٰه و السلام را حضرت صدایقه بر نیاید از آن از آن است که از آن حضرت
 امیر بر سر عیال صاحب نشاء این مخفی نیست از می این بر عیال است که محبت حضرت امیر و تعظیم او بر سر محبت
 آن حضرت پیغمبر علیه علی اله الصلوٰه و السلام بر سر قربت او علیه علی اله الصلوٰه و السلام اگر محبت امیر
 این قدر اهمیت کند و حضرت پیغمبر از آن منزلت را به محبت خارج است و قابل محال نیست و این است
 و در شریعت میگوید که نویسنده حضرت پیغمبر علیه علی اله الصلوات و السلام بی اختیار کند و نمی بایستی کرد
 به غیر این که منظر از قدس علی از روی نیز است و از کرد او در آن به جمیع صحاب و اهل بیت علی اله الصلوات
 و السلام با بر سر بیت علیه علی اله الصلوات و السلام که می گویم ایشان با بر سر تعظیم و تکریم او نماید

لوازم صحاب و خدای مقام و ویم آنکه اهل سنت شکر الله تعالی سیم شجرت نماز عا صاحب خبر
 البشیر علیه السلام و استیلاات بر حال نیک محل سیدانند و از هر دو و تصدیق میدانند زیرا که نقوس
 ایشان صحبت خیر البشیر علیه السلام و استیلاات و تحیات مری شد بود و و سینه ها سید ایشان از عداوت کینه پاک
 غایه باقی الباب چون هر کدام را می گفتم بود و هر چه عمل موافق را می دوش و و جب بعضی و بعضی را می گفت
 الا را می مخالفت و مشاجرت لازم گشت هر یکی را تعلیمی خود و جواب پس مخالفت شان رنگ موافقه
 بر می خفتی بوده نه بر او بود و نفس اماره مخالفان مجاریان حضرت امیر تکفیر میکنند و انواع طعن و تشنیع
 مجاریان تجویز نمایند گاه صحاب کرام و بعضی مواجبه و یا بن فر علیه علی که الصلوات و استیلاات مخالفت
 کردند خلاف را می آن فر علیه علی که الصلوة و اسلام حکم نمودند و آن اختلاف ایشان منوعم ملام
 نبوده منع آن با وجود نزول وحی نیامده مخالفت با امیر و مواجبه و یا هر چه کفر با مخالفان مجاریان
 و ملام با مخالفان جمیع غیبه از اهل اسلام از اجلاهی صحاب باند و بعضی از ایشان بشیخیت تکفیر و تشنیع
 ایشان امر آن است که در کتب صحیحین و غیره در نصفین شریعت نزدیک است که ایشان تبلیغ
 کرده یا اگر ایشان با طعن و استیلاات از طرفین کفر و و چگونه این بزرگواران با طعن و استیلاات به یکدیگر
 را به یکدیگر ننکرده نه نیز صحیح بخاری که صحیح کتب است بعد کتاب البدایه و شیعه نیز بر آن عترت دارند و غیر از احمد
 تبی که از اکابر شیعه بوده شنیده ام که میگفت کتاب بخاری که صحیح کتب است بعد کتاب البدایه و اخبار و یا هم از ائمه
 امیر است و هم مخالفان امیر و موافقت مخالفت را می دوش و و هر چه حذر اندیشه است چنانچه از امیر روایت کنند از ائمه
 نیز روایت دارد اگر شایسته در روایت معادیه بود هرگز در کتاب خود روایت او را درج نکردی و هم
 در سلف که تعداد احادیث بوده اند و سیم که با هر چه در روایت حدیث فرق کرده است معنی لغته امیر است
 طبع ساخته باید است لازم نیست که امیر در جمیع مواضع و احوال با شیعیان مخالفت ایشان بر خطا هر چند در امر جاریه
 حق بجانب امیر بود زیرا که بسا که در حکام خلافت امیر اول عبادت با حسین و امیر مجتهدین مذرب غیر امیر است که در
 و حکم مذرب نکرد و اگر حق بجانب امیر تعیین بود بخلاف آن حکم کردند و قانع شدند که از آن بعد جدا شدند
 بوده است مذرب امیر حکم کرده و شهادت تا حسن بن علی علیه السلام بر سطح نسبت نبوت منظور شد
 و مجتهدین بعضی قاضی شرع عمل نموده و شهادت پس از امیر پس از امیر نیز نمودند و در مسائل

علما تحقیق آن فرموده اند و حدیث و عادات آن سرور علیه و علی الصلوٰۃ و السلام مراتب بر سره بفرمود
 علما معروف است قال ابو بریرہ حضرت مجلسا رسول صلی اللہ علیہ و علیٰ آلہ و سلم فقال من یطیعکم و اطاع
 حتی انقیض فیہ یقال فی حقہ فی حقہ الیہ ثم لا ینال ما یستطیع برودہ کانت علی قافض رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علیٰ آلہ
 و سلم متعلقہ فی حقہ الی حدیثیہ فاما نسبت بعد ذلک شیئا پس مجوز و مع خود شخصی بزرگ دین باشد و دشمن او دشمن
 و سب و کین و دشمن او جان و دشمن از انصاف و در پستانہ کما افراط محبت است کہ نزدیک است کہ از رخصت
 ایمان برین نازد و اگر فرغت و حق میر خود بر نوزد آید چه خواهند گفت در احوال میر بطریق اولیٰ
 و فضیلت یحییٰ منقول گشته اند و هم چنین کلمات قدسیہ کہ در عین خلافت مملکت خود و حقیت خلافت
 خلفائے عاشر و دوازده تفسیر ہیں بہت کہ سر حقیت خلافت خود نمایند بطولان خلافت خلفائے عاشر و دوازده
 لانا بہا حقیت خلافت خلفائے عاشر و دوازده و بیان فضیلت یحییٰ و مرتب علیہ و اداری آن تفسیر کہ محلی غیر از مدینہ
 و محبوب نازد و بر تفسیر حق آن صوت نہ بندد ایضا احادیث صحیح کہ بعد شصت رسیدست بلکہ متجاوز از
 گشتہ کہ در فضیلت حضرت خلفائے عاشر و دوازده و غیر ایشان وارد گشتہ است و جمیع ملاز ایشان مشرب بحقیقت است آن اجماع
 را چه جواب خواهند گفت زیرا کہ تفسیر و حق حضرت پیغمبر علیہ و علیٰ آلہ و سلم بحکم نیست چه بکلمہ پیغمبران
 لازم است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات و ایضا آیات قرآنی کہ درین باب وارد گشتہ اند تفسیر آنجا مشعشع
 حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ایشان را انصاف داد معلوم ارباب معقول است کہ تفسیر از صفات جہانت سبب بالبدن
 نیست دادن نامناسب است بحکم بشریت صفت تفسیر در یکسان و دو سبب یک و دو و در اگر تجاوز نوزد آید
 گنجایش او دما سی سال در رسید اند این صفت جہانت اثبات نمودن و مصر بر تفسیر دشمن
 بسیار سنکرده است مہر ارباب معینہ کہ بکہ گفته اند اصرار بر صفتی از صفات ارباب شفاق با حق
 اتفاق چه خواهد بود و کاشش قباح است این امر را بپند از تقدیم یحییٰ کہ رنجہ اند کہ مستند
 امانت میر است و تفسیر بسیار کرد و اند اگر شاعت صفت تفسیر را کہ از صفات ارباب اتفاق است
 می نمیدند بزرگ تجویز آن نیکو دند و دلیہ بون اختیار می نمودند بلکہ گوئیم و تقدیم یحییٰ
 بہ امانت میر نیست حقیت خلافت میر بحال خود است و در حقیقت تفسیر ایشان را شاد و اگر تفسیر
 انہیہ بحال خود و اثبات تفسیر معین و توہین لازم است کہ این صفت از صفات ارباب اتفاق است

میان اصحاب کرام خیر الانام علیه وعلیهم الصلوٰۃ والسلام صحبت نفاق می بخازند و در عداوت یکدیگر را منجموع
 تصویر نمایند زیرا که بزعم اینها منافقان سر بخازان و بجهل تقیّه البینه صحبت نفاق داشتند و خلاصه آنکه در این
 ایشان بوده زیرا که ظاهری ساختند و مخالفان نیز چون بزعم ایشان اعدا و قیام عداوت میان این دو
 با ایشان نفاق آشانی میکردند و معادات با بدوالات و اینگونه پس بزعم ایشان جمیع اصحاب پیغمبر علیه
 السلام که با ایشان منافق منجموع بودند و بطا خلاف آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس باید که نزد اینها بدترین
 این است اصحاب کرام با او بدترین صحبت خیر البشر بود و علیه علی که الصلوٰۃ والسلام که این خلاف فرموده از اینجا تا
 شده است بدترین قرون قرن اصحاب باشد که پراز نفاق عداوت و بغض و کینه بوده حال آنکه حضرت حق
 سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را در جمیع پیغمبر یا عبادنا السجانه عن بعثناهم السوء هرگاه سابق
 این است را با این خلاف فرموده تصف سازند و لاحقان چه خیریت خواهند یافت این گفته که آیات قرآنی و
 احادیث نبوی که در فضل صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوٰۃ والسلام در فضیلت اصحاب کرام و علیه علی که الص
 و السلام و در خیریت این است و ار شده اند ندیده اند و یادیده اند ایمان بآن دارند و قرآن احادیث بتلخیص
 اصحاب کرام با رسیده است چون اصحاب طعن باشند و نبی که از راه ایشان بیا رسیده است نیز طعن خواهد بود و لغو
 بالبدجانه در آن مقصود این جماعه مکر ابطال دین است انکار شریعت و طایفه علی که الصلوٰۃ والسلام تصویب
 محبت اهل بیت رسول نمایند حقیقت ابطال شریعت و علیه علی که الصلوٰۃ والسلام میکنند کاشکی امر منافقان
 را بر اسلام نیستند و بدیع تقیّه از صفات اهل مکر و نفاق است پس نمی ساختند جماعه از منافقان را میان مخالفان
 که سبب آن یکدیگر صحبت نفاق دارند و بکرو خلع زندگانی نمایند چه خیریت دارند خواهد بود و اینها چگونه شایان
 خواهند بود ابوهریره رضی الله تعالی عنه را طعن میکنند بمیدانند که در طعن نصف احکام شرعی طعن میکرد و زیرا که علماء
 مجتهدین فرموده اند که در احکام سه هزار احادیث و ار شد است یعنی سه هزار احکام شرعی است ثابت شده است
 از آن سه هزار یک هزار و با نص بر وایت ابوهریره بشیوه پیوسته است پس طعن و نصف احکام شرعی با و ایمان
 بخاری گوید که راویان ابوهریره زیاده از شصت صد اند از اصحاب کرام و تابعین یک از ایشان
 بن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کند و هم چنین جابر بن عبد الله انس بن مالک از رواة
 دست و حدیثی از حضرت امیر نقل میکنند در طعن ابی هریره آن حدیث مقرر است چنانچه

نبوی آمده است علیه علی الصلوة والسلام اذ ذکر صحابی فانیسکوا یعنی چون اصحاب بن کور کردند و از
 نماز عایشان یاد کرده شود شاخود انگاریدگی را بر گیر می اختیار نکنید لیکن چه اهل سنت بلی یا اهل
 ظاهر شد باشد بر نزد حقیقت و جانب میر بوده مخالف راه خطا پیروه یا اگر این چنانچه خطا و جهل و بی است
 از ملاط طعن و است از تشنیع تحقیر پاک بلبر از حضرت امیر منقول است که فرموده بودند ان بار با عی
 گشتند اینها نه کار اند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تا و بلی است که منع کفر و فسق میکند پس اهل سنت
 و روضه هر دو تخطیه محایان میر نمایند هر دو بحقیقت جانب امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا
 که ناشی از تاویل است در حق محایان میر بخور نمیکنند و باز از اطلاق تشنیع ایشان نگاه میدارند و فطرت
 حق صحبت خیر البشیر نمایند علیه علیهم الصلوات و التسلیمات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلوات و السلام
 الله فی صحابی کا یخیزد و هم عمنی از خدا بترسید جل شانہ از خدا بترسید جل سلطانہ در حق اصحاب من
 بر می آید این کلمه را بنگار فرموده بگیرید اصحاب بر ایشان تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالجود
 بایصله قدیم اهدیتیم یعنی اصحاب من بچوتاره مانند بهر کدام ایشان که اقتدا کنند راه یابید احادیث و روایات
 هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس هیچ معز و مکرم باید داشت و زلات ایشان را بر محامل نیک
 حل باید نمودیت نه ب اهل سنت درین مسئله و روضه درین باب غلو نمینمایند و محایان را بر تکفیر میکنند
 و انواع طعن و قسام شتم ایشان بانهای خود را آورده میسازند اگر مقصود ظهور حقیقت جانب امیر است آنها را خطا
 محایان و پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و بعد اعتدال است سب طعن اگر بر غیر من است و تا و تدوین است
 و روضه ضعیف آن نموده شتم صحابه بر غیر علیه علی الصلوات و التسلیمات و عظم است و طوائف مبتدعان کلام بدعتها
 اختیار کرده اند و اهل سنت جدا گشته در میان جمیع انطوائف فرقه حواری و روضه و از رعایا اند و از حق تعالی جدا اند
 معنی که سب طعن اگر بر دین و خبر و عظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب نمایند و شتم و افض و از دین فرقه
 نه همه تکفیر صحابه بر غیر علیه علیه الصلوات و السلام نمایند و سب خلفاء را شتمین عبادت میدانند این
 باعث از اطلاق لفظ روضه بر خود و کاشی نمینمایند و روضه غم خود را می دانند که در احادیث و عید بسیار در
 روضه آمده است کاشکی از معنی روضه هم جنباب مینمودند و تبری از صحابه بر غیر علیه علیه الصلوات
 تحیات نمیکردند و ان بند و شان نیز خود را میگویند و از لفظ کفر حق نشسته

و فطرت حق صحبت خیر البشیر نمایند علیه علیهم الصلوات و التسلیمات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلوات و السلام

و از رعایا اند و از حق تعالی جدا اند

میشمرند که افراط محبت ندارند و گاهی نفس محبت را ازین بزرگواریان حساس نموده ایشان را و افراط نهند
لذا ایشان از جهالت خود اولیا و عظام اهل سنت را که در محبت اهل بیت میزنند و اظهار حرب الیهم
مینمایند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و افراط نکند بسیار از علما و اکرام اهل سنت که منزه از افراط آن
نمایند و در تعظیم و توقیر حضرت خلفاء و ائمه میگویند و خارج میسازند و ای هر که ازین جزایها میسازد و ایشان را عداوت
سجانه من افراط ملک العجبه و توقیر اظهار افراط محبت است که تبری از خلفاء و ائمه و غیر ایشان را شرط محبت میسازد
ان شاء باید نو که این چه محبت است که شرط حصول آن تیراز از جانشینان پیغمبر بود علیه و علیهم الصلوة و السلام
احباب خیر البشر باشد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و اهل سنت همین است که با محبت اهل بیت توقیر و تعظیم هم
احباب آن سرور نمایند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و هیچ یکی ازینها با وجود نزاعات مخالفان یکدیگر یکدیگر
یاد میکنند و از هر دو تعصب می آرند اگر جهت تعظیم صحبه پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام مکریم مصاحبان او
علیه و علیهم الصلوة و السلام هر دو یک محقق میگویند و مبطل با مبطلان از راه و بسوس میسازند و هر
جهاد و حاله نمایند و افراط اهل سنت و قتی خوشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان دیگر احباب
تبری نمایند و سب و ظلم این کار بدین حاصل کند چنانچه خوشنودی خواجیه بر طبع او تامل است و منوط
بنصرت آل محمد علیه و علیهم الصلوات و البرکات دنیا که هیچ قتل و کینه ای هدی نیست و هلبا من دنیا که
انک انتا و هاب نزد اکابر اهل سنت نکرند شما سب صحابه پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و قتی
سازد و محلات یکدیگر گریه کرده بودند جمعی بدلیل و اجتهاد حقیقت جانب میرالمعالم نموده بودند و جمعی دیگر نیز
بدلیل و اجتهاد حقیقت جانب دیگر یافته و طافه دیگر متوقف بودند و هیچ جانب بدلیل ترجیح نداده پس بر
طافه اولی نصرت جانب میراجب است که موافق اجتهاد ایشان است و بر طافه دوم نصرت جانب
مخالفان لازم که حدود اجتهاد ایشان است و بر طافه سیوم توقف لازم آمد و ترجیح کی یکدیگر
خطا پس بر سه فرقه بعفتنا اجتهاد خود و عمل ننزدند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آورند
پس به مت چه گنهایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبدالعزیز
سبت تلك دماء طهر الله تلكنا ایدنا قلبه طهر عنا السنننا ازین عبارت معنیست
که بحقیقت یکی از طافه می گریه هم لب نباید کشود و همه را جز به نیکی یاد نباید کرد و همه چنین چنان

و جماعت را از محبان حضرت امیر نداند و محبت امیر را مخصوص بن فضه دارد و محبت امیر بر فض نیست تبری
 از خلفا و البته رفض است و نیز از اصحاب کرام مذموم ملام ملام شافعی میفرماید که لو کان
 حب آل محمد فلیشته الثقلان انی ارفض یعنی حب آل محمد رفض نیست چنانچه گمان میسرند و اگر
 همین حب رفض کنی پس رفض مذموم نیست زیرا که ذم رفض از راه تبری دیگران می آید نه از راه محبت ایشان
 پس محبان اهل بیت رسول علیه علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت باشند فی الحقیقه کرده اهل بیت هم
 ایشانان بنحیه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوة و السلام می نمایند و خود را کرده اهل بیت میگویند
 اگر بر محبت اهل بیت اقتصار نمایند و تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب بنحیه علیه الصلوة و السلام
 و لحنیات بجا آرند و شجرات ایشان را بر محامل نیک محمول آرند داخل اهل سنت باشند و از خوارخ روبرو
 برین بوند زیرا که عدم محبت اهل بیت خروج است و تبری از اصحاب رفض و محبت اهل بیت باقیم توقیر جمیع اصحاب
 کرام تسنن بالجمله بناگشتن بر حب صاحبان علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و لحنیات عاقل منصف هرگز بغض
 اصحاب بر حب ایشان نخواهد کرد و بدستی بنحیه بر دست خواهد داشت علیه و علیهم الصلوات و لحنیات قال علیه
 الصلوة و السلام من اجمعهم من اجمعهم من الغضبه من الغضبه بر اصل سخن برویم و گوئیم چگونه عدم محبت
 اهل بیت و حق اهل سنت گمان برده شود که آن محبت زداین بزرگواران خبر و ایمان است و مسلک حاکمه را بر سخن
 آن محبت مربوط ساخته و الد بزرگواران فقیر که عالم بود و بد عالم ظاهر و بعلم باطنی در اکثر اوقات غریب محبت
 اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که این محبت را در سلامتی خالقه غلظتی است عظیم نیک رعایتان باید نمود و در مرض
 ایشان این فقیر حاضر بود و چون عالم ایشان با خبر رسید شوهر این عالم کم ماند فقیر در اوقات سخن ایشان را بسیار داد
 از آن محبت استفسار نمود و در آن تجویفی فرمودند که غرق محبت اهل بیت شکر خدا عز و جل در اوقات بجا آورده
 محبت اهل بیت سرایه اهل سنت است محافل آن زمیننی عافله از محبت توسط ایشان جا اهل جانب افراط خود را
 کرده اند و افراط افراط انکاشه حکم بخورده اند و در خواب گاشته اند نه اندک در میان افراط فقر و غلبه
 وسط که مرکز حق است و موطن صدق که نصیب اهل سنت گشته است شکر الله تعالی عجب است که خواب را اهل سنت گاشته
 و تهیصال دشمنان اهل بیت ایشان نمود و ما از رفض در اوقات از می نشانی نبوده اگر بوده حکم عدم و شتم مکرر بر
 بدو اهل سنت و افاض گویند عجب عالم است که اهل سنت را از خوارخ

بنحیه از روی رفض بنحیه بعضی اصحاب از تفریق میان اهل بیت و اهل سنت و علیهم الصلوات و لحنیات و محبت

میفرمود که ابو بکر و عمر بهترین این است اند چنانچه امام هجری گفته و امام بخاری روایت کرده است که حضرت
 فرموده است که بهترین من بعد از پیغمبر علیه و آله الصلوٰۃ و السلام ابو بکر است پسر عمر پسر مرد دیگر گفت پس
 محمد بن الحنفیه پسر توئی فرمود نیستم که میگردی از مسلمانان با جمله تفصیل شیخین اکثره روایت ثقات بعد از حضرت
 و تواتر رسیده است بخاری آن را از راه چهل دست یا از راه تعصب چون مجالس بخاری یافت عبد الرزاق که
 اگر بشود استیفاء تفصیل شیخین قابل گشت گفت که چون علی بن شحین را بر خود تفصیل داده من هم تفصیل
 ایشان را بر روی تفصیل میدهم و اگر او تفصیل ننهد من هم تفصیل میدهم که من عجمی هستم
 علی بنایم و بر او مخالفت کنم و چون در میان خلافت حضرت خنیز بن حذافه رفتن و خلیفان را بر مردم بپایند و
 و بدلهای مردم ازین راه که ورت بسید گذشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیفاء یافته
 بصورت محبه خنیز نیز از عجمه شرافت و جماعت عداوت نمود و مانند تاجایی ازین راه سوزن با صاحب
 خیر البشر علیه و آله الصلوٰۃ و السلام میانگند و بجانشینان پیغمبر علیه و آله الصلوٰۃ و السلام بعضی عداوت
 حاصل نیاید پس حضرت امیر شرافت از آن آمد و آنکارین محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارج
 یافت و آنکه در محبت بر طرف افراط اختیار کرد و زیاد و آنچیز شاید بوقوع آورد و غلو در آن محبت نمود
 بسبب آنکه از محسن اصحاب خیر البشر علیه و آله الصلوٰۃ و السلام زبان کشود و ترک طریق صحابه را بقبول
 صاحبین ضالان است که علیه لعنهم اجمعین که در افضلی نام یافت پس اهل سنت متوسطانند در میان افراط و مجتبه
 امیر در میان اغریه آن محبت که رافضی و خارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط است
 و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام محمد بن حنفی از حضرت امیر روایت کرده که گفته حضرت پیغمبر علیه و آله
 الصلوٰۃ و السلام فرمود که در نوشلی است از عیبی دشمن داشته اند و میگویند تا آنکه برادر و پسران بقتل
 و دوست داشته اند و اغیار نمی تا آنکه سرود آورده اند و از بنزلی که او داشته یعنی این
 گفت پس امیر فرمود پاک گردند در من و مردیکه آنکه در محبت من جهل نماید و
 آنچیز که من نیست مرا اثبات کند و دیگرے آنکه با من دشمنی نماید و بسداوت
 بر من بهستان بند و پس حال خوارج را بحال بود و تشبیه فرمود و حال بر و افضر
 را بحال منما سے که بر دو طرف و وسط و طرف افراط اند خلیفان باطله باید که اهل سنت

والقیلما از انسان مگر اقل قلیل به تبعیت داشت ازین علم نرنی از زانی دارند و درین نشا بر قیاس
حال نشان بر ایشان نگشایند لایمید است که از نشا آخرت جم غفیر از انسان نیز به تبعیت بایند و لذت
عمدت گردانین قدر بقلم می در آید که درین نشانی بعضی دیگر را در آن اقل هست که باین دولت
مشرف سازند اما علم بحقیقه معامله دهند و تاویل انکشف سازند با جمله جائز است که تأمل
نمنا بهات حاصل آن بعضی و داند اند که چه حاصل دارد زیرا که نمنا بهات کنایات از معامله را
که معامله حاصل شود و علم بآن معامله میگرد و این معنی در یکدیگر می زنند بنان خود شاهد و مورد است دیگر
تا چه رسد سوال شما ازین معامله سید ساخته است ببناء ایم کما فی ذلک و غفر لک انک علی کما فی ذلک و غفر لک
مکتوب می کشیده بخواجه محمد تقی ضد و ریافته در بیان محبت امانت حقیقت نه بسیار است حجت
و نه بسیار محققان در بیان آن که اهل سنت متوسط اند در بیان افراط و تفریط که روش و خوارج خطا کرده اند
و اهل اهل بیت آن سر و صلی الله علیه و سلم و این سبب بسلام الرحمن رحیم بعد محمد صلوٰة و تسلیم الدعوات
میرساند محبت و در ایشان ارتباط و لفت با ایشان رغبت استماع سخنان این کفنه علیه و سلم با و صنع
و اطوار این طبقه سنی از اهل نعم خداست جل سلطان و از عظم دول او تعالی فخر صاق فرموده است علیه
علی آله الصلوٰة و السلام المجمع مع حب محبت ایشان با ایشان است او در هر جمیم قرب طفیلی ایشان تو فقی آثار
سعاد اطوار فرزند خواجہ شرف الدین حسین طایر ساخته که این صامیده و ایشان با و جو تعلقا ششی جمیم
و این صانی پسندید با و جو و گرفتار با کار طایر مجمع سجانه محمد المنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر
و صلاح ایشان استلزم فلاح جمیم که بر ایشان را دیده هر ساخته که ایشان سخن است آن اند و غیبت به تمام علوم دارند
اگر چند کلمه باین بیان نویسی سیر باشد اجابت اللهم محمد کلمه نوشته شد چون این ایام محبت امانت بایند که
میشود هر یکی درین باب بظن تخمین سخن میزند بصورت درین محبت چند خط نوشته آمد و حقیقه نه بسیار است
و نه بسیار محققان بیان نموده است نجابت آثار این علامت اهل سنت و الجماعة تفصیل شیخین و محبتین تفصیل
شیخین که با محبت خننین جم شود از خصائص اهل سنت و جماعة تفصیل شیخین با جمیع صحابه تا به اثبات شده است
چنانچه نقل کرده اند از اکابر که یکی از ایشان ایام شافعی است شیخ ابوالحسن شری میفرماید که تفصیل ابوبکر و عمر
باین تعلی است از حضرت امیر نیز تواتر ثابت شده است که در بیان خلافت و این ملک خود و در خصوص جم غفیر

الحسن الجمال البقی فی حالتی السرا و العزاء بخلاف لیسر فانه مع تصور سیر الزوال و علی شرف الابد
 زوال الانعام و ہلاک الاحسان سوال تو بعضی از مکتوبات خود نوشته کہ مقام رضا فوق مقام
 و مقام حب است و اینجا بنویسی کہ این مقام محبت فوق مقام رضا است تو فقی در بیان محبت
 جواب این مقام محبت در آن مقام محبت حب است چه آن مقام مثل بر نسبت عبارات است احادیث
 و تفصیلاً اگر چنان محبت را محبت ذاتی گویند این حب را محبت تصور کنند زیرا کہ اینجا قطع نظر از مکتوبات
 و عبارات نیست بخلاف این مقام کہ از نسب و صفات معرست کہ اثر آنچہ در بعضی مکتوبات مذکور
 یافته است کہ فوق اسما قدسنا بنسبت الاحاتم الرسل علیہ علیہ علیہ علیہ کل انسلوات و نسیلیات مگر
 عبارت ازین مقام است کہ مخصوص بان است علیہ علیہ علیہ السلام و انکسبجاء علم بخلاف الاسماء
 باید دانست کہ است ظاہر سانی رضا باطن نیست و مراتب صورت نامی جلالت و تحقیقت نہ زیرا کہ ظاہر
 و صورت عارف کامل بر صفات بشریت و گذشته اند تا قیاب کمالات او کرد و بتلا و آرایش پیدا
 کند و محقق با سطل متمیز بود این ظاہر و صورت عارف کامل نیست باطن و تحقیقت او در رنگ جبارہ کیست
 باید نمود نسبت بشخص لایزال انجاسہ و معلوم است کہ جبارہ نسبت بان شخص جمہ مقدار است ہم چنین
 قدر صورت نظر تحقیقت او این صورت عارف را بی بصران در رنگ کوه می نگارند و مثل صورت
 حقان خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرام کہ نسبت نمایند و السلام علی من اتبع الهدی
 و التزم سابقہ المصطفی مکتوب سی و چهارم بنویسند تہاری حدیث یافته در جواب عرضہ او کہ از توار
 احوال نوشته بود الحمد للہ سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب شریف رسید از توار احوال نوشته بودند بنویسند
 بدانند کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی چنانچہ داخل عالم نیست خارج عالم نیست چنانچہ منفصل از عالم نیست
 بعالم متصل نیست و تعالی است اما اینہرہ صفات دخول و خروج اتصال انفصال از وی سبحانہ مستجاب
 خالی ازین صفات اربع او سبحانہ باریت و برین این صفات او اتقا باید یافت اگر یکی ازین صفات
 متمیز است گرفتاری ظلال مثال حاصل است بلکہ بصفہ بیچونی و بیچگونی کہ در می از ظلیت مذشتہ باشد و اتقا
 باید طلبید اتصال بیچونی بان متمیز پیدا کرد و این است نتیجہ صحبت است گفتن نوشتن است نمی آید اگر بنویسند
 کند و کہ دیا بدکار خود نگریم با و تا حدیثات کیفیات احوال انویان باشند و سلام مکتوب سی و پنجم بنویسند

احوال صاحب ابطنه متوسط خود اند و در جمیع اوقات متوجه و پابسته در رنگ عیادت که خود را متغی
 دانند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معامله خود را بر هم زنند و دیگر خیرات الهی و فرزند خود
 نوشته بودند **وَ اِنَّ اللّٰهَ وَاَتَا لَیْکَ رَاجِعُونَ** خوانده فائحه خوانده شد و ایشان خواندن را شایسته معنیست
 مولانا حاجی محمد اظہار نموده بودند که قریب پانزده است که فتوی و فتوی فتنه است آن وقت حداد که سابقا
 داشت نماز و موت اطوار غم نیست اگر در دو چیز فتور یافته باشد یکی از این دو چیز متابعت صاحب شریعت است
 علیہ علیہ الصلوٰت و التسلیمات و التّحیات دویم محبت و اخلاص است شیخ خود را بشویند این دو چیز اگر نه از ان
 ظلمات طاری شود پاک ندارد و آخر او را ضایع نخواهند گشت اگر عیاد با بسجانه کی از این دو چیز نقصان
 پیدا کرد خرابی در خرابی است اگر چه بعضی جمعیت باشد که آن استدراج است که عاقبت خرابی دارد و آخر
 حق سبحانه تعالی بتضرع و زاری ثبات این امر خواهند و متقاعد برین امر مسئله نمایند فائحه ملاک الامر
 ملاک النجاة و السلام علیکم و علی سائر الاخوان خصوصاً علی المحکم القدریم مولانا عبد الغفور السمرقندی مکتوبی و
 یکم به خواجہ شرف الدین حسین جد و پافتنه در بیان عظم نصیحت محمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 فرزند عزیز حضرت معتمد است باید که تمام عمر با مولانا طاعت صرف نشود بلکه تمام عمر بر رضی حق علی و عیادت با
 نماز پنجگانه جمعیت و جماعت با تعدیل ارکان باید که در ایام نماز تجدید از دست ندهند و متغی
 رایگان نگذارند و جواب خرگوش محظوظ نباشند و بخطوط عاجله مصر کنند و تذکر موت و ہول آخرت
 عین دنیا بجملة از دنیا معرض باشند با جزئیات بقدر ضرورت بدینا در اند و سائر اوقات با اشتغال
 آخرت بعمو دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری سومی آزاد باشد و ظاہر با حکام شرعیہ متخلی و متغیر
 کار نیست غیر این همه هیچ به باقی احوال خیر است و اسلام مکتوب می شود و یکم بر اقلید الصدور
 یافت در جواب عریضه که شکایت از جمعیت باطنی شده بود و مایه سب و دلک بعد الحمد و الصلوٰة و تسبیح
 الدعوات میرساند صحیفہ شریفہ کہ در باب عز نوشته بودند **سید اِنَّ اللّٰهَ وَاَتَا لَیْکَ رَاجِعُونَ** ما ہم توفیق
 السجانه نقصنا و اوتی الخاضعین شدیم شما را پادشاه عیادت و فائحه مدد معاون گردید دیگر خیر خلاصی
 شما باعث مسرت و فرحت گشت و از دوا الم کی الم تسکین یافتند سجانہ الحمد و المنة علی ذلک شکایت
 از جمعیت باطنی نباشد بود و ندلی شدت ظاہر را تا شیر عظیم است در تصرف باطن چون در باطن

بسیارند و هیچ یکی باین نقل لب نگشاده است و نیز قبول پیش نیامده مولانا فخر الدین علی از کجا نوشته است
 اگر این خبر صدق میداشت بتواتر نقل میشد و از اهل حق علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و نیز خبر
 قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردید است و بعضی از نقلها می گویند که صاحب شجاعت کرده است
 از صدق دو را نداده اهل این سلسله علیه در آن نقلها تردید دارند و هو سجانه اعلم ایضا حضرت خواجہ قدس
 شری فرمودند که بغیر ساختن دلالت بر سلب یا بیان ادا دعا و اذکار سجانه و این معنی تجویز نمودن بسیار
 مشکل است ربنا لا تسخ قلوبنا بعد از هدایت او بسیار است لکن همه ائمه انشا الله بامکتوب است اینهم
 تفصیلات بنا بر این شیخ عبدالحق و ملومی صدرا یافته در بیان آن که بهتر است معنی این نشا از آن اندوه است
 و گوارترین نعم این نامه الم و مصیبت احمد قدس سلام علی عباده الذین مصطفی محمد و ما کرمادر و در مصائب
 هر چند تحمل افوی است اما باید که استقامت بهترین شکر این نشا از آن اندوه است و گوارترین نعم این نامه الم
 و مصیبت این شکر پاره با بدرستی و در سنگ شکر خانی اند و مرات را بر عکس صفرا شیرین میباید چنانچه
 نیاید که افعال محبوب به شیرین اند علی که از آن میباید که با سلوی گرفتار است و در تمنای این ایلام محبوب
 آن قدر علاقه و لذت می یابند که در انعام و متصور نباشد بر چند پرواز مجبورند لیکن ایلام نفس بجای مدخل است
 و در انعام قیام بر او نفس است و بنیاد این بختیم بجا باشد اللهم لا تحزننا اجرهم ولا تفقنا بعد هم و شکر
 ایشان درین غربت سلام اهل اسلام است سلم الله سجانه و ایضا کرم و سلام مکتوب سی ام و شکر
 محمداشرف و حاجی محمد فرکنی ذی جلال و اهل کیه از در شکر است و بطریق دیگری از فتور شکر می گویند که در این
 الحمد بعد و سلام علی عباده الذین مصطفی محمد و ما کرمادر و در مصائب و در شکر پاره با بدرستی
 که از این یافته بود و در صوفی انجامیده و از این محمداشرف و در شکر است و بطریق دیگری از فتور شکر می گویند که در این
 است که در محلات آنرا سجود نمود و مداند و می بیند و اگر در معانی کند متغی میگرد و محبت اطوار این است
 تمنای طلب است از مسند ازان بکس و اگر بدیند صاحب این معامله متعدد
 تمام اینها است است محتمل که باند که شکر شکر است و تسبیح کلمات را بعد از
 نماید را بطریق دیگر انقی کنند که او سجود و الیه است تسبیح و در چرخای رب مساجد
 را شکر نکنند بل بر این قسم ده است معاندان را میسر است تا از تسبیح

میرساند کتب شریف رسید چون بمن احوال پسندیده بود موجب حجت گشت نوشته بودند که در درایت عالم
 بجای رسیده است که محل صفات برکت تعالی و تقدس بنحلف یتما یذویر سبحانه و راه همه میداند متوجه
 که این محل بنحلف هم میسر شود بجهت صرف انجاء پرسیه بودند که در ریشات از باباء آبریز نقل
 کرده است که گفته چون حق سبحانه و تعالی روز ازل گل آدم می سرشت سبب بر آن گل میرنجیم تا ویل از گل
 باشد بدانند که در خدات طینت حضرت آدم علی بنیا و علیه الصلوٰه و السلام چنانچه ملائکه کرام را علی بنیا و علیهم
 الصلوٰه و السلام خل داده بودند روح او اقدس سره نیز داخل داده باشند و خدمت آبریزی با دیرینه بعد از شای
 غرضی او بلکه بعد از کمال او با معنی او اطلاع داده باشند است که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدر
 بدید که افعال اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبر از افعال شایسته خود خبر داده اند که پیش از
 وجود حضرت بقرون متطاو له صادر شده بودند آن صدور افعال از ارواح مجرده ایشان بوده اطلاع بر معنی
 ایشان از بعد از وجود غرضی حاصل شده جمعی بعد از این افعال در توهم تسبیح می اندازد حاشا و کلام که
 دیگر باو تعلق گرفته باشد روح مجرد است که با قدر خداوند جل سلطان کابدن میکند ارباب بیخود خلاف
 می اندازد در مقام مجال سخن بسیار است تحقیقات غیر فیض گشته اگر توفیق یافت جا کثرت خواهد نمود
 تعالی آن وقت مساعد نمود کینا پرسیه بودند که در ریشات نمی پسند که چون خواجہ علاء الدین قدس سره
 از مولانا نظام الدین خان موش گران خاطر شده هستند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آنوقت التجا
 بر حانیت آن سرور آورد علیه و علی آله الصلوٰه و السلام از آن حضرت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام حضرت
 خواجہ خطاب پسند که نظام الدین آن است کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جامی بگرد و من
 کتاب نمی پسند که در سیری حضرت خواجہ ابرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا می گفت
 که خواجہ ما را پسر یافتند و هر چه داشتیم بردند و در آخر کار مفسد گشتند بدان چگونگی بود که حضرت
 رسالت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام کسی را که از خود ساخته باشند و فرموده کسی را بروی
 مجال تصرف نیست حضرت خواجہ ابرار قدس سره چگونه برکت تصرف کنند بدانند که حضرت خواجہ
 قدس سره این نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا توقف داشتند و میفرمودند که مولانا
 عبد الرحمن غیر ایشان از مریدان مولانا سعد الدین کاشغری که مرید مولانا نظام الدین

لازم می آید حصول آن مقامات و ذات تعالی تقدس و سبحانه منزه عن الکیف شبهت میدانند که حضرت
 حق سبحانه اشیا شریفه و کیفیه نمیداند و هیچ کدلم نیاید ذات او تعالی حصول نیست بهیچ کدلم تصانیف و مضبوط
 حاصل از کجایید انشودنیز اندر هیچ یافته بود که حقائق ممکنات باید که وجود و شوقی باشند عدمی که حقائق ممکنات
 انرا واضح نفوس ممکنات است بل وجود و شوقی علمی دارند که در حقائق و کماست باید که این اعتراض آن شیخ محی الدین
 که گفته الاعیان ثمت ایچیه الوجود عجیب است اینجا حقائق عبارت از ارواح نفوس ممکنات داشته و عیان است
 معلومات مدکذشته و نیز اندر هیچ یافته کما فیما علیهم الصلوات السلیما و اولیا علیهم الرضوان سائر افراد انسان که از
 ممکنات اند اگر حقائق اینها مدت باشند شرف و کرم است درین صوره علیه سلو و بی عدم گرد و کجای سلو و بی عدم نیکو
 که اولیای حکمت باله و قد کماله خود آن جلیات را کسب بیت خود را با عکس اسما و صفات خویش ساخته بشرف نبوت
 و ولایت مشرف گردید و بظلال کمال خود و تمکلی گردیده مغرور و مکرر ساخت چنانچه انسان از انوار همین خلق کرده و
 علیار سائید اینجست و کرم است انسان را در نظر در و ند و منزیه تقدیس و حب تعالی تقدس و دست دادند
 می نمایند بهر دست اشیا خیره و زیاده عین می گویند تعالی تقدس این مقوله تجاشی نمی نمایند و حقائق عدمی
 مرا انسان را بخوبی نمی نمایند از ان تجاشی دارند حضرت حق سبحانه و کما انصاف و داد و نیز اندر هیچ یافته بود که سخن
 اجماعی باید از انصاف می نمود سخن بدیع مقوله کرم است را میدانیم مقوله سبزه و دست مجمع علیه علم است تا این
 زمان که راه طاعت و شاعت بر صاحب خصوص سلوک است بویسته همین مقوله است که همه دست میگویند
 و حاصل مبارز فکر نوشته است سبزه و دست که مقبول شرح و عقل است تکلیف که موی یکشف و ابهام
 که در دوشین مشارالیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده نوشته اند که اگر حقائق ممکنات ارواح
 انسانی دارند مواضعی چه در شرف کدلم خف رازم در نوشته باشد تا این بان سبوح فشه است که حقائق ممکنات
 کسبی و ان گفته باشد که هیچ کس بی خیال کرده که بر کسی سخن بیعیاس و تخمین یاید و بفکر تخمین
 می باشد کما معارف که بی کشف و الهام و گفت نوشت یادی شود و مشاهد و در تحریر تقریر کند برین
 و فقر است علی بنجد و کس مخالف قوم گویند مشارالیه پایه اتحاد داشته باشد امیرات از ان کدلم قابل
 نمید و بود برین اندر ان و نوینا و سرفرازی امر را و بتیاد ان و انرا علی القوم کما فرین السلام کما
 بست بیشتر بود و عبادت کثیری در جواب استغفار با بی و بعد الحمد و معلوم و بتلیم الدعوات

مکتوب است ششم بعرفان پناهی فراجام الدین ارسال یافته در جواب کتابت او که از انجا بوی
 جانب داری می آید و آنکه تلقین کرد در رنگ تعلیم الف بی است صبیحا نزل السلام الرحمن رحیم محمد سلام علی عباده
 الذین اصطفی صحیفه مکتبت که مصحوب قاصد شیر گرم ده سال داشته بودند بسطال الله آن شرف گشت چون
 خیریت حضرت آنجا بوده و فرحت بخشید جزا کم الله سبحانه خیر اندراج یافته بود که مخدوم زاده کلان خوانج
 جمال الدین بوسطه شرم تلقین میان شیخ اهدا و آنجا نتوانستند رسید مخدوم سوز این مکتوب بخان کوجا
 می آید ازین طرح وضع بنایت و فحی الف مضمون میگردد **وَاتَّاللَّهُ وَاتَّاللَّهُ إِلَيْهِ لَجُوعٌ** مخدوم زاده کلان بایستی
 شرم صیت والذیر گوار خود میکرد و شرم توجه افاده که در حضور ایشان نسبت بهر مخدوم زاده بام حضرت
 ایشان واقع شده بود و نیز میکرد و میان شیخ اهدا و با وجود عوی میریستی بادی درین امر جرات نمی نمودند
 و ملاحظه وصیت سبقت افاده میکردند آنچه شما نوشته اید حق و تواضع اید بود و اما مکتوبیکه مخدوم زاده کلان
 به مصحوب برادر عزیز خود ارسال داشته بودند متضمن کمال توهم بوده و مثل سفر طلب و شوق عبادت و دلان
 مکتوب غیبا نموده بودند که بی جنون طلب اید و آن عبارات متضمن نیست بعد از ارسال مکتوب بکار خرافی یافته
 باشد **رَبَّنَا كُنْزُ قُلُوبِنَا عَبْدًا زَهْدِنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ كَسْرَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ** اما فقیر سیدانکه وصیت
 ایشان بحکمت خواهد بود و بدینست که عاقبت محمود خواهد داشت اما فوسست که آن قسم طلب ستمه ازان مکتوب
 مفهوم میگشت برادر و دشمن بجا آن نشیند در دستان پوخوانان نمغنی بسیار گران است جاکنت است تمام
 اندازند که اگر کابجر و تلقین تمام است مبارک باشد نزد فقیر تلقین کرد در رنگ تعلیم الف بی است مرصیانرا
 که مجرب ترین محصل ملکه مولودیت است چه مضائقه متوقع از کرم التفات شما آنست که باین طرف داری را
 بگذارند و هیچ یاران سابقه آشنای کمتر زیاده چه ببالعه نماید السلام مکتوب است و منقته بولانا محط طاهر
 بدخشی ارسال یافته در جواب تشکیکات شیخ عبدالغزیز چون پوری مکتوب که بنام دست دران نموده بود بعد از
 اصول و تبلیغ الدعوات میرند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال داشته بودند رسید و فرحت رسانید
 حضرت حق سبحانه و تعالی جمعیت ظاهر باطن متجلی و تشریف ازاد فقیر درینست مکتوب شما نوشته است از انجمله
 یک مکتوب شما رسیده است سابقه بعید عذیمینا مکتوبیکه شجاعت شیخ عبدالغزیز نوشته بودند بهر صحیح مکتوب شما نیز رسید
 آنچه انداج نموده بودند بوضوح انجا میزد انجالی یافته بود که اگر حقائق ممکن است که صو علمایند عادت باشد که صدا و صفا

هر چند در ظاهر از اول دوست نسبت به بوسطانی بحقیقه آخربا اول از وسطانزدیکتر است و منصف بصبح
 آن متوسطان آنرا بدو دارند باینکه اکثری از متاخران نیز معلوم است که بحقیقت این معالیه دارند
 و السلام علیکم وعلی من تبع الهدی و اجمعین سابقه مصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اعلی مکتوب
 است چهارم بجای محمد دکنی صد دریافت در جواب کتابت او الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین
 یحفظون مراسله شریفه که از کمال اخلاص و محبت در مدت مساعده شش ماهه بود موجب خجسته فراوان گشت نسبت
 رابطه همواره شمارا با صاحب رابطه میدارد و واسطه فیوض انکاسی میشود و لکن این نعمت عظمی بجایا بدو
 قبض و بطریق و بازو بطریق این راه اند به قبض و لکن نشوند و به بطریق و شال نکرند از روان نموده بودند
 که در جمیع ذرات مشاهده جمال لایزال میسر شود و محبت الهی از نموده رابطه وجه کار از روی داند از فهم
 قاصر خواهد بود جمال لایزال در مرتب ذرات مشاهده نمودن از قصه نظریست ذرات راجع بحال که مرایا بحال
 گردانیده در مرایا ذرات مشهود میگردد و ظلی از غلال به نهایت آن جمال است او را تعالی و اواروار
 با حجت و برین اثره آفاق و نفس باید طلبیدستی که بحال شاد دارد فوق تمامی شماست ز بهر تعلیل
 مردم پسین میل نکرند و نشان زوال از اوج بحیض نمایند کاخانه اکابر بلند است ان الله سبحانه و مجیب
 علی الهم المسؤل من المسجانه معینکم بصورت و الهنوتیه و السلام مکتوب است پنجم بخواجه شرف الدین
 حسین دکنی که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل در کسب شری بود و الحمد لله و سلام علی عباد
 الذین یحفظون مصطفی صحیفه شریفه که فرزندای غری محبوب مولانا عبد الرشید مولانا جان محمد رساله شریفه بودند
 سید و مبلغ تذکره رسیدند که آنکه سجده شیرین است خیرت شاد و خجسته فراوان رسانیدی و فرزند و فرست
 است و محبت و روانه مغفرت همواره اوقات را بدو که بی جل شانه مضرت باید ساخت هر عملی که بر وفق شری
 غرا کرده آید و اصل ذکر است اگر چه بیم شری بود و در جمیع حرکات و سکنات مراعات احکام شرعیه باید نمود
 بهر ذکر و دعا چه در عبادت و طهر و غفلت است و چون مراعات او را در جمیع افعال نمود آید از غفلت
 و نایب آنجا می باشد و دوام کرد و حاصل گشت ایروانم کرد و یاد داشت حضرت خواجهاست قدس
 سره تعالی علیه السلام که آن مقصود را باطن است این مطلب بهر شری است که در غایت و فنا و سجده و یا که
 بنا به صاحب الشریقه علیه و علی آله الصلوات و السلام و انجسته مکتوب است ششم

بلکه اسما و صفات او سبحانه نیز برین از حیطه فکر و مقوله است از بنیام غیر از جهل و حیرت نصیبی نیست آن
 جهل و حیرت که مردم از جهل و حیرت دارند که آن مذموم است جهل و حیرت بنیامین عین معرفت و طمیان
 نه آن معرفت اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل جهل است از بیچونی بی نصیبان طمین بر حاشا
 کینهم بیچون اید بود و تعبیر از آن خواه جهل کنیم و خواه معرقه می یافتم یلد و ایضا توجیه این بزرگواران
 با حدیث است تعالی و تقدس از هر صفت جز ذات نمی خواهند تا که تقدس در رنگ دیگران از ذات بصفا و نور
 و از ذره و جویض نگارند عجب کار و بار است جمعی از این طایفه ذکر اسم الهی را خستار نموده اند و بان گفتار نمود و بصفا
 فرود می آیند و ملاحظه سمیع بصیر علمین نمایند و باز بر بعل عروج از علم و بصیرت سمیع با سیم میسرند تنها کفایت
 نکنند و قبله توجیه جز احدیت ذات تعالی ندارند ائیس الله حجج فی عباده انصاف است و کریم قل الله
 ذدهد یو یا یعنی است با کمال نظر است بزرگواران این طریقه علیه بنا افتاده است بهر زراتی و رقاصی است
 ندارند لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان ندید گشته است بتدی طریقه ایشان حکم غنچه طریقی دیگر
 یافته و از ابتداء سفر ایشان در وطن مقرر شده و خلوت و انجمن بجهت پیوسته و دوام حضور نقد و وقتان
 آمده ایشانند که تربیت طالبان مربوط به صحبت علای ایشان است و تکمیل ناقصان منوط به توجیه شریفان
 نظرشان شافی امراض قلبیه است و التفاتشان افع علی صنویه بکویه ایشان کا حصدا بعین میگوید
 التفاتشان برابر با صفات مجاهدات منین است نقشند عجب شایسته سالارند که بر ندانند بهر آن
 قافله راه سعادت آثار ازین بیان کسی توهم نکند که این عباد و شایسته جمیع سائده و ملائکه طریقه علمین
 را حاصل است کما بلکه این شامل مخصوص با کبار کابرین طریقه غلبه است که کارر بنایه الهیه سائده اند و بنیاد
 رشید بر این کابر بنیاد است درست کرده اند و معاملات و ادب نموده اند از این نهایت و بدایت در حق ایشان
 شایسته بجز این نیست که زمین طریق که شایسته ناقصان در طریق بر این نهایت در حق او شایسته چه شود
 نهایت نرسیده در حق نهایت چگونه تصور شود از کوزه برین همان تراود که در دست غنچه
 طریق این کابر طریق بحال کرم است عینهم از خلوت این غنچه نهایت و بدایت اثر آن اندراج است که در
 خیر و شر و شایسته علمین و شایسته علمین و شایسته علمین و شایسته علمین و شایسته علمین و شایسته علمین
 و شایسته علمین و شایسته علمین و شایسته علمین و شایسته علمین و شایسته علمین و شایسته علمین

راه نموده و غیر از اتباع صاحب بریت علیه علی الصلو و السلام التیمه و غیر از عمل بحزیت بیت نفع
لا جرم که مانند این بزرگان این بلند آمد و پیش لحاق موصول ایشان منقطع گشت ایشانند که سماع و قس را از
زده اند و بعد تو اجد را به گشت شهادت دو نیم ساخته مکشوف و شود دیگران نزد این بزرگواران داخل
ما سوی است و معاد و تمخیل آنها قابل نفی محال این کار برادر او دید و دانش است و در بار معلوم تمخیل است
و در آنجا نشاند و بگویند است و در این کاشفات و معانیات است ایتام دیگران در اثبات است و بهمت این بزرگان
در نفی ما سوی دیگران که از کلمه نفی و اثبات بر نمی آید میکنند و از اثبات وسعت پیدا کند و تمام عالم که
بعنوان غریب بسیار است بکار کلمه توحید بنوعان حقیقت شکست گرد و همه حتی میبندد حتی یا بنده تعالی و
تقدیر بخلاف این بزرگواران که معتقدشان از کلمه طیل لا اله الا الله است و از نفیست تا هر چه شود
و مکشوف معاد و تمخیل شد بود و بهر تحت لا ادا می شود و جانب اثبات هیچ چیز محظوظ و منظور بود و اگر فرضا در
اثبات امری ظاهر شود از آن نیز مرجع نفی باید شد و غیر از کلمه بلکه استثنی در مقام اثبات بهر نصیب باشد و اگر
نفی و اثبات در طریق دیگران بسیار است بدانند که کلمه اثبات محض است بعضی از این مناسب
بود تا مثبت مکشوف بکار این کلمه اثبات است و هر چه رسید که بخلاف طریق این کار که بر عکس است
لا اول اثبات است و ثانی نفی آن اثبات پس کلامی در بطریق در ابتدا می مناسب بود و ذکر نفی
اثبات بعد از آن صورت بندد اگر یا و قسمی می کند و گوید که برین تقدیر کار برین طریق ملازم مقام
اثبات نفیست باشد و غیر از نفی نقد و وقت نشان نبود جواب گوئیم که اثبات دیگران ملازم حال این
بزرگواران است اما بلند استی با آن گفتات نمی نمایند بلکه شاید نفی داشته از آن نفی نمایند و مطلوب مثبت
ن میبندد پس هم اثبات دیگران ایشان میرسد و بهر نفی از آن اثبات که در مقام کبر بر می آید این ملازم
علم مری انجام می بجا ایشان نبرد و بر بر الهی حقیقت معامله ایشان نبود و شمه از عدم حصول
ن کار که در آن موطن نفیست حصول است گفته شد اگر از حصول کار کار ایشان که شاید خواص و عموم
نه و نه میان و در یک بتدیان بیهوده و با انقیاد گفتند معر فریاد و مافوظ اینهمه آخر بزرگواران
مقصود غریب و بیست عجیب است و در طریقات تعاد و تقدیر که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان
بهستند و باقیه

چون اسلام درین ان غربت پیدا کرده است و مسلمانان غیر شیعه اند و تار و پود غیر تبریک و بد بیکدیگر
گوئی بر زمین آمده اند و تقوی و استقامت و تقوی و استقامت کسی است که درین سخت جیامی سختی از سنن نبوی که نماید است
بدعی از بدعت مستعمل نماید این آن وقت است که نه از سال بعثت خیر البشر علیه و علی اله الصلوٰه و السلام گذشته است
و علامت قیامت بر توندانده است و سنت بود مطهر بعد عهد نبوت مستور شده و بدعت بعثت فشار کذب جلوه گر گشته است
شایسته و باید که نصرت سنت فرماید نه هر بیت بدعت نماید ترویج بدعت مجرب تجزیه بین است و تعظیم بدعت با بدعت اسلام
من و صاحب عهده فقده اعان علیهم السلام شنید باشند بهیچ است و تمامی نیست متوجه آن باید بود که ترویج بدعت
از سنن نبوی و ده آیه دفع بدعی از بدعت کرده شود و وقت خصوص درین ان ضعف اسلام قامت مراسم اسلام مشروط ترویج
سنت است و تخریب گشتگان در بدعت سنی دیده باشد که بعضی افراد از آنرا سر داشته اند اما این فقیر درین مسیله ایشان
موقت نداده و هیچ فرد غیر احسنین اند و جز خلعت و کدورت در ان احسان ننماید قال علیه و علی اله الصلوٰه و السلام
کل بدعت ضلالة و می باید که درین سخت و ضعف اسلام سلا مشروط باتیان سنت است و خرابی مربوط تحصیل بدعت
بدعت که باشد بدعت را در رنگ کند سید اند که مردم بنیاسلام نماید سنت در رنگ کذب نشان بنمایند که در شرب یحیی
ضلالت هدایت میفرماید علماء وقت حضرت خدیجه و کما توفیق دها و کجمن چید بدعت بنمایند و باتیان چه بدعت
فتویٰ دهند اگر چه آن بدعت در نظرشان رنگ فلقی صبح و شام و یسویا شیطان زاد و بار است سلطان عظیم است از
ما ضعیف چون اسلام قوت داشت ناجا تحمل ظلمات می نمود و شاید که بعضی از ظلمات و دشواری اسلام نوامی تحیل گشت
باعث حکم کنان سبک است اگر چه الحقیقه هر چه حسن و نیریت داشت بخلاف آن وقت که وقت ضعف اسلام است تحمل ظلمات صعب
ندارد و اینجا قوت متقین و تیاران سبک باید سبک قوت احکام علییه است درین وقت عالم بود مطهر کثرت ظهور بدعت در رنگ دنیا خلعت
بسیاری آید و نوبت با غربت و ذلت و ان یک ظلمات در رنگ دنیا می باشد و فرزند محسوس میگردد و عمل بدعت از دنیا خلعت
نمایند و تعلیل نوبت بسیار و عمل بدعت با تعلیل آن خلعت است و تکیه بر آن نوبت و فیلکثر ظلمت البدع و من شایع فیلکثر نود
و من شایع فیلکثر خیر الشیطان و من شایع فیلکثر خیر الله که ان جز الشیطان هم الخیر ان جز بالله هم الملقح و ضعیف و ضعیف
اگر بر نصایب این ضعف اسلام نشان گذار با ملاحظه کنند باید که در ورا است تعلیل نوبت و من شایع فیلکثر خیر الله که ان جز بالله هم الملقح و ضعیف و ضعیف
و من شایع فیلکثر خیر الله که ان جز بالله هم الملقح و ضعیف و ضعیف و من شایع فیلکثر خیر الله که ان جز بالله هم الملقح و ضعیف و ضعیف
و من شایع فیلکثر خیر الله که ان جز بالله هم الملقح و ضعیف و ضعیف و من شایع فیلکثر خیر الله که ان جز بالله هم الملقح و ضعیف و ضعیف

[illegible]

صلو شایسته رومی است مضغه که بعد ننگ آن مشکوف میگردد باعتبار گنجایش مطلوب است که با محدودیتها
و آن تنگی بهر تنگ است که نام و خول مسوی است حتی که ذکر این نمی گذارد که داخل بر اوقات مذکور شود
و شایسته طبیعت را نیز بنماید که در آن حریم مقدس دو و تصیافرا تلخی چون شایسته چون در شایان گنجایش
بچون نبود و فراخی ثانی چون نصیبی از بچونی یافته است چون گنجایش نه بد عجا کبار و بار است هم قلیع با بلند
بجوع بدعت ظلمت و غن طاری میگردد از اینجا است که سید البشر علیه علیهم الصلوات التیامات و زوده اند الله تعالی
علی قلیع تاج بمانق نماید ماکل اللزاق ذب الابداب ای برادر این مضغه را بر چه گوشت لایعبا چه خیال کن
که آن جوهر نفیس است که خزان سر عالم خلق در وی مخوف گشته است و دقایق خفایای عالم امر در وی مدفون
شده باز باقی معاملات خاصه که بهیته وحدانی او منوط است اول اجزای عشره را به تصفیه ترکیه و بجزیه
و سلوک تفکیک از کس و مظهر ساخته اند و از دس تعلقات ماسوی آزاد گردانیده اند مثلاً قلب از تعلقات
گذرانیده بکلین رسانیده اند و نفس از امارگی باطلین آزاد کرده اند و جزو ناری از کسری بافرانی باز داشته اند
و خاک را از پستی و پست فطرتی ارتقاء داده علی هذا القیاس جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال
آورده اند بعد از آن بحض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب این
شخص که خلافت است و مرکز وجود و مضغه تعبیر نموده اند نیست حقیقه مضغه که با اندازه عبارت و گفت آمده است
والله اعلم بجهان اگر ناقصی بدیده هر انسان مرکب از اجزای عشره است و از ترکیب اینها بهیته وحدانی دارد گوئیم
آری از این اجزا مرکب است اما آن اجزای بی مظهر گشته اند و بجزیه سلوک از دس تعلقات ماسوی آزاد گشته و بی
اجزای انسان کامل که بقا و بقایا و پاکیزه گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا متباین
متمایزند و هر جزو را احکام و احوال متمایزه است تا چهار از بهیته وحدانی نصیبی از رزق اگر بهیته پیدا کرده است
اعتبار است نه حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از تمایز و متباین برآمده و مترجم مختلط گشته اند و احکام و احوال
بتمایزه ایشان نایل گشته بیک حکم قرار یافته اند پس چار بهیته وحدانی در وی حقیقی بوده اعتبار در رنگ آنکه
معجون با از او و بهیته است سازند و حتی نموده جمیع اجزای او را بیک دیگر خلط کرده بهیته وحدانی ثابت کنند
و از احکام متباین بیک حکم آرند فافهم و الله اعلم بی برادر اینهمه کمالات که مضغه را ثابت نموده است در مقام
قائمه بین است که در ظاهر هر جزو را بیک مظهر متوهم است بهر چند اینجا ظاهر اصل است نه ظن آن که صورت باشد تا شخص ظن بهر رنگ

و نتیجه قلب عبارت از ضغنه است که اصلاح آن صلاح جسد مربوط است بقاد آن فساد جسد مذکور و در فی
 الحدیث النبوی علیه علی الصلوات التلیمات ان فی جسد دم لمضغه اذا سلحت صلاح الجسد کما و اذا فسدت
 فسد الجسد الا در هی القلب سعت قلب لازم طلاق اول است از اینجا است که باینکه جسد قدر اندک از اینها از
 قلب خبر دادند و عرش مافیه در جنب عظمت قلب محقر انگاشته و تنگی قلب لازم طلاق ثانوی است در مقام قلب تنگی
 برنجی است که جزو الیخبر می باشد که اکثر و غیر مجرب است و اینجا گنجایش نیست در بعضی اوقات که تنگی قلب بخبر و الیخبر
 نسبت دلو می شود آن جزو محقر در نظر درنگ طبعات سموات ارض ظاهر میگردد و این امر در طی طور نظر عقل است
 فاما کن من السیرین با چون این مقدار معلوم گشت بدانکه دلو بیکه بحقیقه تمامه مربوط است شک نیست که
 المویست نسبت به ظهور تمام عرش و فضل کلیه در مقام عرش است و شیخ با نیزید و شیخ جعید که قلب او ستم از همه
 گفته اند و عرش مافیه در جنب آن محقر دانسته از قبیل شتابه شیخی با نمودن شیخی است انمودجات عرش مافیه را در
 جنب جامعیت قلب محقر دیده حکم رجحان عرش مافیه نموده و منشا و این شتابه را این فقیر در کتب و
 رسائل خود ذکر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان انبیاست علیهم الصلوات و
 التلیمات ملا و از ان قلب ضغنه است و شک نیست که ظهور اتم اینجا است و مراتب احدیت ذات
 مجرود و مظهر او را مسلم است عرش را هر چند از ظهور تام که ظهور اصل است نصیب او نیست اما صفات
 و ادران موطن تراز است و چون صفات فی بحقیقه ظلال حضرت ذات المتعالی و تقدس آن ظهور
 از شائبه طلیت پاک و میرا باشد اینجا است که عرش را از این ظهور انسانی که باصل صرف تعلق دارد
 توقعات است و مرکز این معالیه است سوال از حدیث و توسع آن قلب معنوم میگردد و ثواب آنرا
 میگوئی جواب مثلی آن باعتبار عدم گنجایش مساوی است و در و وسعت آن باعتبار ظهور انوار قدیم است
 فاما ساقه این فقیر در بعضی مسائل خود تفسیر از ان قلب باین عبارت کرده است انضیق الاوسم البسط
 و الاقل الاکثر سوال شایان فضیلت حقیقت جامع است که از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است
 مرکز فاسد این فضیلت از گنجایان جواب عالم خلق انضیق است بر عالم امر که ادراک کواکب را در
 انفرخا من ان عزت قد مرتب اینست باین فقیر و میگوئی که بنام مرحومی فرزندی عظمی در بیان طریق
 نهفته است و هیچ ساخته اگر ترویجی اینجا نشی مطلقه حقیقت باینست که بنام مضغه است که از اینجا

فالدين الكمال مستلزم لعدم كماله ومنبع عن عدم تمام النعمة لما اجتناب عليه ربنا
 لا تأخذنا ان نسينا او اخطانا والسلام عليكم وعلى من لا يدرككم كتبكم بسم الله الرحمن الرحيم
 بدشتی صدور یافته و فضائل صلوة و تحریض و ن بر آنکه ارکان شرط و آداب و تعدیل ارکان
 کما یغنی بجا باید آورد و مایه سبب ذلك الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصابهم من صفتی مکتوب شریف
 که از نواحی جوینور نوشته بودند رسید چون متضمن خبر ضعف بوده باعث بی آرامی گشت مترصد
 خبر صحت است بدست آیند ما مرسل دارند و کیفیات احوال نویسد محبت اطوار چون این وارد عمل
 و در جزا و آخرت است سعی در اثبات اعمال صالحه باید فرمود و بهترین اعمال فاضله ترین عبادات
 اقامه صلوة است که عماد دین است و معراج مومن است پس سهام تمام در او می آید و هر عینی باید
 داشت و احتیاط باید نمود که از ارکان شرط و سبب و آداب آن کما یغنی و یلیق ادایا بد و در رعایت
 طمانیت و تعدیل ارکان بتکرار مبالغه نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را
 صنایع ساخته اند و طمانیت و تعدیل ارکان را برهم زده اند و عیسا و حتی انجیاجه وارد شده اند و
 تهدیدها آمده و چون نماز درست شد امید غیظ از برای نجات می گشت چه دین برپا شد و معراج
 عروج با تمام رسید بر شکر غلطی صفر ایان و از برای کوری سوداگران و والسلام علیکم
 و علی سائرین بسم الله و التزمنا بقوله المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیحات لعلی مکتوب است و السلام
 بخواجه محمد صدیق لقب بهدایه صدر یافته در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی واقع شده است
 لایستی ارضی الم مضغه است نه حقیقه جامعه که بعضی شایخ از وسعت آن خبر داده اند اما مضغه که بعد
 سلوک جذب بعد از تصفیه تزکیه بعد تکلیف طایمان نفس از ترکیب اجزاء عشره صورت یافته و بیسته حدانی پیدا کرده و
 این مضغه بر حقیقه جامع بچندین وجه و بیان که اینهمه که مضغه ثابت نموده در مقام قیام و سکن است و حاله او ادنی
 و ازیست و بسم الله الرحمن الرحیم و سلام علی عباده الذین اصابهم من صفتی مکتوب شریف که از نواحی جوینور
 آمده است از ظهور عرش و فضل کل مظهر عرش است و در حدیث قدسی آمده است لایستی ارضی الم و لایستی
 قلب عبد المومن از حدیث لازم می آید که ظهور قلبی هم بود و فضل مظهر است و محبت آثار اصل این ال مستنی بر حدیث
 بدانکه ارباب لایت قلب نیز در حقیقه جامع انسانی دارند که از عالم امرت بلسان نبوة علی صاحبها الصلوة و السلام

علیه علی له الصلوة والسلام این معاملة فرمایند اما صبیان کد ام حساب در خبر آمده است که طاعون
 ایشان سابق را عذاب بوده است و این است را شهادت است و الحق جامعه که درین و بامی میرند عجب حاضر
 و متوجه میروند و کسی آید که کسی درین ایام باین جامعه را باب بلا متخی شود و درخت از دنیا با آخرت کش
 این بلا درین است بطاهر غضب است و باطن رحمت بیان شیخ طاهر نقل سیکر و ند که در راه بود
 و ایام طاعون شخصی بود که میگوند که هر که درین ایام نمیرد حسرت خواهد کشید بلی هرگاه که نظر آید
 این گذشتگان هر داده میشود و احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده میگردد و دیگر شهیدانی سبیل
 باین خصایص متمیز باشند و اما مفارقت فرزند یا غری قایم سره از عظم مصائب است معلوم
 نیست که کسی بمثل این مصیبت مصاب شده باشد اما صبر و شکری که حضرت حق سبحانه و تعالی
 درین مصیبت این ضعیف قلبا کرامت فرموده از اجل نعم و عظم انعامات است از حضرت حق
 سبحانه مسالت بینا ید که جزا را این مصیبت بعد از آخرت باشد و در دنیا هیچ از آن جزا ظاهر نشود و هر چند زیاده
 که این مسأله از تنگی سینه است الا اولها و اسع الرحمة فلید الآخرة والا ولی السؤل من الاخوان الامداد
 والا هانده و دعاء سلامة الحامدة والعفو من الزکاة لا اذمة للناس آية والتجاوز من التقصیرات
 الناسیة من البشرية ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسئنا و اقمنا و ثبت اقدارنا و انصرنا علی القوم الکافرة
 والسلام علیکم و علی سائرنا و اتبع الهدی مکتوب شهر و مهم شیخ جمال ناگوری صدور یافت و بیان
 آنکه علمای این چنین است و نصیب علمای طوایف هر بیت و نصیب صوفیه هر بیت و جواب تمامی که نموده بود
 به الحمد لله سلام علی عباده الذین اصطفی العلماء و رثة الانبیاء و در طایفه علمای عظام کافی است علم داشت علم
 شریعت است که از انبیاء باقیانده علیهم الصلوات و التسلیمات و علم شریعت را صورتی است و تحقیقی است و صورتی
 آنکه نصیب علمای طوایف است شکر الله تعالی صیحه که تعلق بحکایات کتابی نیست دارد و تحقیقی است آنکه
 نصیب علمای این چنین است راجعی است که تعلق بکتابیهات کتابی نیست است و محکات هر چند است
 کتاب اندامات و ثمرات آن مشابهات اند که از مقاصد کتابیهات و سایل شریعتیست از برای
 حصول نتایج پس لب کتاب مشابهات آمد و محکات کتاب قشران لب مشابهات اند که بر فوثرات
 بیان حمل نمایند و از حقیقت آن معاملة نشان میدهند علمای این چنین قشران لب جمع ساخته اند و مجموع

و رعیت کرده بود و گفتونی فی ثوبی بدین برنج صغری چون از کوه جله زلزلن نویی است گنجایش ترقی
 دارد و احوال این سخن نظایر شما متن تفاوت فاش دارد الانبیا اصبحت القوس شیده به جگر
 چنان بر علیه علی الصلوة و السلام شب معراج چون بر قبر حضرت کلیم علی بن داود علیه الصلوة و السلام
 دیدند که در قبر نماز میگذارد و همان لحظه چون بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معامله معراج
 عجایب غرائب را در دین امام چون بتقریب نذی اعظمی مرحومی نظر بان گوش بسیار کرده میشود و سرخ
 بلبور میاید که اگر شمه از آن درگفتاید باعث فتنها گردد و هر چند سقف جنت عرش مجید است اما قبر نیز
 روحه است از ریاض جنت هر چند عقل کوته اندیش در تصور آن عاجز باشد چشم دیگر است که تماشاگر
 این عجوبها میناید مجر و ایمان اگر چه بعد اللقا و النبی معنی است اما رفتم کلمه طیبه مربوط بعمل صالحه
 است و گر بخین از موت یا گناه کبیره است در رنگ فرایوم حیف و کیکه در زمین و بابا صبر بماند و
 بپیر از شهید است از فتنه قبر مومن آنکه صبر نماید نیز از غازیان است ان قال طاعت متبعاد
 طاعة و قلت لدی اللقا اهل و مر حیا چه در فرست که باغم و سرفه زبون ساخته است ضعف بدن
 بهر سیده بنسبت قصار بر جو بنوده آمد و السلام مکتوب به عظم هم بمزاج اسام الدین احمد و
 در بیان آنکه مصیبتها این عالم اگر چه ظلال بر حواشای آنما فی الحقیقه باعث ترقیات اند و امر هم فضیلت
 در طاعون یا سبب لک بعد الحمد الصلوة و تبلیغ الدعوات تصدیع ده میگردد که حیضه شریفه که بهر
 شیخ مصطفی در باب غزوات مصیبتها ارساله شده بود و بمنون آن شرف گشت ان الله و انما الیک رجوع
 این مصیبتها انما بر بر آنها بوده است فی الحقیقه ترقیات مکرر بنیات استجابه نیاج خراتی کردید
 نشاء بر آنها مرتب شده است عشر عشر آن ثمرات است که از غایات اوقالی در آخرت متوقف
 مامول است پس جو در زندان عین محنت است هم در حیره شان منافع و فوائد است و
 هم بر مات شان ثمرات و نیاج مرتب است امام ابل می آید و علیه الابرار و یزید که در زمان
 عبدالعزیز بن البربر روز طاعون نافع شد و دلون طاعون شهادت و در سبزه عزت از کس نماند
 حضرت پیغمبر علیه علی الصلوات و التیمات آن سرور دینی او دعا و برکت فرموده فوت
 و چهل سیزده خت عبدالرحمان بن ابی بکر رضی الله عنهما غنیمت شد و گذر باصحاب کرام نیز انعام

که بحسب جمیع صحایب بر علیه علیهم الصلوات و التسلیات مورق از بعض اندامی است این منوره حضرت
 شین از اکابر صحابه بلند و از اقارب نسرا علیه علیهم التحیات پس بحسب کتب موت حق پسند قال الله تعالی
 لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی و قال علیه علی الصلوة و السلام الله فی صحابی محمد
 غرض من بعد من احبهم فی حبهم من الغضم فی الغضم من اذله فقد اذنی و من اذنی فقد اذی الله من اذنی
 الله فیوشک ان یاخذ من قسم کل یوم اربعة اسلام ان یوت معلوم است که در هندستان شانیه باشد و یک است
 که ازین محل تمام شهر بتم گردد و بلکه انما دازندستان مرتفع شود سلطان وقت نصر الله سبحانه علی اعدائنا
 از اهل سنت جنی مذہب است و زبان و انجین بدین نهایت جرارت است بلکه فی حقیقت منازعه کردن
 با سلطان خروج است از طاعنه اولی الامر و اک عجب است که محاوره عظام مقام در یووقعه خود را مصادف
 و ساهله فرماید قال الله تبارک تعالی ذم اهل الکتاب لولا ینصرون الین و الا جبار عن فی الله ثم و کلک تحت
 لبس کا تو ایصنعی و قال الله تعالی ایضا کان فی الایتناع عن منکر فعلی لبس کا تو ایصنعی و درین
 واقعا تغافل و زید بتد عار و لیرا غلن است رخنه و درین از رسالت است که باعه و هدیه بنا بر اهل
 حق باطل غم و دعوت بینایند اندک مدت یکدوی ملازمت گان زمر می برابند زیاده چه تعلیم و بدین
 استماع این خبر و حشمت انگیز و شورش و در درگ فاروقیم را حرکت داد و بجا کلمه قدم نورسند و خواهند
 و السلام علیکم و علی سائرین اجمعین و التزم تا بجهه الصلوة علی علیه علی الصلوات و التسلیات و التحیات که
 مکتوب شاه و هم شیخ نیر الدین بهار پوری صد و ریافته در جاب استغفار می و بر بیان عجایب و
 غرائب احوال بنرخ صغری و فضیلت مرگ طاعون و الحمد لله سلام علی عباد الله الذین اصطفی صحیفه شریفه رسیده
 اندراج یافته بود که درین و دوا دهنه قوی و دوا دهنه اول عا دهنه طاعون دوم حاد دهنه قحط اعادنا الله سبحانه
 و ایا که عن البکیا نوشته بودند که با وجودین فتن شب روز عبادت مراقبه عرف لیکر و دو باطن محمود است
 سجد سجد الحمد لله الله علی کل جواب سوله که اندراج یافته بود درین اکثر اوقات قرات چهار قل کرده میشود و کفن
 سنون جال را سه ثوب است و سار زائده است قصار برینون غایم و جوابا معنی نویسم که احتمال
 کثرت یقازات است و بسند صحیح به ثبوت نه پویه است عمل علماء و اراء النهر برایت و پیر این خبر که
 اش در جابها باشد اما کفا ایشانت حضرت صدیق رضی الله عنه

انشاء الله الباقی السلام فیصیحی که لابد است آنست که در درس علوم بهیچ وجه خود را رها نداشتند اگر تا وقت نماز
 مستغرق بدین مشغول و فکر نکنند ساعت شنب بزمی کرد و فکر فراموش است شیخ حسن زینر بمقتی میگفته باشد
 نذر اندو جان بخود و از علم غافل نصیر است چنانکه علمش و عینش زیاده چه بالعمه نماید و اوراق قانع خود را پس
 رسیده اند بهما بنظر و کرد و بنظر انداز حضرت حق سبحانه و تعالی که از ایشان از قوه بفعل آید و کلام حکوت
 یا نزد هم بسادات عظام قضایه و اما فی موالی کرام ببلده سامانه صدیافته و نکو خطیبی بجا که در عین
 ذکر خفا را شنیدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرد و بخواند و این است لک الحمد و سلام علی عباد و الذین اصطفی
 تعذیر خود موی الاحترام سادات عظام قضایه و اما فی موالی کرام ببلده سامانه صدیافته و نکو خطیبی بجا که در عین
 بعد قربانی و ذکر خفا را شنیدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرد و بهای تبرکات را بخواند و نیز شنیده که چون
 با و تعرض نمودند بهو و این است بعد از آن که کرده تبرکاتش آید و گفته که چرند اگر اسمی خفا را شنیدین مذکور
 و نیز شنیده که اگر تا فی آن مقام در باب ساه و رزیدند و شدت و غفلت بآن خطیب انصاف پیش
 نیامدند و امی نه یکبار که صد بار و آنچه ذکر خفا را شنیدین رضی الله تعالی عنهم جمعین اگر چه از مشر خطیب
 نیست و لیکن از شاعران است شکر الله تعالی عنهم ترک کند آنرا بعد از دیگر که یکیش درش مریض و باطنش ضعیف
 اگر در عرض کس که عیبها ترک کرده باشد و عید من است بقیه فقهی منهم را چه جوان خواهد گفت و از طمان متهم گفتوا
 موضوع التیم چه بخواند و گشت اگر در تقدیر و تفضل حضرت شیخین تفسیر طریقی اهل سنت را در پیش
 است اگر کویت حضرت شیخین تفسیر را در پیش و درستی که آن بی حقیقت که بشیر تفسیر و سبب است
 به مبتدیان که تفسیر از کرده باشد و قول بایست که فضیلت حضرت شیخین اجماع و حایرنا بعدین ثابت شده است
 چنانچه فعل کرده بایست از جماعه از اکابر که می ایشان نامش فقهی است قال الشیخ کلام ابو الحسن اشرف تفضل
 فی کتبهم من لایقته لایحه فعلی و قد تواریع عنی بعضی الله تعالی عنی و کرم ملکته بین الجلاله العظیمین ع
 انما یکرم من فضل الزوده قال الذی شرف قال و تراعی عنی بعضی الله تعالی عنی و تراعی عنی و تراعی عنی و تراعی عنی
 ذره از فضل از فضل و اجابت از اجابت الذی کتب الذی کتب الذی کتب الذی کتب الذی کتب الذی کتب الذی کتب الذی کتب
 فی کتبهم من لایقته لایحه فعلی و قد تواریع عنی بعضی الله تعالی عنی و کرم ملکته بین الجلاله العظیمین ع
 انما یکرم من فضل الزوده قال الذی شرف قال و تراعی عنی بعضی الله تعالی عنی و تراعی عنی و تراعی عنی و تراعی عنی

علم و نصیب صوفیه بآنچه علما دارند احوال بوحید است و علم و فهم معارف و نصیب علما در سخن کردن
 انبیا اند علیه الصلوات و التسلیمات بآنچه علما و ظواهر دارند و بآنچه صوفیه بآن می نماند هر دو فائق است
 که در مشابیهات قرآنی و مرمی اشارتی بآن گفته است و بر سبیل تاویل اندراج یافته و فهم کاملان فی المتابعة
 المحققون بالوراثه ایشان بر سبیل تعجیل و ارشاد شریک و ملت خاص انبیا اند علیه الصلوات و التسلیمات و مرمی
 بارگاه لاجرم شرف گزینت علما و حتی کاتبان بنی اسرائیل شرف گشته اند فعلیکم بمتابعتی سید المرسلین و حبیب
 العلمین علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین الملائکه المقربین اهل طاعتک جمعین الصلوات و التسلیمات
 علما و فحالا و وجد التکوین و سیدک لال الالهیه فی هیکله درجات السعاده مکتوب چهارم و سیم بولانا
 برکی صد یافته و جواب تفصیلا که صاحب نصیب به صاحب علم است یا نه استغفار دیگر که فنا فی الله و بقا
 بالله است نیاید و در عدم اطلاع بر احوال خود و بسیم الرحمن الرحیم محمد و سلام علی محمد و آل محمد و صطفی و وصی
 شریفی در پی سید غری مصائبی نوشته اند ان الله وانا الیه راجعون بیارای و دوستان فرمایند که هفت
 هزار بار کلمه طیبه الله العبد و حایت مرحومی اجماع صدوق بر حایت مرحوم شیره او ام کلثوم بخوانند و با
 هفتاد هزار بار بر حایت یکی بخشد و هفتاد هزار دیگر بر حایت دیگری از دوستان عا و فاکه رسول
 نوشته بودند که مکتوبات اندراج یافته است که صاحب نصیب صاحب علم است بخنده ماقطب الاقطاب صاحب علم است و
 اقطاب یقعات و در رنگ اجزای دست و پا و می اند بعضی با علم بدارت خود بود و بعضی نگیران بود نوشته بودند
 که فنا فی الله بقا بامداد اکنون بدینا می رسد که شهادت کم بود و باید نیک و نیک نکر و دیگر که از خصم بعضی
 از احوال شما اطلاع داده شود اکنون از بدوستان فنا و بقا شما را شده می کنم و این کمال گفته اند شما
 حاسن می نامیم و شما انکار نمی کنید سافقت در میان است تا ملاقات صورت گیرد و شود اطلاع بر احوال مکتوبه
 است شایخ و فنا و بقا سخنان گفته اند که همه بر فرو شارت از خود کس حج در یابد حضرت حق سبحانه در همه علم
 و احوال نمی بخشد شخصی علم با احوال عطا فرموده پیشوایان و جمعی با و مرمی بطر ساخته مرتبه کمال و تکمیل رساند
 حاصل کینه مصلحت عام را به کاشش هر چند روز دیگر گاه داشته اطلاع بر بعضی احوال و دوره مکتوبه
 شما می فرستادیم که در میان شما قابل شما اگر کسی آید و چند روز اقامت بکند و فهم سخن بدیست چه
 خوب بود و خبر ضروری بگویند و قصد و آنست که احوال حاصل شوند اطلاع بر احوال امر دیگر است الباقی عند الله

آزاد گشته گرفتاری بذات احد جل سلطانیه پیدا کند از صفات شینوات هیچ مخلوق و منظور و مقصود و مطلوب و مطلوب
 بحکم الامر من اجل او را یک قسم تصحیح مجهول الکفیه بحضرت احدیت مجرده پیدا کرد آن گرفتاری
 که بذات احد جل سلطانیه او حاصل شده بود نسبت قریب همچون بذات همچون در کائنات نماید بنوعی
 انسان کامل مرات ذات احد میگردد و بحیثیتی که از صفات شینوات در آن هیچ شهودی نمی شود بلکه احدیت مجرده
 تعالی تقدست در وظایف هر سطحی باشد سبحان الباطن ذاتی که از صفات هرگز انکار نداشته در مراتب
 این انسان کامل بحیثیت تجرذ ظاهر سطحی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی منبر باشد این مراتب منزه است
 غیر از انسان کامل احدی را نداشته است و حضرت ذات تعالی و تقدس بقرآن صفات و شینوات در هیچ حقیقه
 غیر از انسان بتجلی نشده معجزه معجزه در عالم کبیر منظر حضرت ذات تجمع صفات است تعالی تقدس انسان
 کامل در عالم صغیر منظر ذات احدیت که مجرد از اعتبارات است این مراتب را عجب بگوید می انسان است
 والله سبحانه المعطی لما اعطاه ولا معطی لما منعه والسلام علی من تبع الهدی والذکر متابعه
 المصطفی علی علیه و آله و اصحابه الصلوات الثمینیات علیهم السلام و از در هم براتبا گاهی بر در حقیقت حضرت
 ایشان سلمه تقامیان غلام محمد صد یافت در بیان آنکه ملک بر چند مشاهد است و شهود انسان در
 نفس است اما آن دولت را در انسان کما یخبر و ساخته اند و بقا بآن کشیده و مایه مناسب ذلک به الحمد
 و سلام علی عبادہ الذین اصطفی ملائکه کرام علی بنیاد و علیهم الصلوٰۃ و السلام شاید صلند و متوجه صل گزنا
 باصل دارند شایسته طلیت و حق ایشان مفعول ایشان بیچاره کورین نشاء کم است که از دایره طلیت قدم بر
 نهایی توسط امرای آفاق و نفس شود و دومی پیدا کند بعد از وصول باصل بر تومی از شش شان باصل را در
 مرات قلب و تجلی شایسته باطن باز یک در بند و تربیت ناقص با وجود می دارند درین وجه هم تربیت است هم تربیت
 دیگران زیرا که آن پر تو انوار اصل که همچو خروا و ساخته اند در مدت رجوع اجزاء دیگر او را نیز منصب بزرگ خود میا
 و تسکون بلون خود می نمایند چنانچه دیگر از ان نقص کمال می آرد و از غیث ظهور دلاله میکند و چون مدت
 دعوت و رجوع تمام شود و کتاب بلجل سد شوق صل پیدا شود و نداء رفیق اعلی از نهاد او سر برزند و از
 تعلقات شتی و بسته رخت از غیثه شهادت کشد و معامله را از کوشش باغوش آرد و المودت و صلیح صلیح الجلیب
 اینجا صا و تجلید باید داشت که ملک بر چند مشاهد اصل است و شهود انسان مراتب نفس است اما آن دولت را

تعالی و تجلی کجوه بطور واقع شده بود شایسته جلالت محلیت نهشت فایده نافی الباب بعضی محال قابلیت ظهور
دارند و بعضی غیر این قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور صورت دارد و فعل ستور این قابلیت نیست
با آنکه هر دو از آن اند پس تفاوت در ظاهر است نه در ظاهر نسبت به ظاهر هر دو بر این قابل و ناقابل
الغافل که موصوفه و جزئی باشد و یا عالیت و محلیت از آن مفهوم میگردد و از ظاهر هر طرف اندویشان
جناب قدرش تعالی نیست از تنگی عبارت استحکام این الفاظ نموده می آید این قیاس عباد و انکسار خدا
فی جزوه کل ظرف نه ظرف است و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است و مشایخ عرش عالم کبریا کجای آن
و است بی شایسته جلالت لعل از همان تجلی بی آن شایسته جلالت قلب است هر چند با سمانها و زمین از همان
تجلی رسیده است اما در برده ظلی از ظلال است مگر قلب که در رنگ عرش از شایسته جلالت بر است که ظهور یافته
صغیر و کبریا تفاوت است بعد از آنکه حسن و قیاس در و بر تجلی بی شایسته جلالت بعد از عرش و صغیر
قلب کمال انسان است و دیگر از اطلالت و انگیز است باید دانست که ظهور عرش بر از شایسته جلالت بر است اما آنجا
صفات با ذات تعالی و تقدس تسبیح است و شیون اعتبارات در ذات تعالی است اگر چه صفات و شیون در ذات
مرتبه حجاب ذات نباشد لیکن در دیدن نفس متساکنند و محبت گرفتاری هم گرفتاری محبت است مجرد و حقا
و نقد است بشکست امری نمی بیند و بیک گریه کلاه الله الدین الخالص درین امر است و انانیت عدم شرکت صفات
علی تفاوت الدجات نصیب نیست و حدانی است نصیب نیست و حدانی قلب انسان است نصیب نیست ازین است
و فوق بر اینها نیست و حدانی است از آنرا که رنگ جزا ازین و برده است و حکم آن گرفته با جمله حدانی
جزا ازین است و دیگر رنگ تحینات نمانده است و انسان و پیر از آن عرش دارد و عالم کبریا از نصیب نیست
در انسان جزا ازین است که در عرش نیست همیشه و حدانی است که در عالم کبریا نیست و شیون یک همیشه و حدانی
خلق دارد و در حدانی نیست که منصوص به عالم حضرت بل انسان عروج است که ایات خلقت پیدا کرد
و باران است برده همیشه است از خصائص غریبه انسانی است و بشو کماله او کجای رسید که قابلیت و مرتبه حضرت
مدیت مجرد و پیدا میکند و بی قرون صفات و شیون متظرفات احد میگردد و تعالی شایسته حال آنکه
سنت ذات تعالی و تقدس همه وقت تسبیح صفات و شیون است هیچ وقت ذات تعالی از صفات
صفات شیون نیست بیا نشانی که انسان کمال گرفتاری مسوی ذات احدیت تعالی و تقدس

حجاب ذات او نخواهند بود و محسوس شخصی تجربه صفات خواهد گشت و همچنین مفارقة صفات از حضرت ذات
 تعا و تقدس در مرتب ظلال است و در تصورات مثال چون حصول اصل گشت صفات از منفک
 ذات تعا نخواهد یافت و شهود ذات منفک شبهه صفات نخواهد بود و تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند
 و تجلی افعال جدا جدا هستند و همه در مقامات ظلال است بعد از وصول بان اصل یک تجلی است که متضمن
 تجلیات ثلثه است مثلاً زید را که می بیند شهود ذات و از شهود صفات او منفک نیست و همان وقت که زید
 می بیند میاید که او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجاب بهیت او نیست منفک از و نیز نمی آید اگر زید
 تعقل کند و بصورت ظلمیه او را درک نماند صفات از ذات او منفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنان
 که گشت نمی بینی که مرئی در آخرت ذات جمع صفات است تعالی و تقدس ذات معرا از اسما و صفات که آن مجرد
 اعتبار است زیرا که ذات از صفات هرگز تجرد نیست صفات از ذات هرگز منفک نیستند تجرد بان اعتبار گویند
 که عاقل کامل چون گرفتاری ذات تعا و تقدس استیلا می یابد بلا خطه اسما و صفات از نظر او ساقط میگردد
 و غیر از ذات احدیت تعا هیچ شهود او نمیدانند پس تجرد ذات تعا و تقدس صفات باعتبار نظر عاقل گشت
 نه باعتبار خارج و نفس امر که سببی تحقیقه انشاء الله تعا و ایضا این ظهور جامع مهابت تصورات مثال است
 که مآلی که بعد از آن و در درجات مثال تصویر نمیشود یافت چه در مثال امری تصویر نمینماید که مشابهت مثال
 بجای داشته باشد اگر چه آن مشابهت در رسم بود امری که هیچ چیز و به هیچ وجه در خارج مشابهت ندارد و تصویر آن
 در مثال محال است و کمالاً فوق این قبیل اند که هیچ چیز و به هیچ وجه مشابهت ندارد مثال تصویر آن
 نمود و آید از اینجا است که در آن مظهر جمل همه وقت و نگیرت و عدم درک نشانه او را که است و درین مظهر خدا
 مقام غیر از جلال عظم یافت امری دیگر محسوس نیست اما سید است که در آخرت قوتی بخشد و دلی باشد که در شان
 نور شایسته نگردد و از حقیقه محال آگاه بود و تو مبرول ده دلیری بین و به خویش خواند بشری بین
 آگاه باش که ظهور فوق العرش در هم نمیدارد که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و درگاه
 و جهت او را ثابت باشد تعالی عن ذلك و علی یلیق حجاب تقدس تعالی ظهور صوت زید و در مراتب
 مستقر هم مستقر از نیست و در مراتب هر چند بخیر دان تو هم فتنه و الله المثل الاعلی مودان و آخرت حضرت
 حق سبحانه و تعالی در مرتبته خودند و میدانند که نیست و غیر نیست نسبت بحق سبحانه بر اینند و همه مخلوق میند

یا عمل شسته سازند و نور خلل امود و متعجب از آن عمل و مانند حدیث الله تعالی من یشاء الله فیکون
 علیه امر الله تعالی و خیر و اویا بتاویل کشف علیها انفقوا بعون الله تعالی بجا آید و حسن توفیق
 الله تعالی فی الارض نور است که شبها باورش کردند آسمانها زمین باو تلک روشنی است چه اوی
 اینها را از ظلمات عدم پر کرده است و به ظلال وجود تلک نور متصف گردیده هنوز ساخته است آسمانها و زمین
 بآن نور تیار و روشن گشته اند در آن شکوه تصور باید نمود و آن نور را بمشابه مصباح باید دانست که در آن شکوه نور
 است و در آن کاف تمیز شکوه بنا بر شمال آن شکوه است بر آن صلیح و از زجاجه پرده هماد صفایا و ضلایا
 نمودن و در تلبس لباس صفات زمر از زینون عبارت و زجاجه صفات غر سلطانه مجسم و جوهر جلال قدیم
 همچون کوکبی است و در شان آن صلیح که در آن شکات متوجع است از شجره مبارکه زیتونه البقا و یا شمه است
 که کنایت از ظهور جامع عرشی است که ستوی زمیست از آن ظهور چه ظهورات دیگر که با سوره زمین تعلی دارند
 در رنگ بزا اندر آن ظهور جامع و چون آن ظهور جامع لامکانی است و بی حجت است کاشفیه و کاشفیه
 از اوقات گفت یکا دیت با یضی و لولو تمسسه نادر صفه ما و است مر آن شجره مبارکه را و بیان صفات و تلک نور
 آن شجره است که مثل بنایت نورینی آن پرده زجاجه بهت صفاد و خشنودگی از دیاد آن نور پرده است
 و حسن جمال آن پرده چه کمال صفات با کمال ذات تعالی و اندر من جمیع گشته است و حسن صفات حسن ذات
 منقرن شده با وجود تعالی و کمال ظهور عظیم الله تعالی من یشاء الله فیکون علیه امر الله تعالی
 نور این ظهور عالم که بر شان اسباب یافته است منتها شهادت و معایات و کمال صفات بنایت تجلیات
 و ظهورات است بکل ذات باشد یا بکل صفات بعد از آن عالم به کل قرار می یابد چنانچه شمه از آن بیان
 نموده اند انشاء الله تعالی و این ظهور عالم هر چند متعرون صفات است اما صفات در بیع طریح جلالیات بنیت
 کما بیت صفات مرآت و تعالی و اندر من مخصوص و تلک عالمیه است زیرا که ظهورات عالمیه در مرتبه عالم است
 و ظهورات در مقام عین در عالم صفات مجایا شده و عین نمی بینی که زید را در مرتبه علم چون تلک گشته است
 در عالم صفات ناهیه به مثل تلک عین عالم با عالم صغیر یا کبیر شعاع و کاتب بنیت صفات که در تلک کتب مجایا
 و عین به بنیت کتب بنیت نفس اندر ظهور است و چون آن در تحت علم عین است با وجود صفات در ظهور
 و حلاله بنیت با ناهیه در ظهور علم عین است و زید و یونس بنی که در عالم است با صفات

امر و عالم کبریا جامع است هر طرف خلق و امر را قلب نیز بر خ است میان عالم خلق و عالم صغیر و جامع است
 هر طرف خلق و امر را عالم بر قلب یا نیز بر سبیل شصت و شش گفت بشنو بشنو قابلیت ظهور انوار قدم که از
 شائبه ظلمت نمره و بر است مخصوص بعرض مجید است هیچکس نه از عالم خلق و نه از عالم امر نه از عالم کبریا نه از عالم
 صغیر این قابلیت دارد و غیر از عرض مجید قلب عارف کامل بواسطه علاقه جامعیت بزرخیت از انوار اقتباس
 مینماید غرض از ذکر بدست آمدن بعد عرض قلب عارف تمام معرفت بهر جا ظهور است باغ ظلمت مستقیم بودی باصل یافت
 بازید اگر کسی که اینچنین میدرسد از جنید که مدعی صحرانما این سخن زیانست چه کند که از حقیقت محال عالم
 نیافتد و از گردان بیاختی ظلمت باطل نشافند این سخن به چند امر و در نظر اکثر خلق مستبعد نماید اما امر و زرا
 و از نزدیک است تعامل نمایند فی امره فلا تستعجلوا سبحانه و تعالی اکثر کون و السلام علی من اتبع الهدی و
 الذین متابعت المصطفی علیه علی الاصلوات التسلیمات العلی و علی جمیع کتبیه و المرسلین علی الملائکة المقطوع
 و علی سائر الصالحین علی المؤمنین المؤمنات اجمعین مکتوب یاز و هم مجذوم زوادی حقائق و معارف احادیث
 منظر فیض علی مجلدین و چه مجموع صد ریافته و بر این بعضی از خصائص ظهور عرش منی تاویل کریمه نور
 السموات الارض لایه و بعضی از خواص انسان فضائل خبر و ارضی باینان فیک الحمد و فصلی علیه و سلم
 و علی الکون عالم کبریا و جوهر و تفصیل چونکه هستی و جدانی ندارد قابلیت ظهور سبط حق که مجرد از نسبت
 اعتبار و سطر الاصلین و صفات و اشرف اجزاء عالم کبریا عرش حجت که محل ظهور انوار حضرت ذات تسخیر
 است جل سلطان و اورا عرش مجید هر چه از عالم کبریا ظهورات و ان شائبه ظلمت حیاتی نیست لهذا العالمین
 استوار و بر اجزاء عالم کبریا مخصوص عرش مجید گردید که فضل از ان عالم است زیرا که ظهور خلق از ظلال حق بحقیقه ظهور
 نیست تمام اعتبار شده انوار آید و این ظهور که انجاست نامی است بی تحلیل استتار چه نور آسمانها و زمین است تمام انوار
 نور مظهر و نجب ظلال است توسط ظلمت درینا ظهور فرموده اینهم ظهورات مقتبس از انوار عرش است که بحجاب ظلال
 ظلال محتجب شده ظهور فرموده است درنگ آنکه از دریا محیط توسط طوفان آب ظهور ببرد و شمع کوفت و درنگ آنکه از
 کلان چرخها خود را که اند و طرف افکاف را بان چراغها و روشن سازد تا که در کریمه نور السموات و الارض مثل نور
 مشکو فیها مصباح المصباح فی حاکمة الوجاهة کما کوبی یوق من شجرة مبارکة دین و روشن قی و
 بجا دینا یضی و ولم تمسسه نار ایمانی است باین فزیرا که در کبریا تمثیل این انجاست افاده ظهور ان نور و در

خیل علی بنیا وعلیه الصلوٰۃ والسلام نسبت یار و ندیم محبوب گیرت یار و ندیم گیر کلام نسبت یار
 است این فقیر چون مراد ولایت محمدیه و ولایت موسوییه است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام الختیه موطن سکن
 و مقام ملاحت و ارباب سبطه علیه محبت و ولایت محمد علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام الختیه نسبت محبوبیت غالب
 است و نسبت معلوب ستواری فرزند با وجود این که بحقیقت من مربوط بوده است کارخانه معظّم گیر
 چون اله ترخوده بر کاسیری و مراد سنا و ده اند و مقصود از خلقت من تکمیل و ارشاد خلق نیست معالیه دیگر
 است و کارخانه و دیگر در مهن گز ساسبت دارد فیض خود ابر گرفت الا معالیه تکمیل و ارشاد نسبت با کارخانه
 امر است هم چون مطر و فی الطرق و تواضعا لعلهم تسلیات نسبت به معالیه باطنیه ایشان هم حکم دارد
 مرخصه منصب نبوه ختم یافته است احوالات نبوت و خصایص آن بطریق تبعیت و ارشاد کمال تابا انبیا
 رضایت علیهم الصلوٰۃ والسلام **مکتوب** هفتم به فقیر حقیر عبدالحی که جامع این مکتوبات شریفه است صدیافته
 به رضا و مرتبه فوق آنها و خصوصیت کلام اینها به پیغمبری مایا

هـ الذّا لعم علینا وهدنا الی الرشد و جعلنا من ینبئنا فی حقیقه المصط
 که در محبت ائمه که حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد و سه
 اعتبار است محبوبیت ذاتیه بخاتم الرسل علیه علی که و علیه الصلوٰۃ والسلام
 علم غایبه تا فی الباطن محبوبیت و کمال است و محبت و تعالی فعلی صلیت افعال تا باین لیکن
 افعال غایبی افعال را در خود و جوینا حضرت ائم تصور مقدم نهو کما لا یحببت نصیب حضرت
 بم الله علی عدا و علیه الصلوٰۃ والسلام و اعتبار دوم نفس محبت است ابوالبر حضرت آدم علی بنیا وعلیه
 السلام اولاد شریف و ثمانا حضرت ابراهیم علیه بنیا وعلیه الصلوٰۃ والسلام هاجا مشهور و ثمانا حضرت
 عزیز و محبان به نظر در ائمه مرالی الله نه حضرت ذات تعالی و تقدس جانچه خود را دوست دارد و کما لا یحببت و صفاتی
 فعلا خود نیز و وسایل و ظهور محبت حضرت تعالی و تقدس هجا و صفات خود را و حضرت خلیل اتم است علی بنیا وعلیه
 به محبوبیت اسماء و صفات و افعال اینها دیگر تحقیق است علی بنیا وعلیه الصلوٰۃ والسلام و احوالات
 ظهور محبت اینها و احوالات تعالی و تقدس هجا و صفات خود را و حضرت خلیل اتم است علی بنیا وعلیه
 در رنگ محبت آن ظلال که نصیب ابر و مریدین و محبت و فوق تعالی محبت ذاتیه تمام است که جامع اعتبار

عنی من تبع الحق والذم متابع المصطفی علیه السلام واصحابه من الصلوات اللهم انی التمسک
 بک وبشیرتک بخیر ذریعتی جابر وعلو
 بعضی از امامان را گفته اند از اینجا و جابر را متابع

الحمد لله وسکرام جاد والذین عطفی الخیار که متبعه و از آفرینش من آنست که و لا محمدی بولایت امیر اکی
 علیها مساوات و کتبات متبع کرد و حسن است این ولایت با جمال مباحث آن ولایت متشخص شود و و
 فی الدین شایع یوسف اصح انما العلم و این انبیاء و استبراج مقام محبوبیت محمدی بدرجه بسیار رسد مانا که تفکر
 از امام متابع ملت بر سر علم دنیا و علیه العبادات و السلام حصول این است غرض بود که است اطلب مساوات
 برکات حاصل مساوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام برای این عرض بود که است و صحت
 هر دو یعنی از هر دو جهت که بیرون صفات یکسان است و احوال انما است تفاوت از حسن مباحث است
 که کثیرا که نیست حسن است حضرت جمال من است است کویا لایب کثرتی است حسن را و مساوات و از آن
 مرکز و حضرت ذات تعالی و تقدس خواجه سلامت و وسعت که در فهم

و آورده آن جمال تفصیل که در کتاب گذرد لا یدک الا لک و هو اللطیف الخبیر
 سلامت و وسعت که در حضرت ذات تعالی اثبات می نمایم از یکدیگر جدا اند آنکه هر یک یکگیر از دنیا نمی
 بعضی گمان بردارند که تفسیری که در میان این دو کلمه است خارج از حد ادراک است و بیرون
 از این انما نام بر است و صحت نیز از این کلمه به تمیز است و احکام هم یکگیر از یکدیگر جدا بود و کما
 متعلق شوند از هر یک جدا باشد و آنچه گفته اند از آفرینش خود رسیده انتم معلوم که حصول بیرون است
 و مسئول بر این است که بایست قرین است الحمد لله الذی جعل فی صلبه من یحب الحق و یحب الحق
 اکمل الحمد لله حال و الصلوة و السلام علی خیر الانام علی اخوان الکرام من
 الانبیاء و المرسلین و العظام و چون به این ترتیب است معلوم است که متابع
 از هر مقام غایت ابراهیم نیز و سستی پیدا کرد و و محبت حکم مرکز خبر یافت باید از آنکه مقام محبت
 برتر از مقام محبت است و در مقام غایت برتر از مقام محبت است و در مقام غایت برتر از مقام محبت است
 علیه السلام مساوات است از محبت خدا محبت علیه السلام مساوات و از محبت غایت

بل علوم و کماله بالنسبة الى تلك الصلوة فشرقت تلك المنارة في لك القسوة الله سبحانه الهادي في بداره
 مائة مجزئ می گذشت است اما بعد مائة دیگر است مجد الفی که چنانچه در بیان آن ترافعا فرق است و مجزئین اینها
 نیز همان قدر فرق است بلکه زیاده از آن مجزئ است که بر چه در این است از خصوص بیان آن برسد توسط او برسد
 اگر چه قطعات او تاوان وقت بوند و بدلا و بجای باشند. خاص کند بنده مصلحت عام و هو السلام علیکم من اتبع
 الهدى والتزم متابعة المصطفى عليه وعلى آله الصلوة والسلام علیهما العلی و علی جمیع خواص من کتبیه
 والمسلمین الملائكة المقربين عباد الصالحین اجمعین کتوب بخم بسم الله الرحمن الرحیم علی خلیفای من بعد منی
 و بیان آن صفات و تقاد و اعتبار دارند اول اعتبار حصول آن است فی انفسها و اعتبار دویم قیام آنها
 است بذات و هر دو اعتبار تمیز و خارج اند از انچه بعد علی عباد و از این مصطنع می شود و اعصاف و حی جل
 سلطان که موجودند و قیام بذات دارند تقاد و تقدس و اعتبار دارند اعتبار اول آنکه فی حدود آنها ثابت اند
 و اعتبار دویم آنکه قیام بذات و جب دارند تقاد و تقدس باعتبار اول مناسبه با عالم دارند و مساوی اعتبارات اند
 و باعتبار دویم از عالم مستغنی اند و هیچ توهمی با عالم و عالمیان ندارند و همینان در نظر کشنی باعتبار اول ذات
 تقاد و تقدس منفک بناید و اثبات ذات تعالی و تقدس را بر می آید و اینها نموده می آید و باعتبار ثانی نه بخشنند
 انکه تصورند و آیتها باعتبار اول حجاب دارند تعالی تقدس باعتبار ثانی احتجاب بر فرج است و رنگ
 آنکه سیاضی که قایم بجایه حجاب جانمیت غایتی مانع از دیدن باض بر هر دو اعتبار حصول نفسی حصول قیام
 احتجابات جانمیت هر چند مخصوص همان باض است اما حجابیت آنست که است بخلاف صفات و حی حالت
 تقدس است که باعتبار اول حاجت و باعتبار ثانی غیر حاجت فرق در بیان این اعتبار را اندک خیال نکنی این فقیه
 با وجود جود و جود بی عرت سیر بین این اعتبار را نزدیک به پانزده سال قطع کرده است علماء و تقدسین بطریق
 این دو اعتبار همیشه نگشته اند و گفته اند که حصول عرض فی نفس همان حصول قیامی اوست و وجه هر از
 علماء را تاخرین بعضی این فرق را به یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول نفسی عرض و یک است
 و حصول قیامی دیگران العرض یقال فی حقه انه جود فقام فالجود غیر الایام این تحقیق تاخران
 که در عرض نموده اند گویا زین بود و از این عرض می رسد که بود و از برای معرفت حاجت می بسیار تحقیقات
 کلام و فلسفه و در هر سیر و سلوک و نموده است و در هر طریقی که عمل شده است و استلام

مستحب چهارم بیاد آید میر محمد نعمان و یافته و بیان آنکه علم یقین و علم الحقیق و حق یقین بعضی خصوصیت
 قرار دارد و آنرا شش شرط علم یقین و یک شرط علم الحقیق و اینست تا بعلم یقین چه رسد بیان آنکه صاحب این علوم
 مجتهد این گفتار است بدانکه در اسلام علی عیاده الذین علی شئ است که از احوال خیر این خود طالع بخشیده اند
 المستول من الله سبحانه و سلامتكم و استقامتكم بدانند که علم یقین عبارت از سهو آیات است که افاده غیر
 علمی می یابند و فی الحقیقه استدلال است از اثر موثر بر اینچه از تجلیات و ظهورات مرایا فاق و نفس در می شود
 بهر از قبیل استدلال اثر موثر است اگر چه آن تجلیات و تجلیات ذاتیه مانند آن ظهورات را بی کیف خوانند چه
 ظهورش در مراتب حصول اثر است از آثار آن شیء بمشروع پس آن شیء پس سیر فاقی و نفسی تجار قدیم
 از داور علم یقین برین نکته غیر از استدلال از اثر موثر نسبت نیاست قال الله تبارک و تعالی بعد از آیات
 فی کافاق و فی الفصحی حتی یثبتوا بعد از تحقیق و دیگران سیر فاقی ملازم علم یقین دانسته اند و علم یقین و حق یقین
 و سیر فاقی اثبات نموده اند و بر این نفس سیر فاقی است آن ایشانند و در حقیقتیم یارب و میدانند که حضرت حق
 سبحانه بر بنده از بنده نزدیک تر است پس بنده تا حق جل و علا در جانب و قربیت سیر فاقی است که در علم
 بقول آن منوط است این سیر فاقی نیز فی الحقیقه مثبت علم یقین است هر چند از داور و ظلمت سیر فاقی
 اما از شایسته ظلمت پاک بر اینست زیرا که سها و صفات خبی جل سلطانها فی الحقیقه ظلال حضرت فاعلم
 تعالی و قدس بر ما شایسته ظلمت است و انما آیات است پس ایشان از سیر علم یقین یکایک اول
 از معنوی علم یقین یافته اند و سیر فاقی حاصل علم یقین و حق یقین گردانیده اند و بر اینست
 لب کشاده و داور علم یقین تمام شود پس علم یقین و حق یقین نیز در پیش است و یقین
 از یکستان من بهار مراد از علم یقین و حق یقین که گوید و اگر گوید که بنیم کند و که در یاد این مسافر از
 حیث و آیت ابایی در رنگ علما و علما در ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم
 یقین و سیر فاقی و انما یاریا معلوم و سیر فاقی که بعد از مجتهد الفاضلانی به تبعیت و
 و است فاعلم که نه بطراوت نمویافته صاحب این علوم معارف بمذاهب الفقه است که با حقیقت
 است و این فی معارف معارف فاعلم که صفات و کلمات متکلمین که احوال و المعجزات
 و یقین فاعلم که معارف العلوی و داور علما و داور معارف اولیاء

تعالی سلو بیت پرستم رایع پیدا شد سوئی جوب بجان منیا و حال آنکه انحصار عقلی ذات است
درین شیا و شمس گویم که این انحصار بر ما سیه رست نسبت بوجوه من حیث لا نسبت الی الوجود و انحصار
بجانب ذات الواجب تعالی و صفاته سبحانه فان ذاته تعالی وجود بذاته لا بالوجود کان اولاً
و صفاته تعالی وجود بذاته سبحانه من غیر ان تخلل فیها وجود بذاته تعالی و صفاته سبحانه فوق هو
الثالثه المنصه غایه مافی البایة الصوره ذاته تعالی تعقلت صفاته سبحانه بالوجود و لا
اذ لا سبیل الی لکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود تصویر الظل الوجوب لمکون المکان و لا بقیامیه
تعالی و عرض صفاته سبحانه فی الوجود الذهنی الامکان لما هو المناسب لاحتیاجها الی الذات و قد
تعالی و صفاته سبحانه فی حد النفسها فوق مرتبه الوجوب الامکان بل فوق مرتبه الوجود ایضاً و باعتبار
الوجود تصویر الظل الوجوبینا الذات تعالی و الامکان بینا الصفات تعالی تقدست فالصفات تعالی
من حیث الوجود الخارجی لا واجبه و لا ممکنه بل هی فوق الوجوب الامکان و باعتبار الوجود الذهنی
ممكنه و لا یلزم من هذا الامکان الحدوث لما انه لیس لذاته کمال المکان بل لوجوداتها الظلیه و بنا
هذه المعرفه ما قاله ارباب العقول من الکلیه و الجزئیه تعرضان للماهیة باعتبار خصوصیات الوجود
الذهنی فلا یوصف بها الا بالاهیة حال الوجود الخارجی فزید الوجود فی الخارج مثلاً قبل العقل الشی
لما انه لیس بکل بل عرض لجزئیه بعد الوجود الذهنی الظل بل فی جمیع النسب و الاضافات الاحکام و لا اعتبار
الشیء فی عقله تعالی کالو هیة و الاذلیه غیر الصفات الثانیة الموجدة انما تصدق علی سبحانه
باعتبار تصویر العقل و لا فالذات من حیث هو غیر متصف بصفة و لا سمي باسم لا محکوم بحکم
فصاحبه الشیء تعالی انما اطلق علی ذاته اسماً و احکاماً باعتبار التناسب و التشابه لتکون قرینة الی الوجود
المخلوقات و یکن التکلم مع عقله و عقولهم کما یقال زید الوجود فی الخارج بدین ملاحظه و جوهراً
انه جزئی علی سبیل التشبیه و التمثیل و یکن حکم جزئی لجزئیه لزید النسبیه من حکم بانه کلی فکذلک حکم الوجود
و الوجود علی الذات الغنی علی النسب حکم بالامکان و لا امتناع الا فی اصل جناب قد تعالی و جوب کماله
بجانبین وجه تعالی امکان و امتناع فافهم هذه المعرفه الشرفیه القدسه فانها اساس الدین حلاله الصفات الذاتیه
و لا یکن احد من العظماء الا الواحد من الکلیه استأثر الله بعباده هذا الغیب هذه المعرفه و السلام علی

مقتضا فرمایند علیهم الصلوٰۃ والسلام را بیاورید اگر شما را نام این فعل حق عمل سلطان چون
حسین بن علی از وجوب بودی از اسکا انبار ممکن شد زیرا که مرگ و جبهه ممکن است ایضا این فعل
با اعتبار فوتانی رویا بقیم دارد و باعتبار جبهه تحتانی قدمی حدث بانجا حادث باشد زیرا که
از قدیم حادث است و همچنین که فعل حق العمل سلطان قدیم گفته اند نظیر جبهه اولی است و جمعی دیگر که
حادث دانسته اند متغیر ایشان وجه آخری که نظر طائفه اولی باشد است و نظر طائفه ثانیه است هر چند
فرضی در طرف ماند و حق متوسط آنست که این تغییر را می یابند است ذلک فضل الله فضل الله یؤتی
اولاد ذلک ذوالفضل علیهم مثل الذین فی وصفا حقیقیه نیز در بعضی از کتب تأیید یافته است طلب
باید است که وجه این فعل عبارت از خلق خاص است که تعلق برید گرفته است و این خلق زید گویا جزئی است از
جزئیات مطلق مطلق شود و این خلق خاص مطلق برید گرفته است نیز جزئیات دارد در رنگ خلق ذات زید
خلق صفات زید و مطلق فعال نیز در این جزئیات خلق زید در رنگ لال اند مر آن خلق زید را که محمول است
و خلق مفعول نیز بر مطلق است و منطبق می آن کسب یابد است که تعلق با فعل نمود و است این کسب زید از خانه پدر خود
نیارد و است بلکه کسب بر قوی است از خلق حق جل و علا این بر معارف معلوم است که فعل ظل نگوییم است
و وجه ثانیه از فعل ظل است مربوط الی اینا کچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه از نیز مطلق است که خلق زید بود
خلق زید از نیز مطلق است که خلق مفعول زید و این ظل از نیز مطلق است که کسب یابد چون این معلوم است بدانکه
و نظر سالکان وقت سکر شاه چون گفتند کسب بد از زید مفعول کرد و همانا آن زید مرتفع مغرب از
یعنی آن فعل زید میسر شد اما تعدیل فعال سنگین متباینه معلق با فعل کف عمل می نمایند و لم یغنی
و فعلی فعال فی خانه انصاف می یابد که این فعلی است بجا از معلق علی ظل لال آن فعل است که
نزد لال و اسم غلیظ یافته است و همچنین فعلیات دیگر ایا این را که در فعلی از لال انصاف و در اصل
و همچنین در زید از زید است که وجوب جو و چون کسب است نیست با چاره مرتبه فعل یافته شود و چون
نسبت به اولی است و با کسب به انصاف عالم است و تعدیل پس بویایه الی از فعل کف با ذکر این است
مناسب که این نسبت به کسب و وجه ثانیه است نسبت به فعلیات است و در اصل و صفات
و در اصل گفته شود و چون نسبت به صفات است و چون بجهت بیان و انصاف از نسبت

او نیز عدم اصل صفاتی ممکنات گشت پس فرق در بیان این تحقیق و آن محل چه بود جواب این
باین اعتبار گرفته است که صور علمیه یا دور و است بر روی که لوجود دارد و اسطر علم رحی لان الاعیان مانند
را که من الوجود و اطاری عده مدعی که درین تحقیق اندر اجماع یافته است حقیقت دیگر دارد
و همچنین آنچه در عبارت بعضی اعاده که اطلاق عدم ممکن رفته مراد از عدم رحی اعمی بالاعتبار
و اولاً این اسما و صفات در علم اند و در ابعاد متفکر گشته صفاتی ممکنات اند و در این عالم اول
سجانه هیچ وجه بیان آن الله علی العالمین و این عالم علم نیست بلکه در این عالم علم نیست
سجانه هیچ وجه بیان آن الله علی العالمین و این عالم علم نیست بلکه در این عالم علم نیست

آن ایشانند و من جنیم یارب سبحان ربك ربنا العزیز تعالی صفات و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوبیم بشیر الدین خلجانی تحریر یافت در بیان آن که مرتبه ذات او تعالی
و مرتبه صفات او سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است الحمد لله سلام علی عباده الذین اصطفی مفاوضه
شریفه که از رو محبت و خلاص صا و فرموده بودند رسید فرحت فراوان رسانید کثرت اخوان دین
سایبید و است در آخرت اللهم کثر اخواننا فی الدین مبتدئا و ایدهم علی متابعت سید المرسلین علیه
علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها از هر چه میرویم و محبت او شریک آثار
صفات سبع یا ثانی واجب بود تعالی و تقدیر اختلاف الاراء که صفات حقیقتی اند در خدایم موجود اند و غیر از
این حق شکر الله سبحانه از فرق مخالفه هیچ یکی بوجوه صفات و اجماعی علی سلطانه قابل نشسته است حتی که در تحقیق
صوفیه از ایشان نیز انکار بوجوه صفات نموده اند و زیاده صفات را بعلم راجع داشته اند از رو تعقل
همه غیر از صفات مذکور ذات تواز و تحقیق همه عین بود الحق که سخن اهل حق بر حق است و مقتضی است از این
نبوه و مودیت بنور شرف غایت مافی الباب اسکا لی که مخالفان بوجوه صفات از رو قومی است چه صفات
اگر موجود و انسانی نیستند ممکن بنیاد هر یک از آن کلام حدیث آن کل سخن داشتند هم قول بعد و جواب
توحید است و بعضی بر تقدیر امکان جواز انکار صفات از ذات تعالی و تقدیر لازم است این معنی بوجوه صفات
جهل و عجز است مروج با تعالی و تقدیر حل این کلام بین فقیر ظاهر ساخته اند است که حضرت حق تعالی
ذات خود که عین با آن جو یازد و صفات محسوساتی ذات تعالی بوجوه و ذرات بوجوه و ذرات

و اعراض ممکن است از ان جناب قدس سلو است پس کشنده نمی لافی الذوالافی الالهة و فی الافعال
با وجود این متمیز سخونی و وسعت بکینه اسما و صفات و اوصی جل سلطانها و خانه علم نیز تفصیل و نیز
بیکر کرده اند و شمس و انهم و صفت متمیزه را مقابلیت در مرتبه عدم و تقدسیت در ان موطن مثلا صفت
علم را در مرتبه عدم مقابل است و تحقیقی که عدم علم باشد که معجزه است و صفت قدرت را مقابل است آنچه که
قدرت باشد علی بن اقصا آن بعد از تقابل به نیز در علم و اوصی جل شانه تفصیل و متمیز جدا کرده اند و طریای
اسما و صفات متعابله وجود گرفته و محالی ظهور عکوس آن بنا کرده نیز و ضمیر ان عدات بان عکوس سما و صفات
حقائق ممکنات اند عارث فی التبااین ما یک اصول و مواد باستان و حاله ان مواد و اوصی جل
ممکنات رد شیخ محی الدین همان سما و صفات متمیزه اند در مرتبه علم و نزد فقیر حقائق ممکنات عدات اند که
تقابل سما و صفات اند یا عکوس سما و صفات که در مریای آن عدات در خانه علم ظاهر شده و باید که متمیز
شده و قادر مختار جل سلطان هرگاه خواست که مایه ای از ان هیات متمیزه بوجود دلی که بر تویی است از حضرت وجود
برین تصفیه گردانیده و وجود خارجی ساخته بکلیه بر تویی از حضرت وجود باین هیته متمیز جداخته بدو آنا خارج
گردانید پس وجود ممکن در علم و در خارج در رنگ اوصاف او بر تویی است از حضرت وجود و از کمالات آباء و ائمه
علم ممکن بر تویی است از علم و حیثی تقدس و طلی است از ان که در مقابل خود منعکس شده است قدرت ممکن نیز
طلی است که در عجز و مقابل او منعکس شده و همچنین وجود ممکن طلی است از حضرت وجود که مرات عدم که مقابل
اوست منعکس شده است و نیا در دم از خانه چیزی نیست به تو دای همه چیز و من چیزی است و لیکن نزد
فقیر طلی عین شی نیست بلکه شی است و مثال آن شی محل یکی بر دیگری متمیز است پس نزد فقیر ممکن عین
و حیثیات بود چه حقیقت ممکن عدم است و عکس از اسما و صفات در ان منعکس شده است شی و مثال آن اسما
و صفات است نه عین آنها پس همه و است درست نباشد بلکه همه از و است چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است که
شرارت و نقص حیثی را نشان است و هر چه از جنس کمالات و ممکن است از وجود و توان آن همه متفاد از ان
حضرت است جل سلطانها و بر تویی است از کمالات ذاتیه و سبحانه پس با او تقابل که اسما و هیات و عین باشد
لوا او سبحانه خلقت بود کینا عدم فوق جمیع ظلمات تحقیق این بحث کما یبغی و یکتوبی که بنام فرزندی عظمی
در بیان حقیقت وجود و تحقیق تبااین ممکنات نوشته است طلب نمایند پس عالم با برتر از شیخ محی الدین عباد

و این حرکت که در خارج میاید پس از میان نایب است که در مراتب ظاهر و در خارج موجود نیست
نفته است و در وجود تنگی پیدا کرده در رنگ آنکه در مراتب صوت ششصد تنگی که در وجود تنگی در
مراتب پیدا کرد این کس وجودی حیرت انگیز است و در مراتب امری معلوم نموده و در میان آن
پیری ششصد تنگی که اگر انتقال است در تنگی است که در وی مراتب معلوم شده این تنگی و معلوم
این تنگی و معلوم چون خداوند است جل سلطان که انعام دارد بر فروع و م و در این م و فروع
و نواب عذاب اید بر آن نواب است این که در خارج نمود پیدا کرد و فروع فروع اول فروع
و فروع دوم فروع شالی و فروع سوم فروع که نسبت و خلق دارد این فروع نسبتاً خارجی و در مرتبه امکانی
نمی پذیرد و لا ختمه بر این نسبت است و این نسبت است که در خارج نمود پیدا کرد و فروع اول فروع
نسبت و اجبی جل سلطانها که عین است و تعالی و تقدیر در ایشان ثابت نشده است و صوت علیه
عین این صوت و دهنده اند و شالی آن همچنین صوت تنگی اعیان ثابت شده و در مراتب ظاهر و وجود نمود
پیدا کرده است عین آن اعیان را تصور کرده اند و شبیه آن ناچار حکم با خداوند اند و در دست گفته
است بیان ششصد تنگی الدین ابن العز در سکه وجود در جبر احوال همین معلوم و شالی این علوم که
ششصد آنها را مخصوص می نامد و ولایت میداند و بیاید که عاقل نبود و این علوم را از خاتم الوالات اند و شالی
و شریع فصوص و توحید آن خلقات مینماید با جمله پیش از ششصد تنگی که از این فروع علم سر از بطن
است انجیدیت را برین هیچ بیان نموده بر چند سخنان توحید و اتحاد و غایات سکر از ایشان که ظهور
آمده اند و اما الحق و بجای گفته اند اما در اصل علم و ششصد تنگی را در سیافه پیش از این
مستعدمان این فروع و حجت متغیر ایشان گفته است که قاطع کثیر و درین سیافه فروع و در این فروع
درین باب بر ششصد ظهور یافته که فروع این فروع یافته است و ششصد تنگی و در وجودی سلسل
محمد و اصحاب ثانیه جل و ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی و ششصد تنگی و ششصد تنگی و ششصد تنگی
بزرگ ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان
ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان
ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان

و این حرکت که در خارج میاید پس از میان نایب است که در مراتب ظاهر و در خارج موجود نیست
نفته است و در وجود تنگی پیدا کرده در رنگ آنکه در مراتب صوت ششصد تنگی که در وجود تنگی در
مراتب پیدا کرد این کس وجودی حیرت انگیز است و در مراتب امری معلوم نموده و در میان آن
پیری ششصد تنگی که اگر انتقال است در تنگی است که در وی مراتب معلوم شده این تنگی و معلوم
این تنگی و معلوم چون خداوند است جل سلطان که انعام دارد بر فروع و م و در این م و فروع
و نواب عذاب اید بر آن نواب است این که در خارج نمود پیدا کرد و فروع فروع اول فروع
و فروع دوم فروع شالی و فروع سوم فروع که نسبت و خلق دارد این فروع نسبتاً خارجی و در مرتبه امکانی
نمی پذیرد و لا ختمه بر این نسبت است و این نسبت است که در خارج نمود پیدا کرد و فروع اول فروع
نسبت و اجبی جل سلطانها که عین است و تعالی و تقدیر در ایشان ثابت نشده است و صوت علیه
عین این صوت و دهنده اند و شالی آن همچنین صوت تنگی اعیان ثابت شده و در مراتب ظاهر و وجود نمود
پیدا کرده است عین آن اعیان را تصور کرده اند و شبیه آن ناچار حکم با خداوند اند و در دست گفته
است بیان ششصد تنگی الدین ابن العز در سکه وجود در جبر احوال همین معلوم و شالی این علوم که
ششصد آنها را مخصوص می نامد و ولایت میداند و بیاید که عاقل نبود و این علوم را از خاتم الوالات اند و شالی
و شریع فصوص و توحید آن خلقات مینماید با جمله پیش از ششصد تنگی که از این فروع علم سر از بطن
است انجیدیت را برین هیچ بیان نموده بر چند سخنان توحید و اتحاد و غایات سکر از ایشان که ظهور
آمده اند و اما الحق و بجای گفته اند اما در اصل علم و ششصد تنگی را در سیافه پیش از این
مستعدمان این فروع و حجت متغیر ایشان گفته است که قاطع کثیر و درین سیافه فروع و در این فروع
درین باب بر ششصد ظهور یافته که فروع این فروع یافته است و ششصد تنگی و در وجودی سلسل
محمد و اصحاب ثانیه جل و ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان
بزرگ ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان
ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان
ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان ششصد تنگی که در میان

اساتحقن سواد لبنت و اتحاد است در اسماء و صفات او اقبال انما حسن عیس که بقسم خشت و آت است
محال که خود را عین سلطان علی نشان که غشاء خیرات کمال است نه مکرر و مدتها و افعال فی مسمی و در
عین صفات و افعال جمیده اولو سم کند علما را در این ممکن او وجود ثابت کرده اند و واجب اقبالی و وجود ممکن
انما فی مطلق و وجود در غایت مافی الباب و تفسیر تشکیک و وجود در اولی و اقدم گفته اند این مافی
تشریک ممکن است اوج اقبالی در کمال است و فانی که از وجود و ناشی گفته اند علی البدن و الایمان و کعبه و غیر
قدسی آمده الکبیر از روی و الوطیته اواری اگر علما را در این و تفسیر که گفته اند ممکن و وجود و غیر
و کمال که در حق است اصل الایمان و وجود ممکن را اثبات نمی نمود و در تشکیک
او تو اخب ان نشینا و اخطانا اکثر صوفیه علی الخصوص متاخران ایشان علی بن عین و حجت و نبی و نبی
و افعال آنرا صفات و افعال اولیا گفته میگویند بسیار و همچنین همه است و در اولی که در
اطلس همه است و در این فرق و بهاخانه جمعه باشد همه است ثم باشد همه است هاین بزرگواران هر
از تشکیک وجود و تنزه نمودند و از انیت که محتمل لا غیر وجود و وجود یافته اند و نقایص کمال گفته میگویند
در هیچ چیز شرارت و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و عینانی است سم قائل نسبت با انسان شرارت دارد که فز
حیات او است و نسبت به حیوانی که در آن سم مخلوق است آب حیات و تریاق نافه مقدای ایشان درین امر
کشف و شهود است هر قدر که ظاهر ساخته اند و دریافته اند الله در تحقیق الاشیاء کما هی دینا با آنچه تغییر
ظاهر ساخته اند تفصیل و انما یذول من یبشیر محی الدین ابن العربی که نام مقدامی متاخران صوفیه است درین
بیان میکند بعد از آن آنچه بشوف گفته است در تحریری روتا فرق در بیان و مذمت وجه تم حاصل گرد و در
وقت یکی دیگری خلط نشود شیخ محی الدین عربی تا بعد از این میفرماید که سماء و صفات واجب جل و علا عین ذات
و حسب تعالی و تقدس همچنین عین یکدیگر اند شلا علم و قدر شایسته عین یکدیگر اند نیز در این وطن
بیشتر هم رسم تعدد و تکرر نباشد و تمایز و تباین خود غایت مافی الباب است و صفات شیون عبارات و غیر
عالم تمایز و تباین پیدا کرده اند اجمالا و تفصیلا اگر تمیز کجاست معبر تعین اول است و اگر تفصیل است معبر تعین
اول و حتمی است و آنرا حقیقت محمدی میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند و حقائق سایر ممکنات
بند و این حقان ممکنات را عیان ثابته میدانند این تعین علمی و وحدت و واحدیت اند در مرتبه و وجوب
نید این اعیان بکوار وجود خارجی نیافته اند و در هر غیر از احدیت مجرد هیچ موجود نیست و این کثرت

من میرا طبیباً مباد کا فیہ علیہ کما یحب ربنا ورضی واصلوہ والسلام لا تمان لا کملوہ
 حبیبہ واللہ صحابہ اہل بیتہ کمل وراثتہ سائر من اتبع الہدی وروی جمیع الانبیاء والمرسلین ملائکہ
 المقربین کما یلیق بعلو شانہ وکبری اہالیہ فہذا مکاتیب متضمنہ لعلوم غریبہ ومعارف عجیبہ
 اسرار لطیفہ ودرقائق شریفہ ماتکلم بها احد من العرفاء وما اشار الیہ باحد من الاولیاء مقتبس من مشکوٰۃ
 انوار النبوة الامام الضمائم قدوة العلماء الالشیخ المتشریف بنشر بقا المرسلین صاحب الحکایة الاصلیة فخر بن
 الاسرار الاکلیہ واقف دقائق التشابہات القرآنیة الکیة العجیبہ من کلمات الرحمانیة عجبہ الفاتح
 شینا واما فی الشیخ احمد القادری سلمہم اللہ تعالیٰ سبھا اند علی رؤس الغالین چون جلد اول مکتوبات بعد
 سیصد ویکو توبہ سید حضرت ایشان سلمہم اللہ تعالیٰ فرمود کہ بر من عبد وستم کنند کہ بوفی عذیبان مرسل است
 اللہ تعالیٰ علی بنیائہ علیہم السلام نیز بوفی عذیبان مرسل است صنوان اللہ تعالیٰ علیہم السلام تیر کا و تمنا بران عبد وستم نمود و اللہ بعد
 مکتوبات قدسی آیات دیگر کہ صد یافتہ معارف آگاہی حقائق و سنگا ہی مظہر فیض الہی مظہر اسرار متناہی جامع علوم
 ظاہر و باطنہ حضرت مخدوم راوکی شیخ محمد الدین ابن محمد معصوم سلمہم اللہ تعالیٰ و ابقاہ و اوصہلہ الی غایت ما یتنک
 باعث گشتند کہ این کتاب تیب جم شود بحسب اشارہ شریف ایشان کہ ترین خاکروبان این گاہ صغیف عباد اللہ لکبا عجز
 چاکر حصار عی غفر اللہ تعالیٰ ذنوبہ و ستر اللہ سبحانہ عیوبہ و حسن اللہ تعالیٰ عانتہ متصدی
 جمع این مکاتیب گشت ہوا اللہ بوفی و علیہ التکلیان بہ مکتوب اول الشیخ عبد العزیز
 جو پورنی صد و ریافتہ در بیان تحریر مذکور بہ شیخ محی الدین بن العربیہ در سلسلہ وحدت الوجود و بقیہ
 حضرت ایشان سلمہم اللہ تعالیٰ بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی جعل الامکان مآثر للوجوب

آب حیات

منه بن محمد الف نالی التبیان و تفسیر نام آب حیات جبرائیل علی غریب الدین بوی

در مطبخ خاص تصنیف و ایوان مطبوع و در مطبعه مطبوع

۱۵۲	مکتوب هفتاد و نهم شیخ یوسف در جواب سالک او	۱۵۹	عبارت از قرب الهی است
	مکتوب هشتاد و نهم شیخ حامد هارمی در بیان آنکه		مکتوب نود و سیوم بخواجه هاشم بخشی در بیان آنکه
	پرسیده بود که عین القضاة	۱۶۳	از لطائف عالم خلق و عالم امریم ظاهر دارد و
۱۵۳	در هیات ینویب رشتا که خدا میداند نزد		مکتوب نود و چهارم بمولانا عبد القادر در بیان
	محمد است		حقیقت تن و فنا و بقا و جدا شدن عدم
۱۵۳	مکتوب هشتاد و یکم بمحمد مراد در بیان حبیب		و صورت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن
	از غرر خفیات دنیای دینه	۱۶۴	مکتوب نود و پنجم بمقصود علی تبریزی در سوال او
۱۵۴	مکتوب هشتاد و دویم بخواجه شرف الدین حسن	۱۶۶	حقیقه صدور یافت
	در اجتناب از دنیای دینه	۱۶۸	مکتوب نود و ششم بخواجه ابوالحسن بخشی صدور
۱۵۵	مکتوب هشتاد و سیوم بمیرزا محمود در محبت		یافت در جواب اعتراضات شیعه
	این طائفه علیه	۱۷۴	مکتوب نود و هفتم بخواجه هاشم کشمی در جواب کتابت او
	مکتوب هشتاد و چهارم شیخ حمید بنگالی در	۱۷۵	مکتوب نود و هشتم بحضرت مخدوم زاهد بخواجه محمد
	بیان شکایت عدم رسمی پیام سلام		و بخواجه محمد سعید
۱۵۶	مکتوب هشتاد و پنجم شیخ نور محمد صدور یافته	۱۷۹	مکتوب نود و نهم بمیر محمد نعمان در جواب سوالهای
	مکتوب هشتاد و ششم شیخ ظاهر بخش		که کرده بودند
	در اب کتابت او		

۱۱ ساجت النور و صلح ملت و در جات دارد

۱۲ مکتوب پنجاه و پنجم بخند و مزاده خواجه محمد سعید و
خواجه محمد معصوم در بیان آنکه در آن مجید بودیم

۱۳ احکام شرعی است

۱۴ مکتوب پنجاه و هشتم مولانا عبد القادر در بیان
مسأله عارف الخ

۱۵ مکتوب پنجاه و نهم ببلخا غازی غائب کرد کرا و لے
است از صلوة

۱۶ مکتوب پنجاه و دهم بخند و مزاده خواجه محمد تقی در جواب آفتاب
او از عالم مثال

۱۷ مکتوب پنجاه و یازدهم بیزاده خواجه محمد عبد الله
بیان آنکه معقول که بودیم کتوف و شش بود

۱۸ همه داخل ماسوی است
مکتوب شصتم بخند و مزاده خواجه محمد تقی در جواب کتات او

۱۹ مکتوب شصت و یکم در غر او مرعی مولانا
احمد بک

۱۱ ابیت و وریع و لغوی

۱۲ مکتوب شصت و هفتم بخانان در بیان غناء
سنت و جماعت

۱۳ مکتوب شصت و هشتم بخواجه شرف الدین حسین
در بیان ستون نورانی الخ

۱۴ مکتوب شصت و نهم بخند و مزاده خواجه محمد تقی
ارکان نماز الخ

۱۵ مکتوب شصت و دهم مولانا عبد الواحد در بیان
کعبه منظر الخ

۱۶ مکتوب شصت و یکم بخند و مزاده خواجه محمد
مکتوب شصت و دویم بخند و مزاده خواجه محمد معصوم

۱۷ در بیان مسأله بیت الله
مکتوب شصت و سیوم بخند و مزاده خواجه محمد معصوم

۱۸ در بیان غایب و باطن آن کامل
مکتوب شصت و چهارم بخند و مزاده خواجه محمد تقی

۱۹ کریمه فیهم عالم الغفنه الخ

در اصل رسد

۴۲ مکتوب بست و ششم بمیرزا حسام الدین در جواب کتابت
مکتوب بست و هفتم بمولانا محمد طاهر خدشتی در جواب
تشکیکات شیخ عبدالعزیز جو نوری در مکتوب اولی

که بنام اوست

۴۳ مکتوب بست و ششم بمولانا محمد صادق کشمیری
در جواب استفسار او

مکتوب بست و هفتم بشیخ عبدالرحمن دهلوی در بیان
آنکه بهترین تعالین نشا و خزن و اندوه است
۴۵ مکتوب سی ام بخواجه محمد شرف و حاجی محمد در جواب
سوال و زرش نسبت رابطه و فتور مشغول

مکتوب سی و یکم بخواجه شرف الدین حسین در بیان
و غلط و نصیحت

۴۶ مکتوب سی و دوم بمیرزا قلیچ اسد در جواب عریضه او
مکتوب سی و سوم بمولانا محمد صالح در بیان آنکه
محبوب در نظر محب در همه حال محبوب است
انچه باید و اگر ایلام الخ

در بیان

مکتوب چهل و یکم بمولانا بدرالدین در بیان خرق حجب
مکتوب چهل و یکم بشیخ فرید در بیان آنکه برتر است
الهیات مرتبه پیشین آید الخ

مکتوب چهل و دوم به خواجه جمال الدین حسین در بیان
اختصاصیر در آفاق و انفس اثبات تخلیه و تجلیه الخ
مکتوب چهل و سوم بمولانا محمد فضل و تحقیق اندر بار
الهیات فی البدایه الخ

مکتوب چهل و چهارم به محمد صادق در جواب استفسار
که از وحدت وجود بر سیده بود

مکتوب چهل و پنجم بخواجه حسام الدین در بیان
آنکه عالم تمام مجالے هما و صفات و جوی است
۴۵ مکتوب چهل و ششم بمولانا حمید بنگالی در بیان
فضائل کلمه طیبه

مکتوب چهل و هفتم بخواجه محمد قاسم در نصیحت متنبیه
مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد طالع ترغیب مقام رضا
مکتوب چهل و نهم بخواجه گدا در بیان آنکه لایان سوی

